

دختر باری بختان رسیده بنام البینین محاربتی در غایت محسوب است داده بظلمت غایت لایحه سعادت دولت پادشاهی بظلمت غایت  
کشت بر سپاه اوزبک افتاد و حمزه سلطان و محمدی سلطان در معرکه کشته شدند و پست حصار شادمان و حلقه بی و نمودند بظلمت غیره نیز آن  
دودمان میر تیمور کورگان در آمد و مقتضای شوی بود و خویش اعلام عدل و رعیت پروری جوی ساخته کیفیت آن فرج مبین باید که پادشاه شایسته این  
عرضه داشت نمود و مرقوم قلم بنام کرد ایند که اگر یکی از امرای اعظام با فوجی از غازیان عالی مقام این مجلس محلی گردانید است که علی اسیر الحان سایر ملک  
باصدار انهر موقوف کرد و درین ولایات خلیفه حکم بسم و القاب نواب کامیاب ترین کشته اندام جهانی جهانانی سلاطین اوزبکیت بوقوع پیوسته  
و چون علیان انحضرت سبده سدر حرثت رسیدند و بوسیله امر اوجیه شمشت محمود انفرضید و موقوف گردانیدند حکم بایون شرف نفاذ یافت  
بیکت صوفی او علی و شاه نوح بیکت افشار بفرقه از شیران پیشه بکار بصره شادمان بفرقه آمد و محمد بابر پادشاه پیش نهاد و بیت سازند و در موکب آن بنشیند  
سلاطین بافاق مجابله و مقابله فرق اوزبکیت بر دارند و آن دو اسیر پاک صمیم کعبه شادمانه محمد بابر پادشاه با استظهار ایشان متوجه سمرقند کشت حاکم  
اندر بخت تیمور سلطان و والی بمانند علی خان چون انبختی خبر یافتند مرکز دولت خالی گذاشته بکایت بکستان شایسته و با بچه رایت حضرت است  
با بر می نداشتی در ارتسلفه سمرقند طالع شده اطراف آن مملکت با نوار عدالت و لطف صفت اخلاصت گرفت و رسوم اهل علم و بدعت  
محدوم کشته خلیفه و مکه بزرگ آثار و مقاصد معصومین صلوات الله علیهم جميعا و اسم و لقب پادشاه سیاده پناه بکنند آئین سمت زینت و رعیت  
پذیرفت و محمد بابر پادشاه کرت دیگر در تخشاه آباد و اجداد خود قدم بر سند سروری بناده بر طبق نشان بایون ولایت حصار شادمان و حلقه  
و بدستان با بختان میرزا اندانی داشت و بر بلده طایفه بخارا و سایر اطراف آنجا که بجز تخمیر و آینه بود حکام معدلت اثنا کاشت احمد بیکت  
او علی و شاه نوح بیکت را با مقام تبرکات ملائمه و منوفاست مایقه اسپان کردون توان و ضربای نذر و خود جو بر خشدل و مسرور گردانید  
و اجنت سعادت داده جبهه نواب کامیاب استان خلافت ایاب اصناف پیشکشهای جزوانه و انواع کتف پادشاهانه فرستاد و آداب  
رعایت محمد جان انشیک قاسی بکیم بیکت که در کاغذ لم پناه بر رسم رسالت نرد او رفته بود طریقه احوال و تغافل سلوک داشت نیا علی بدین  
محمد جان در قشلاق قم بیایه سر بر اعلی رسیده عرض داشت نمود که حضرت باری جلال و سرکشی دارد و چنانچه مذکور کشت بکیم بیکت همگی شیراز نمود  
و ارکان دولت مثل بن القابیدن بیکت و جلد بختن بیکت و خواجه کمال الدین محمود ساغری متوجه و در راه نهر شد اما قبل از آنکه با محمد و در سند خبر  
شیوخ یافت که سلاطین اوزبکیت با دیگر لشکر کاوه در آنه کشته اند و محمد بابر پادشاه را منبزم گردانیدند شرح این سخن انکه محمد تیمور سلطان  
عبید الله خان بجهت خبر مراجعت احمد بیکت و شاه نوح بیکت نوبت دیگر جناب تخمیر ملا و در راه نهر نمودند و با جانی بیکت سلطان و سایر قربانان  
اتفاق کرده ابواب انعام و احسان بردهای سرداران اوس اوزبکیت کشوند و سپاهی جزار و لشکری جلالت الله قرآنیم کشیده در اوایل سنه  
شان مشرف و ستاره علم حضرت بصوب بخارا فرار خستند و منطای جو بود ایشان بر جناح استیصال علی مسافت کرده بکنیا که نوای آن بلده است  
چون بجزر بیس محمد بابر پادشاه رسیده از غایت جرات بلذک لشکری که در طارنش بودند از سمرقند متوجه دفع مخالفان کشت و هر چه محمد بکیم  
و جسی از اهل مای و ندر پر عرض کردند که بچنین بی ریاق بر سر دشمن بختن مناسب دولت نیست و طریقه فرم مقتضی است که بعد از اجتماع سپاه و فرجام  
آن در دلیران ندم خواه این رعیت استصایا بیس رضا نشود و در حوالی بخارا اجتماع نمود که سلاطین چند کوچ بایرین نشسته اند لاجرم دلیتر شد  
عنان بکامشی ایشان انعطاف داد و چون دوسه مرد سطلوی کشت بکیم بکیم تیمور سلطان و عبید الله خان و جانی بیکت سلطان با سپاهی  
بیکران صفت قاتل راسته و خواطر از جن و بددلی پروریده در آن صحرای سپاهی نمودند ظلمت سلطه محمد بابر پادشاه این جلالت و تهور تحبیه  
لشکر پرداخت و پنج کین بنیام تمام آخته جمعی کثیر از فرقه اوزبکیت بکلی طرح ساخت اروس بی و خواجه احمد فقرات و کوپکت بی را در حلقه  
اول بعضی از دلدلان سپاه جنجای بکینه اسر معینه گردانیدند و بنظر انور حضرت پادشاهی برده آن سردار بزم بیکان شهردار شیر کاز متوجه عالم  
انعت کردیدند تا سایر امرای و بهاداران موکب سلاطین اوزبکیت ازندی به تمام بفرم تمام پای در میدان مردانگی بناده دست بجهان  
الت قتال برنده کرد و بجز با وج سپهر نیز کرد و رسانید بجهت بیکان آه و نوک شمشیر شایانم بیلای از طار زمان موکب ابروی با

از لوح بخت آمدند و آنحضرت بعد از امکان در سر کشتیات قدم زدند و بعد از تفرق سپاه و چیرگی کشتن از بجان کینه خوار همان بصوب بجانا گزیدند  
و در آن طبعه نیز قامت بصحبت دولت نمودند از آنجا بفرقه رفت و در سر قند اوراق را بنجد و محلی ساخته را حصار شاه با کشتن گرفت و تخته بپوشید  
سلطان در جانی بیکت سلطان و بعد از آنکه در کشته بعد از آنکه در کشته بفرقه و بجا او توابع و مصانعات و نمایم محفقات پیشتر گشته هر یک بفرقه  
فرخ و خرامیدند در رعایت رعیت کرد و بکیش از متوطنان آن ولایت تعرض نرسانیدند و در جانی الا اول شده مذکور با بدیم بپوشید را است رعیت  
بصوب حصار شادمان برافراشته شد بفرقه با پادشاه چون از تو جواد اجزای بقیت با تفاق خان میرزا ارگت حصار را مضبوط کرده فرمود تا  
بگرد شهر خندی کند و محلات را کوچ بند نموده کسان بجهت آزد زوالی بیخ پر ام بیکت قرمانی فرستادند و پر ام بیکت امیر سلطان محمد شیرازی  
با سید کس از ولیران مجاهد فارسی با بداد ایشان ارسال داشت و سلاطین از بیکت تا چغانیان آمده پس از آنکه بر استحکام حصار و وصول غایبان  
بشاعت آثار مطیع گردید بصحبت اشغال ماریه بیکار نماند نسبت عثمان مراجعت منقطع گردانیدند چون اجناب حکام خراسان و امیتلا و محمد تیمور  
سلطان و بعد از آنکه خان بردیار ماوراء النهر بجمع بیکت رسید فرغ اور بجان پیشین بنا و بخت ساخته با ده دو از ده هزار نفر از خان که بفر  
داشت بجهت و خراسان در آمد حسین بیکت ملازبهره و حکام و داد و دهگان مسایر ولایات بوی بپوشید شار و بکیش گدازانیدند و فاشیه احوالات  
بر دوش گرفته بجانب ماوراء النهر و انشدند و همچنین سادات و قضات و اشراف و اعیان از اطراف و امصار خراسان ببارست امیر کنگر  
رفته شریط و کوفی در رضا جونی بجائی آوردند و آنجناب بجهت رعایت اصناف انعام و اکرام فراموش کرده معافی که داشتند بکفایت  
اقران داد و امیر خانیات الدین محمد بن امیر یوسف را نگاه داشته سایر اکابر ارحمت معاودت فرمود آنگاه از راه جام بکنار آب با  
رفته از آنجا بلیغ شافت و پر ام بیکت قرمانی موبک اور استقبال نموده شریط صیانت و هماننداری چنانچه باید و شاید تقدیم رسانید و امیر  
بجم قرب بستی روز در ظاهر بلیغ نشسته فوجی از سرداران سپاه را بکنار آب فرستاد که کشتیها را در گذر ترند جمع آورند و امیر خانیات الدین  
محمد را مقرب کرد که بجهت رفته محمد با پادشاه با بطف و عنایت نامتانی شایسته امیر و ارگرداند تا با جنود آسوده بوی محلی کرد و بعد از آن  
بمجرد نشانی در راه رجسبانی که در آب عبور نمود هنوز در فوجی ترند بود که امیر خانیات الدین محمد جانب حصار باز آمد و جنر قرب حصول بیک  
باری رسانید و امیر بجم با بعضی از امر او اندکی از طار زمان خاصه آنحضرت را چند فرسخ استقبال نموده در تنگ چکچک که آن را در بند همین نیز گزیدند  
چون اجنابین ملاقات دست داد و از هر دو طرف شریط شار و بکیش تقدیم رسید و از آنجناب چون سلاطین از بیکت از عبور بجم بیکت خبر یافتند  
خانات و جوبات را بدرون قلاع کشیدند و مضبوط بر طبله از بلاد ماوراء النهر یکی از سلاطین با امر مستعد شده خود را مضبوط گردانیدند و کمر  
شسته از عظمت و کرامت امیر بجم ثانی و شهید شدن او بنا بر تقدیر جناب جلال سبحانی بانی مسانی سخن سانی و نامم مناسک  
تقدیر و از بی ایجابات باری بوجوب مرقوم میگردد آنکه چون امیر یوسف احمد صغیرانی که لقب بود بجم ثانی بفرز فرستاد که در ادانی و صفت و قوف بد  
سر انجام امور جهان بانی انصاف داشت و مضبوط در بطن و عمل و عقد و قبض و بسط همت سرکار کوشورستانی را است پیشی می فرستاد چنانچه سابقاً  
مستور شد حضرت شاه دین پناه بعد از فوت امیر بجم مذکور تمام امور و کالت بخش مجاریون در قبضه اقتدار آنجناب نهاد و او را حاجت است  
مطلق گردانید و بر جمع امر او در او او بچکیان و متربان مستعد و تفوق داد و امیر بجم سه چهار سال در کمال اقتدار و استقلال بوکالت شایسته  
جاه پلیمان جنرال پر و اخته امور محلی و عالی و جنئی و کلی مضبوط همواره در بیج مسکون در بیج عدالت بسر انجام معروض ساخت و بنا بر آنکه در آن سنوات  
علا و حکام بنی آدم و مرجع اشراف و اعیان هر صده عالم در کاه خلایق پناهنش بود از اسباب جاه و بخت و موجبات کنت و عظمت آنقدر در  
سرکار او جمع گشت که باید قدر و منزلتش از جمیع امرا و عظیم الشان بلکه اکثر سلاطین نافذ فرمان در گذشت حدود طار زمان خاصه او نزدیک پنجاه هزار  
یراق دار رسید و فوراً خزان و اموالش از سر حد حساب و استیفاء محاسبان دانا بجا آورد که دید هر روز قرب صد سر کوشنده ایشان او بود  
و قاز و جویج آتش را برین جیاس باید نمود در سفر مذکور با آنکه تمامی اسباب بخی با اناناب گدازانیدند و در هر روز سیر و دیکت نقره خام همه بخت  
طعام در مطبخ او بر بار میثادند و آن اطعمه گوناگون را در اطباق نذیرین و سپین و چینی نغزوری در نظر خلائق جلوه میدادند از هنر بی حد و حق الحول ایشان

اشباع افتاد که در آن طرف آب گشایی که در وقت کسین شیلان در ده خانه آن امیر پادشاه نشان حاضر بود زبان محبت از خود بجا برسد که هر روز این  
مصالح را در ولایت یا علی بگویم میرسانی جواید که بصیانت آلی که سفینه مرغ و قند و نبات و آرد و برنج و سایر چوین آتش در سرکار بسیار است  
و تا بر روز مراده من و او چینی و فخران در بخیل و زیزه و با دیان و سپه دانه و بعضی دیگر از جوایب و او در ضرورت میشود و جمله پیدا کردن آن شخص  
می بایم عرض از عرض این مقدمه آنکه چون کوب جاوه و جلال آن امیر بی شبهه و نظیر این در جزئی نمود بکثرت جنت و شوکت مغرور گشت بی آنکه  
از پادشاه موی تصور جنت یا بد بختل فتح ما در راه انهر کرد و مقابله سپاه او بکشت و متعهد شده آن امر خطیره طلب کبیر را سهل آسان  
شود و پس از عبور بر آب آموی و طاقات با حضرت ظهیر السلطنه بایت عزیمت بجانب خزار بر افراخت آن فرزند سلطان که حاکم آن موضع  
بود چون دانست که با غازیان عظام عونت مقابله و مجادله ندارد با تقاضای او باب و کلانتران از در مصالح و جهاد در آمد و بعد از طلب  
حد و بیان ابواب شهر و حصار خزار یا کشته امیر بختیگور را مقید ساخت و بطور توپیکلی با جمعی از اوزبکان که در آن مکان بودند کشته متعرض نشدند  
و از آنجا بجانب قرشی سفنت نمود حاکم آن لده ششم میرزا در مقام مدافعت و کماغت ثبات قدم و زیزه بجم بیگنا طرف شهر را بر امر بختیگور  
و بر کس بود چهل خود فرود آمد و چون ظهور و دافاز انداختن تیر و تفکات کردند و بزخم سنگ رده تیرج و باره قرشی رخنه افکنده در عرض دوسه روز  
قرآتمرا بران لده هیتلایا فتنه ششم میرزا با متابعان اسیر سرچند تقدیر شده حکم عالی بقتل عام صادر گشت و بر چند ایرغیاث الدین محمد بن امیر  
یوسف و جمعی دیگر از عیان خون بعضی بیگنا بان را که در آن لده بودند از امیر بختیگور خواست نمودند بسم رضا نشود و قرب پانزده هزار کس را از بیگنا  
و در هایتنج بدیرنج کد زاینده عازم ظاهر بخار شد زیرا که جانی بیگنا سلطان و عبید الله خان با شلم سپاه او بکشت در آن لده مقام داشتند  
و نقش مقابل و مقابله و صورت محاربه و مجادله بر لوح خاطر و صمیمه ضمیر کشا گشتند و چون امیر بختیگور بدو فرسخی بخار رسید شنید که محمد تیمور سلطان و ابوسعید  
سلطان و لده گونجی خان با فوجی از سپاه بمرقد بخجالی دست برد و متوجه شدند و خود ز همان منزل آفت کرده پیرام بیگنا قرآنی با جمعی کثیر از بیگنا  
مساکت بطلوانی بدفع ایشان مامور گردانید آن دو سلطان از توجه پیرام بیگنا و غازیان خبر یافته در غنچه محمد و آن مختصن شد و پیرام بیگنا  
حال اعلام نمود و بختیگور با تمامی عساکر بظاہر محمد و آن شافت و محمد تیمور سلطان و ابوسعید سلطان اطراف آن حصار را بمصنوط ساخته هر روز در آنجا  
از اوزبکان و کوچوای بختیگور پیرون میفرستادند و از بجانب نیز غازیان در برابر رفته کاهی غالب و ایحان مطلوب میشدند و چون چند روز حال  
موزال بکشت و ازوق در میان سپاهیان محمود گشت و از کمال الدین محمود که از اطوار سلطانین اوزبک صاحب وقوف بود و میدانست  
که تخیر آن غنچه مجاهد به تیسیر پذیریمت بعضی رسانید که درین زیستان غایبه بر محاصره محمد و آن مترتب نمیشود زیرا که این غنچه بدخیزه بسیار و گشت  
آلات زرم و بیکار شونست و دو سلطان با بسیاری از عثمان در آنجا توطن دارند و اگر چند روز دیگر این منزل محسوس حضرت از باشد غازیان جهت  
فقدان جو بات تنصیب خواهند یافت مناسب دولت آنکه از بیجا طبل جیل گرفته در فوجی قرشی و خزار طرح قشلاق اندازیم تا از ولایات سرکار  
غج اردو با زبایان و سرکار نبود اگر آن فله و اجناس با بدوی ظفر اقتباس آوردند و چون زیستان پایان رسد و ذخیره اوزبکان روی در غنچه  
ساده ملحق چهار پایان در محراب پیدا شود و متوجه خزار و طاع شوم امیر بختیگور جواید که اگر از غنچه هر غنچه آن کوچ کرده بطرف کنار آب روان کردیم  
از بجان صورت خواهند نمود که این حرکت بنا بر خوف و هراس از ما وقوع حیات بختیگور موجب مزید جبارت ایشان خواهند شد و هنوز این سخن با تمام  
زیاده بود که ظهیر السلطنه و الخلفه محمد با پادشاه بد آنجا آمده همان سخنان را در میان آورد و در باب ترک محاصره و توجه بجانب خزار و طرف  
میان آمد که امیر بختیگور سخن آنحضرت را بحسب طلب قبول نموده فرمود که فردا کوچ کرده بد آن طرف رویم و روز دیگر که سه شنبه سوم ماه مبارک رمضان سنه  
خان عشره استکان بود علی الصبح طلعه سپاه سلاطین ما در راه انهر از میان و در غنچه ان ظاهر محمد و آن طالع گشت و هم از خیزه پیرام و خیزه در گذشت  
صورت حال آنکه چون در لده بخار امیر بختیگور سلطان و عبید الله خان رسید که کار امیر بختیگور در ظاهر محمد و آن پیش میبرد و هر روز  
مشکوکین جهت بدست آوردن آن لده و ملحق چهار پایان متفرق و پیرشان میشوند حزم ندم حزم کرده با حشر بسیار از پیاده و سوار همه جوشن پوش  
و خیزه که در پیش از خیزه محمد و آن گشتند و بهانه وصول بجبهه دانه بار محمد تیمور سلطان و ابوسعید سلطان با اوزبکانیکه در آن حصار بودند بدین

پوسته چمنان یکدیگر روی میدان که بنام او در دنیا میر حکم ثانی بعد از شاه به نامش برآید بر قتل آن شاه در سینه و سینه لشکر را بجا آورد و حکام داد  
و خود در قلب بنیاد و مقدر کرد که طبرستان محمد باقر پادشاه با وجود خاص طرح باشند و در هر طرف که گویند احتیاج شود و تو خود فریاد بجا آوردی و خود  
قرب دوست سوار جلالت آثار از بر افتاد سپاه او از بخت در میدان ناخته بر جوارش لشکر بخت بکند که کند و سپاه بکند که در آنجا نماند  
مستوجب دفع شر و بخت کشته زخم تیری از پای میدان و همچنین موجب از دید و جهادت او بکنان شده بیکبار بر سپاه آن پادشاهان و در آنجا  
و امر با برده اتی که با بخت بکند داشتند بی از آنکه دست با احتمال الت پیکار بر بند پامی بود و او می فرار نهادند و لاجرم خود بخت بکند بکند  
طبرستان و انقاد محمد باقر پادشاه با سپاه خنده روی توجه بجهاد آورد و امیر خانات الدین محمد بن امیر یوسف و خواهر کمال الدین محمود دست  
مواکب آنحضرت در حرکت آمد حسین بکند لاد و احمد بکند صوفی او غنی مستوجب کند که کشته و با بخت سلاطین او بکند از افق فرج و غنای  
شده سپاه و مدار آنرا از قتل و غارت کردند و فرجی از لشکر باین عبید الله خان در معرکه با میر حکم رسیده آنجناب را امیر سر سپه تقدیر ساخته  
و خود پادشاه خود برده حسب حکم اساس جیانش بنیاد گرفته و دین العابدین بکند نیز بسیاری از غنایان و جمعی از فراموشانان بگردان رود  
شربت شده است چشیدند و طایفه دیگر که بگو بهاء بخار با کریمه بودند مانند خواهر محی الدین بگردد خواهر شمس الدین مرادیه و خواهر میر جان بن خواهر  
قوانین محمد بن استاد جلاله معاصر نیز دست بر قندیان افتاده جام پاک در کشیدند و در بهار بم ماه رمضان آنجناب را از سلطنت برادر رسیده میر  
عماد الدین صفوی که در حسب حکم جاسطی صاحب اختیار مورد علی وای خراسان بود نصیب برچ و دره و استقامت فصلی در دره و دره پرداخت و پس از آن  
چهار روز حسین بکند لاد و احمد بکند صوفی الاغی در زمان تحت و سلامت شریف آوردند و چون بوجب فرمان عالم مطاع منصب حکومت  
آن عبده فاخره با محمد بکند انتقال یافته بود در وقت اختیار الدین زوال نمود و بدایه بیعت و سپاسی پرداخته حقایق را بهمهید بساط سعادت لغت  
و بعد فرموده آن امیر خانات الدین محمد بن امیر یوسف و خواهر کمال الدین محمود که متعاقب طبرستان محمد باقر پادشاه بصوب حصار شادمان رفته  
بودند از آن حضرت عنایت مدعایت یافته راه پیش گرفته و در پانزدهم ماه رمضان باین بلده رسیده و از محمود بجا بجا توقف کرد و میر  
محمد بهر آنکه شافقه با تفاق امیر عماد الدین محمود و سایر امرا و حکام در باب حکام آنحضرت مقام سنی منع مبذول داشت و این اخبار در قشلاق  
اصحان بمرغ فراب آستان آسمان نشان رسیده و بار دیگر بوی خراسان و دفع بیدار او از بکنان پیش نهادت عالی بهنت گردید و ذکر منصفت  
پادشاه با تحقیق از قلم بصورت استحقاق و پیش بار باق و توجه با ایات آفتاب اشراق از آنکه و در بکانت اراک الملکات  
عراق چون فرما فرمای طوایف مردم نشان سنج مشر و ستان در بلده فاخره تم سپایان رسانید و مشر و خیل بکم از بروج شوی همان بکنان  
بنام آن سنی مطوف گردانید فضایی محراب از طور سینه و لاله بهر هزار سپه در آنجا فرمود و مشا به عارض کنین کل و لحظه طره سکین سنبلیلی  
فرج سرور بر کشود شوی سرور از علم عهد پای به فرق سمن کند سایه بید از سر خنجر کرد و در شهر سرای سمن در دوازده بار و دیگر هوای صید  
شکار و کشت دشت و مرغان در خاطر و یا آناه پیدا شده پادشاه فلک اقتدار غامض استحقاق کشت و چنانچه چند بار درین اوراق بزرگان  
فلک لطایف نگار که نشسته در آن و امی نیز از م سکار تقدیم رسیده و نسبت و چهار هزار چو نوزدهم پنج و خنجر مانند کل و لاله خرده بخون کرد و بکنان  
اعلام ظفر ناه از شکارگاه مراجعت فرموده مستوجب بیایق پیش باق و سوز لوق شد و در آن بهار و تابستان در مزارهای تراست آناه کابلی  
بجوع اذراع خوشگوار و اجاتا بصید کردن و قوت چار که در آنکه و بسیار بوده اقسام فرمود و در فصلی سیر که نزل ناهید از فرغ طلعت خورشید  
اصدارت پذیرفت و از تاثیر موای خرفی لباس حضرت آثار اشجار سرخ و زرد کشته ساخت باغ و بهتان صورت کار که بهما خان گرفت پادشاه  
جانان غلام خطه اصحان کشت و بعد از قبول در آن بلده طرح قشلاق انداخته بساط پیش نشا طابسان داد و کما فی بعضی بقعه حال ساکنان  
و اراک الملکات عراق پرداخته مجدداً ابواب لطف و احسان بر روی روزگار ایشان بر کشادگایی بر بند طرب نشسته از فرغ عارض چون آنکه  
و شعاع جام شراب ناب مجلس نهم مانا ضرر سیراب میکرد آیند و اجاتا بر تخت سلطنت و استخار را آید و کشتگان بودی جود و احسان  
مجلسه سار عدان انصاف میرسانید شوی کشید پادشاه بخت او بکند کسی در بخت مشرت جام کل بکند نشستی گاه بر تخت عدالت آید

پی تو بپ ارباب خلالت بنای مدلی اباد کردی دل محمدیگان را شاد کردی و در ضعیف آن حالات خاطر از بهایون میجوید عاقبت صلوات  
 مراد میرزا ایچدم بایزید کشته ایالت بعضی از ولایات فارس جمع بدو شده و سلطان مراد بر حسب فرما نغزای بلاد و عبادت بجانب معتقد در حرکت  
 در آن راه زمان حیاتش بنایت انجمنه و قبل از آنکه بصدقه رسد متوجه ریاض عالم یعنی کرد و بیعت با شاه و حکم بایزید کشتار در میان ولایت  
 با سعادت شاه زاده عالمی <sup>الشیخ</sup> طهماسب میرزا آوریدن اجناس ماوراءالنهر و حالات خراسان بیایه میرزا علی  
 عدان در نستان که بلده محرومه اصغیان زمین معتد با شاه مشرق و غرب جهان خیرت افزای ریاض جهان بود و او ایستاد بنشینت ابواب مراد  
 و دیگر بروی روزگار بجایون آن زمانه بر سلطنت برکشاد و بخشه بیست کویری از کان امکان بیرون آورده در کناره صوفت شاه و افراستان  
 نواز نسیم عنایت ازلی در چمن سید پادشاهی کل عطر پرور گشت که ششم آن مشام عالیان را معطر کرد ایند و از فروغ انوار عاطفت لم بزلی در  
 کهن تنهای حضرت دین پناهی بنای سر کشید که ظلال اجناس جهانی را به باد اسن و دانه رسانید شومی کمی بگفت در گلزار شاهی و جوش سطر فرو  
 الهی بنای رست از بلع امامت ظلال مرجع ابل کرامت برآمد آخری از بیج اقبال فروغش نور بخش چشم آمل یعنی حضرت توفیق پناه را  
 در او اخر شده شان عشر و متعانه بسامعی سعادت از سپهری عرشه منظره گشت و اینمعی موجب بهنجار خویش و عوام شده و غلظت بشارت و غلظت  
 تسنیت از دیوان کیوان در گذشت بساط جشن و سور و مجلس عشق سرور بنمید یافت و با جمعی راج ریگانی در گردش آمده انوار عاطفت حضرت  
 کوشستانی بر صفحات حال بکنان یافت امراد ارکان دولت محمود جو بهر وقت و بعضی از امرتار همه بجایون آن شاه زاده صاحب سعادت کرد  
 و خدا میده سدره منزلت صلوات و صدقات و نذر و عطایات بار بکس استحقاق رسانیده و لوانم محمد و اسباب الموابب بجای آورده  
 آن مولود عاقبت محمود موسوم بطلهاسب و کتی باو اشیخ کشته چند فایز در سرشت جبر اصناع آنحضرت یقین پذیرفت و بواسطه تولد شاه زاده  
 دولتمنده چند روز عطوهای دلپسند وقوع یافته مواد اعتقاد فرق عبادت از ویاد گرفت و بعد از آن ایام برای دفع اصابت عین الکمال در  
 سپهر جمال شل عالی بر چهره احوال نواب پایه سریر جاه و جلال کشید و بجز شهادت امیر نجم و پیرام بیکت قرهانی و زمین العابدین بیکت و کشتن سلطین  
 از بیکت آنایا توی تو از آنجا مید باران یورش خراسان پیش نهادت عالی از گشت در ایات ظفر بیکر از اصغیان بجانب ساد و منضت نمود  
 خبار موکب ظفر ثار از اوج فلک دور در گذشت و کرساط محمد تیمور سلطان و عبید الله خان بر بعضی از بلا خراسان چون  
 امیر نجم ثانی از جام قضا و سجانی شربت شهادت چشید بوس تخییر بلا و خراسان در ضمیر حکام ماوراءالنهر پیداشت و بخت جانی بیکت سلطان از  
 آب آموید گذشته متوجه دارالتسلطه همراه گشت امراد اشرف آن بلده چون دین حادثه و قوف یافتند بیشتر از پیشتر در استقامت برج و باره کوه  
 احمد بیکت صوفی و غنی غنچه خست یار الدین در مهنوط ساخت حسین بیکت لا در برج میرزا سلطان احمد که در میان مشرق و شمال شراس است رایت قیام  
 بر افراخت امیر محمد الدین محمود در وازده جزو آباد را ضبط نموده امیر عباس الدین محمد بن امیر یوسف بر پشت در وازده فلک منزل فرمود و حراست در وازده  
 خوش امیر سلطان محمود و له تید عباس الدین محمد جهان تعلق گرفت و محافظت در وازده عراق به گیری از همیان خراسان سمت انساب پذیرفت و جانی بیکت  
 سلطان در اوایل ذوالقعدة بظاهر برآه رسیده بخت و دانگت که در میان فرود آمد و بیکد و نوبت زمره از لشکران او بقدم مبارکت از طرف  
 باغ سیند حوزر از نو بیکت بختن رسانیدند و از اصابت بیکت در نشان بر رویان مجروح شده بوسین باز گردیدند و سه چهار کت دیگر از جانب وازده  
 جزو آباد جنگ پیش آورده و از دست نوازده ان امیر محمد الدین محمود و مخلصه شیخ و زعمای کاری خود و در بعضی از ان مبارکت با با عشق تیزی که سخته گشت  
 بود دست از بیکان گرفتار گشته شربت شهادت چشید و معادن آنحال عبید الله خان نیز بجای شراس رسیده در فوجی قریب از او آن دستار منزل  
 گردید و چند با سپاهیان بجار انا کنار خندق در وازده فلک و در وازده عراق تخته با کندن تیر و سنگ پر و افتند و بجه هر چه تا تر با بر محاصره قیام  
 نموده علم جنگ و پیکار فراغتند و چون در سال گذشته محصولات بکات برآه بیکت نیامده بود و آن انام نریخ جو بات رتی نام موسوم  
 ذکات امراد عظام جبهه آروق غازیان بر محلات شهر طله حواله کردند و بدین جهت شخص بسیار بعبار و کبار رسیده در کمال خطر امیر سپردند  
 ایام محاصره نزد بیکت بسخت روز امتداد یافته بعد از ان پر تو انوار عنایت الهی بر وجهات روزگار محمودان یافت و میان جانی بیکت

شاه گمان

و عبید الله خان مخالفی بودی نموده در صبح بیستم ششم شش وعشرونمندی که موافق اول فروردین بود برکت ازان در سردار از ظاهر جزایر که بنیاد  
 و بار خود تو جو فرمود و در آن روز فروردین بر دیان را بنیم جنابت ایزد تعالی کل آتانی در زمین مراد و کشفه از محنت حصار داری بنات بخت و از محافظت بی  
 باره خارج گشته بر سبایتین و باغات و منازل موقوفات خود شایسته و جانی بیک سلطان بی توقف در دیار خراسان از آنجا که گزیده بگریدند  
 آقا بعد از آن یام تو جو سلطان بدین جانب می آمده در حدود آب مرغاب عبید الله خان پوشت و آن دو سردار بقان یکدیگر همان کیران پیش  
 طوس مشرفه شده خطاف دادند و از مرد تا نواحی اسخر این جهت تصرف در آورده و آن سلطنت خراسان نهادند چون از غیر بدو تسلطه برآه  
 رسید امر اعظام مصلحت توقف ندیده در راه مذکور از راه بیابان طوس بهستان بروی بصوب عراق و آذربایجان آوردند و خواجه ابوالوفای صوفی  
 از یواخواه آن اوزبکان آن بلده را محبط نموده جهت ایصال شایسته سرخان مشرفه فرستادند تا بنسبم تو جو سلطان متوجه شهر شد. اکابر و اعیان  
 طوقه کرد و لو از متهبال بجای آمدند و گنبد شهر پیش برده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند سلطان در باغ جهان آرا فرود آمده خطبه نام خود خواند و  
 میدادست که در آتام در بندان تصرف بسیار بر رویان رسیده با مردم بر وجه حسن معاش کرده و آقا طایفه از معتقدان اهل سنت و جماعت اخذ نموده  
 نمود و جمعی از موالی و مردم تبرائی را در دام بلا و ورطه ریخ و عمارت اخذ نمود و مولانا شمس الدین محمد صوفی و مولانا حبیب و اخذ نمودن سبب جمیع را بنسبم  
 کار و دشمنی شدید ساختند و ساعت بساعت آتش این فتنه اشتغال بیشتر یافت تا آنکه مولانا خواجه علی صدر که خوانده می الاصل بود بنا بر الحاح  
 امیر خدایت الدین محمد بن امیر یوسف بر عرض تو جو سلطان بر باینکه که قنوت جماعتی که بنا بر احوال فتنه خویش در مقام انهدام نبایند که بی مروت  
 شیعه مذنب شده اند موجب تخریب مملکت میشود و در باب منع و زجر الطبقه حکم حاصل کرده پس مولانا حبیب معارف را که یکدکشی می زجرم کرده او  
 شده بودند سیاست نمود لاجرم آن فتنه شکن بخت و چون قرب دو سه ماه تو جو سلطان در سلطه برآه و عبید الله خان در مشرفه شده  
 و بعضی دیگر از ولایات حکومت کردند تا که خبر قرب وصول سخای سپاه کشور کشای شاهی بحد و خراسان شایع شده بر کس از اوزبکان در بر جا  
 که بود عثمان بر میت بصوب ما وارد التزافت ذکر مشرف شدن امیر نظام الدین عبدالباقی و سید شریف الدین علی بن  
 مناسب و محظوظ گشتن بهوای حدود خراسان از جانب مو اکب کو اکب مراتب امیر سید شریف الدین علی که جمیع انواع منزل  
 و ادب و عادی علوم موروث و کتب بود و شرف نسب و فحسب از اکثر سادات مجرب تحت نام مستفی نمی بود بعد از واقعه قاضی محمد  
 کاشانی منظور نظر حضرت کشور ستانی گشته خویش منصب صدارت سرافراز شده چون چندگاه بوزم آن امر پر و اختار امیر حکم الدین محمود  
 نسبت بگذرد و مزاجی هم کرده ازان امر استعجابست و در وقتیکه پیش از خبر بیکر از ازان مراجعت فرموده و بر تو وصول بر ولایات عراق انداخت  
 رخصت طواف جنات عالیاست است مشهور من مصلحت الله علیهم اجمعین یافته روی بجانب بغداد آورده و امیر نظام الدین عبدالباقی  
 منصب صدارت شاهی مشهور و مبای شده بواسطه و خورالتفات امیر حکم کو کب جاه و جلالت با وج سعادت و انبال رسیده و در آن اوان که امیر  
 کاظم ماوراء النهر کردید آنجناب را بنیابت خویش تعیین نمود که هر فرموده که من حیث الاستقلال بر انجام تمام سرکار سلطنت قیام نماید و درین ایام  
 که خبر شهادت امیر حکم تحقیق انجامیده و آنچه الودیه نظر خطبه از مسلمانان متوجه رسیده کردید در درودخانه ولایت مذکوره پادشاه صاحب تائید تجیه  
 امیر نظام الدین عبدالباقی را منظور نظر گمبیا از کرد و ایندو کالست نفس نفسی بایون را در عهد آنجناب کرده پایه قدر و منزلتش را با یوان کیوان شایسته  
 و ایضا سید شریف را که از بند او باز آمده در اردوی بایون بود بار دیگر مشمول عواطف حسره انداخت و بختل امور سرکار صدارت منصب فرموده  
 چون مقام زندگاری پادشاه صاحب اقتدار سایه و محمل بر جده رسیده انداخت فرزان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که خازبان عالیشان  
 جهت مصلحت یورش خراسان آنوقت سه ماه بر روز اند و با آنکه در آن سال در سوادجه بات در غایت قنوت بود و بطیقه فقط و غلا شیوع تمام داشت  
 همین تو جو خاطر عالی آثار امتداد غله که در لواء سپاه انجم جاه بود تحت تصرف ایشان در آمد و موکب پادشاه فرخنده پی مدت ده روز در سواد  
 توقف نموده از آنجا بر می شافت و اندی بر آه که بگویند تو جو فروردین که گشته اجتماع جنود که مکتوبه بلیان آنولایت و در روز دیگر محل اقامت گوا  
 فروردین شد بود و از کثرت چمن و خاک و ششعه قبه سر برده و بارگاه هیزت مرقد فروردین کار پسر دو آرمینو و پادشاه جهانیان بعد از آنجا

اجتماع حاکم حضرت نشان از آن منزل سلطان میدان خرامید در نخل بکت را با بعضی اناج و غنای از سپاه کشور کشانمغلا کرد و اینده به مقام فرستاد و خود  
نیز مستحق ایشان در حرکت آمده در آناه راه بنواحی و اسفغان جناب سلطانی سیف الانامی که همه محبت و جود تقبل امیر عبدالمکریم و آقا محمد نادر  
رفته و محضی الام با آید شرف با طوسی دریافت و بنا بر آنکه در باب سرانجام و جزو کور شرعیست که خود می بطور رسانیده بود و بعد از آن توغبات  
پادشاه مظهر لو بر سخت احوال شافت و چون التکات بطام از فرزند موانکب که اکثرا احتشام حیزت افزای گلستان ارم کشت حکم بایون برین  
لشکر و مشایخه بر ابق بهادان در ششم کفایت و صحیحی که سپه داران قدر و تقصای بیابای جنبای آفتاب بر زبر جوشن محمول قبول ثابت و سایر پیشانی  
و از لواحق تیغ برق کردار و اشکسته شکر آقا رضای بسط زین را مانند کارخانه چین روشن و مزین گردانیدند امر اعظام و حکام امام و قورچیان  
بر ارم صولت و فانیان و افر شوکت و سایر بر بران کینه کوش و نمکان پر جوش و خروش جوشهای زندگاری پوشیده و بر اسپان بسیار فاشیوار کرده و در آن  
صحرای دلکش صفا صفت باستاندند و بیوف جان گرداخته و در باج اجل سوخته افراشته زبان سخن ساری بدعوی جلالت و سر سازی برکشاند و یکی از  
ایشان از جام کوه خرابی سرست شد همچون این مقال مشتم بود که عشوی بر ارم که چون دشمن به کمر کند غم زدم شد و او که بگریزان سنگت و  
تیز سر و دست او را کیم زیزید بزم عدم به بونش کنم قبح از سر و می زخونس کنم و دیگری بر جاده اخلاص حضرت پادشاهی استقامت و  
بعوضی این کلام کلمه بود که عشوی در آید اگر دشمن تیز چنگ بدریای بیجا بسان ننگت ز اقبال شاه امامت نژاد حنیو جهانگیر پاک افتاد  
عقابت دی ز بونش کیم ز ضرب سنان غرق خونس کنم و در آن صباح پادشاه صاحب نماید مانند همیشه خورشید بر آفتاب گردون کردی بوی بود و بر آمد  
بر سیال بی احتمال ابطال رجال آقا زبور فرموده همیشه و میره و عقب و مقدر جزو مظهر عظیم را بنظر فرخنده از دور آورد و در مظانده از عمارت کرامت بر ارم  
سر و از ایشان پیاده شده در رخ بر خاک راه شاه لایم پناه میوه اسپین سکو پیش کرده زبان نیاز با آقا و شایکشو و عشوی که شاه با خلک سخاوت  
تو با وجود خلکت در سپاه تو باد مظهر در کاب تو باد امام سعادت رفیق تو بر صبح و شام لو او تو پوسته فروز باد همیشه مدوی تو بدین  
باد کران تا کران جهان زمان است سرخ در طوق فرمان است همه تا جداران ترا چاکرند بجز راه اخلاص تو سپهرند سخاوت عزیز از تو شای  
ند از خبر تو پناهی و که هر جا که زدم از مالی گنی جو خورشید کشور کشانی گنی ندانند جان و سر از تو قبح چو از چشم جان عدو تیر و تیغ و نقد  
اخلاص آن سالکان طریق جنظام در معیار صمیمی کیمیا نایب زینبده تیغ و سر بر تمام عیار نموده بسکه قبول آقران یافت و همه اینها عین سبب است  
و کارانی صحت و شادمانی افزوده بعد از فراغ از آن امر بصوب دولتخانه بایون شافت و ذکر رسیدن منغلا مظهر لو ابوحی مشهد و  
کر ختمین سلاطین اوز بکت از استماع قرب و وصول پادشاه منصور مویید پس از عرض سپاه پنجم جاده تحقیق بر ابق سخنان زدم خواه شاه  
سعادت بیوس از التکات بطام بیلیان کالیوش خرامید حاکم شیرافضیل سلطان با باغی از دلاوران این جزو بار هم منغلا متوجه مشهد مقدسه گردانیدند  
سلطان بخت دولت شایب سطر بوده و در طی مسافت سعادت نموده بسان برق و باد روی توجه همیشه مقدسه نهاد و عبید الله خان که در  
ولایت امامت داشت چون این سخن بخریافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل شده چاره کار مقرر فرار دانست و در وقتی که جناب سلطان  
بکت فرسی آنقدر رسید بعضی از آباب و کلانتران مشهد را که چایند همان بزمیت بصوب شاهجهان اعطاف داد و آنجا نیز مجال توقف محال داشت  
اندازه شیر شتر بعبور جاری یافت و از آب تو جو جو نموده راه بخارایش گرفت و برین قیاس از استماع قرب و حصول سپاه مظهر قباس عیب و بر این خاطر  
میر سلطان که در بر راه بود راه یافته حازم ممر قد کشت و از آنجا بر خراسان امیر عیاش الدین محمد بن امیر یوسف و امیر سلطان محمود بن امیر  
و خواجه جلال الدین قاسم فرخزوی و مولانا قاسم خوانمیر و خواجوه شاه حسین خیابانی را که چایند همراه برد و بطریق حدیث حضرت با تعبیر شیره شهر  
بنوز موانکب بایون پادشاه حضرت بهر در بیلیان کالیوش بود که تیر تیغ و فیروزی از انی سعادت و بهر روی طالع کشته از فرق اوز بکت و تیار و دیار  
خراسان نماند و دست بخت نادر کت بخش لباس من و امان در قامت ابالی آن بلدان پوشانیده بساط جمعیت اصحابی و طغیان را بر افشاند  
و تیمور سلطان چون بدار التکات ممر قد رسید استیصال بنان مذکوری امیر محمد کردید و الغالیجا نقابت پناه بر مانی ضمیر و اطلاع یافته بمقتضای  
که در خراسان تا لایطاق علمود و با راه مولانا نظام که منصب است داشت از ممر قد که همیشه پیاده بجهت ایشان شافت و خطیر سلطنته و اخلاص و محبت

پادشاه کرت و دیگران زنده اولاد جز بشر را مشهور نظر الطاف ساخته اسباب سفر خفایت فرمود و آنحضرت زمان ایالت نیشابان بدو اسلحه بفرستاد  
 بدستور پیشتر ابواب دولتی را بی نواب درگاه شاهی برکشود ذکر فرستاده که ابوالقاسم بخشی انجمنت و بدان واسطه خون جمعی کثیر  
 بر خاک جلاکت ریخت ابوالقاسم در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا در سلطنت اعظم امیر بخشی منظم بود و محمد خان کبک  
 نیز در وقت که خراسان را تحت تصرف در آورده بودی در مقام التفات و عنایت سلوک نمود و ایضا تیمور سلطان در آن ایام که خراسان جدا  
 آورده نظر تربیت گردانید و در بعضی از مقامات کلّی و مالی دخل داده بر تهنیت یافت رسانید لاجرم ابوالقاسم نوکری چند فراهم کشید که بخواست  
 بکاخ و عیش راه یافت و بعد از فرار تیمور سلطان از خراسان در هرات توقف نمود و دل بر محافظت آن بلده نهاد و بعد از آن ایام خواجده سلطان  
 و خواجده محمدی و میرزا قاسم ولد زنده اولاد اعظم خواجده جلال الدین میرکی و مولانا امیر سمرقندی و بعضی دیگر از اشرف و اعیان هرات در وقت  
 نواب کامیاب شاهی لاجال اقبال هم صورتی و همه التماسی ظاهر گشته میان ایشان و ابوالقاسم صورت خلافه می نمود و او از شهر کونج  
 و حدود باغیس ساخت و از مردم معمولی غایبی و احشام اولایات قرب و دویزار پیاده و سوار فرجام آورده و عنایت بصوب دارالملکت خراسان  
 یافت و در باب و کلانتران هرات از آنجا داشته و توقف یافته در واز ناوبرج و باره بهمنوبط ساخته و خواطر بر بدافعت و محافظت قرار داد  
 علم محاربت و مفاصلت بر آفران گشته و ابوالقاسم در بیخ سرافراز که از آنجا تا شهر نیم فرسخ مسافتت منزل کرده جمعی کثیر از مردم بلوکات را با خود  
 متفق گردانید و خواجده شهاب الدین خوری که سالها وزارت امیر محمد ولی بکیت کرده بود در زمان تیمور سلطان تحقیق جهات سالکان در غیب  
 می نمود از شهر کریمیه بوی طغی کردید و امیر نظام الدین عبده القادر که شمه از احوال او در ذیل وقایع ایام دولت خاقان منصور استینا گردید  
 و در آنوقت در شهر بود جمعی کثیر از مردم فتنه جوئی جمع ساخت و خانه خود را بکلیه ضبط در آورده صدای بوادای ابوالقاسم در انداخت لاجرم  
 خوری تمام باحوال برویان راه یافته اکثر دست از محافظت برج و باره باز داشتند و ابوالقاسم دلیر شده روزی از جانب دروازه  
 خوش جنگ پیش آورد و در نزد یکت بکنار خندق رسیده فوجی از پیادگان او بقدم جرات از خندق گذشتند و دروازه را نشن زدند تا بواسطه  
 اشتغال نیران بشهر در نوبت نماندند و خواجده محمدی و میرزا قاسم که حراست دروازه ملک اخلق بدیشان داشت ازین صورت جفا فتنه خواجده  
 نخست اندیشه فرار نمود و بالاخره بهتو اب میرزا قاسم خواجده مولانا امیر سمرقندی را بجو طغی ساخته با حدودی از مردم جلد تیرانداز باره دروازه  
 خوش رفتند و بضرر خدمت مرگ آبنگ ابوالقاسم و اتباع او را خانبه خا سر بایک گردانیدند و صباح روز دیگر امیر عبده القادر متوجه گشته  
 از دروازه نیرز آباد پیرون رفت و با ابوالقاسم پوست و او پشت روز دیگر در ظاهر هرات نشسته در تحقیق مسلمانان کوشید آنگاه خبر فرستاد  
 امیر اسفندی پادشاه مظفر لو اتواتر کردید و پیری سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان داره علی ولایت فوجی متعلق بوی داشت بر  
 سایر فرار لالان از آنکس را در کافین بیعت کرده بود با سعید نزاره فانیان دلاور و صاحبی بواجی در سلطنت هرات رسیده و برویان را تهنیت نموده پیش  
 توقف و اجمال متوجه خافان گردید و از مردم شهر خواجده عطارانته و خواجده کمال الدین محمدی و خواجده مولانا امیر و میرزا قاسم و غیر هم از دروازه ملک  
 پیرون رفته متعاقب پیری سلطان در حرکت آمدند و خواجده محمدی و میرزا قاسم با جماعت پیشی گرفته در وقتی که در که چنان سرافراز میان پیری سلطان  
 و خافان نیران قتال اشتغال داشت بفرکه رسیدند و دست شمشیر تیر برده فایت جلالت تقدیم رسانیدند و آن اثنا مولانا امیر سمرقندی  
 با زمره که در عقب مانده بودند از پیشت ابوالقاسم بیخ سرافراز در آمده دست تباراج بر آوردند و سلطنت جمعیت آن کسکادت از هم گسختند امیر  
 عبده القادر طرف آریب کرخت و ابوالقاسم تا حدود فرخستان خنان بکیران باز گشته و فانیان عظام تیغ انتقام آخته و نشان خون آشام در دست  
 ساخته شهاب الدین خوری و قاسم کرنی با سعید کس از مردم میکه متابعیت ابوالقاسم کرده بودند قبیل بسایندند و سر با آن بید و نشان بران  
 بدن جدا ساخته اجساد ایشان طعمه کباب و ذیاب گردانیدند و روز دیگر ازین فرسخ سپین خباب سلطانی سیف الامامی خواجده مظفر بکیران  
 ظاهر رسیده جماعت جراحات ایام را بر ابرام مردم مندر علی ساخت و خواص و عوام را بقرید التفات پادشاه منقوی او صاف مثال و  
 امید واد گردانید و اعلام هیت پروری بر آفرانخت ابوالقاسم چون از ظاهر هرات بگریخت در حدود فرخستان با هشام حقایق پوست





فخرش بر احوال سلاطین اندک است بجز در آنجا که بپندیده و اخلاق ننوده و مصافح با دشمنان کرده در او اهل محبت شده مذکور شد  
 شاهان و پادشاهان چون بجزیر من پادشاه و الا که رسید خاطر او را چون متوجه نظام حمام کادستان گشته در بیابان با باغی فرمان واجب از آن خاندان  
 که دیوسلطان و امیر سلطان بکامین بیخ و اند خود و شیرخان روزی مقرر کردند که بعد از آنکه از ولایت دیوسلطان بگومست توقف نماید و مراجع و مضامین  
 آن بلده را از طرف حق تعالی معیانت فرماید و امیر سلطان بجهت که مکتب ذیل جان بخراسان بنیاید و ولایت قاین سوره خالی او باشد و امر با فوج این  
 مظفر لودی معصود آورده پس از وصول شیرخان از باب و کائنات آن بلده بپردازم انتقال استحال نمودند و کرامت اطاعت و انقیاد مرعی در آن بلده  
 شهر بوی امید امر آتش و در آنجا نیز ساداة و قضاة و اشراف و اعیان متعالیه شهر و حقه از نوایب اجاب دیوسلطان آورده و در آنجا نیز  
 سائر تجمیر رسانیده و اخلاص و خدمتگاری کردند که مردم از خود یکی از اهل انتقال با که موسوم بود بقرابقال شیوی بود ساخته طریق عدول  
 و طینان مرعی و سلوک داشتند و اظهار شجاعت و وفاداری نمودند و در آنجا نیز برافراشته بنا بران دیوسلطان و امیر سلطان از شیرخان  
 بطا براند خود شاکسته خازیان نظام آغاز ترتیب سباب غنچه گیری نمودند و در انتقال و اتباع او در نظام مدافعت و محافظت ثبات قدم و زنده بود  
 جنگ و جدال کشوند و زمان محاصره و محاربه پنج شش روز امتداد یافته پس دولت با پیوند قهرامه آن بلده مخرج گشت و دیوسلطان بقتل عام  
 فرمان داده کار ساکنان از خود از غیرت پرور گشت صیغره و کپور و بر باد سپرد آن بلده بخریب شد بقیل سینه که در انتقال که امر او را باند کرده  
 در گاه عالم چاه روان گردانیدند و چون خاطر دیوسلطان از محرم از خود فراغت یافت و نظر مضمون بقیه الاسلام بخریب شاکست و سبک است  
 که در آن محکمت روی نموده بود مشغول گردیده بر تو انوار معدومش بر وجهات حالات احوال کادستان یافت اما امیر سلطان چنانچه مقرر شده بود  
 بجانب خراسان مخطوف گردانید و بعد از مراجعت لودی کشور کشای شامی معصود رسیده بجا بجا ساکن گردید و ذکر تو خد شاه رخ بکست افشای  
 بصوب ولایت کرمانسیر و قندبار در آن ایام محنته آغاز فرخنده انجام که پادشاه خورشید احتشام از نمر محمد خان شیبانی خاطر عالی نشانی  
 در بلده فخره برآورد و انشا الله و کارانی بر فراخت سپهر کائنات از لودی و انوار بکست مانند سایر حکام بلاد و اصهار از ولایت کرمان  
 و قندبار در گاه بهر اقتدار آمد و اظهار جودیت و اخلاص نموده روزی چند در ملازمت سنده امامت و کرامت بسر برد و نواب پادشاه  
 حسبت در وقت مراجعت از خراسان علامت نفاق و حیسان مینامید حال او مشاهد فرموده بقتضای حکم بایون شجاع بکست با حسین بکست  
 که سپردند تا در قوه اختیارالدین محبوبی گردانید حسین بکست که حسب فرموده بجهت بلده شجاع بکست بعد از چند گاه که در آن مجلس اوقات گذرانیدند  
 از موکدان با بواجید و لغزب با خود متفق گردانید و غم فرار جزم کرده بجهت از موکدان خود که از قندبار آمده در نواحی برآوردند بقیل سینه بودند بقیل سینه  
 که در شب حسین سپان با خون نوز و املات برود در آن در قعه که بجانب بازار است آورده نگاه دارند و شجاع بکست در یلو موجوده موکدان  
 با حمام اطهر که مخدورات در آن بقیه کرده بود حیانت نمود چون آنجا حمت در خواسته شد بگینه جیل و پیرز با لای فیصل خود را بجاک ریز  
 رسانید و بای جلاوت از خندق گذشته بکران خویش که سبک و کل منتظر ایستاده بودند حجت گشت و برآسی بسیار خار بار شده بصوب قندبار فرار نمود  
 در روز دیگر که این محضی بر من حسین بکست که رسید از فاستیا بجنب حکم فرمود که خدایان از سپاهیان خراسان بگریزید هر جا بایستد صومخ تیغ سبکست  
 تا جوم در آن روز در بلده فخره برآورد و قوه عظیم حادث شده جمعی کثیر قتل گشته و بسیاری از جهات یکنیابان غارت و تاراج یافت و درین اوقات  
 که فرزند ما بچه علم ظفر بکیر سیاست حکمت خراسان یافت خاطر نوز و بجز قندبار و تادیس شجاع بکست شده فرمان بایون تا بکست که شاه  
 بکست افشار بجمعی از سپاه چهار به پنجانب تا به بعد از شجاع بولایت کرمانسیر و از خود فیصل یافته باشد دیوسلطان حجت کرد و شاه رخ بکست با  
 قند با پیش گرفته چون بگذرد و انولایت رسیده شینه که شجاع بکست بکامین بوی رفته و پیش امیر سلطان مرعی در قندبار کستن نموده بظاهر آن بلده  
 و چند گاه بی با مر محاصره و محاربه پرداخت اما چنانچه پیاپی پیش رفت در آن ایام تا شود که امر و شجاع بکست در شجاع مستوست بدین  
 ایضا کرده و مردم آنجا را خرابیده و طبل بر اجسبت فرود گشته و مردم آنجا را خراب کرده و کشته و در آنجا راه فرود افتد از ولایت از شوق عیان گردان  
 ادعی حضرت نشان بظلمت او بود و در قندبار که بکست با یون از خراسان بجز قندبار و تادیس شجاع بکست که بکست بکست بکست بکست

بعضی از اب کاسیاب رسانید گفتار در بیان مها و دست اعلام اقباب شرق از خراسان کباب مملکت عراقی چون  
 امور و مملکت ممالک خراسان بر طبق طایفه آن استان لایک نشانیان ساخته و پرداخته شد و کسب طرف از حد و مملکت امری که موجب انقسام  
 منیر می تواند بود و نماند مای عالم کدای و پادشاه کشور کشای بر امر اجتناب گرفت و در او ایل میزان که ساریم خزان کباب نبع و استان در آن  
 آمده اوزان ایل و نارسخت اعتدال بر پشت هر شهر شرقی از آن لنگ بابا خاکی نهفت نموده مرقد از کوهستان در این مقدم با یون رشک  
 ضعیفی گشتن ساخت و در قنبریات همراه خمر من لاغات اندک توفیق کرده رایت نهفت بصورتی اصحان بر افراخت موطن در آن نهفته بود  
 که در استلال بیه چهره قدسای شاه کشور کشای در عهد اهدایت بودند از ششام ساریم معدلت فرما نغمه ای گیتی آرای بر بستر آسایش و رفعت  
 میخوونند بکباب آفتاب فرقت آفتاب در شب بگویم مهاجرت که فرما شده جو اطر بر بجزع ساغ و فراق زبیر مذاق قرار دادند و در وی کباب  
 پوی کوچ و کوچ بولایت نیشابور شافیه در آن عهد و بسامع جاه و جلای رسید که همی از مردم فتنه انگیز و جوی از او باش پستیز سلطان محمد باقر اول  
 میرزا ابوالحسن بابا پادشاهی برداشته و در نسا و یانند مایه ظلم و فساد اشغال و القاب داده اند بعضی از قلاع را منبسط ساخته ابواب ممالک  
 و بیداد بر روی اصحاب رنده و رشاد کشته اند باران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امر نظام الدین محمد الباقی و محمد بیک است  
 بچایان سلطان عقب شده است با فوجی از سپاه مظفر سلطنت در آنجا گشتند و بر سر خیمه شاخت و مردانگی سنگ جمیست نماند باین  
 از هم گنجینه خون جسی از ایشان در بر خاک بلاک ریختند و سلطان محمد باقر اگر کیمه چهارگان بگمانی از تاب غنای حادش بجات یافتند امر محمد  
 الباقی و چایان سلطان بعد از فرغ از مهم معاندان همان گیران بصورتی همان طایکت نشانیان یافته در اصحان مظفر و حضور با پی سر بر روی رسیدند  
 و جماعتی را که کفایت معقول ساخته بودند معروض گردانیدند و پادشاه عالیجاه آن رشتان در صحنان مان ملک نشان صحنان قشلاق فرموده  
 جناح عدالت و احسان بر مغازن موطنان آن بلده جویط ساخت و بساط عشرت و نشاط گسترده در غایت دولت و کامرانی بجمع اقلیاج  
 ساحر و بگانی پرداخت در موسم کوی دی از شعله ساغومی بزم طرب را بر افروخت و از قلاع و حصار سابقان کعبه مجلس عیش اطراوت ایام مبارک و در  
 در کمال بخت و سرور و نهایت مسرت و حضور فصل شایبایان رسید و سلطان بر بیع با اعتدال بر فرمان داده سبزه و گل و لاله و منبل در فضامی  
 و صحرابرد مید چشمید خورشید از رشتان خانه حوت علم حمت و بخت بر افراخته متوجه منزل محل گشت و از آنجا از ساریم فرودین ساخت کفر از دنیا  
 در نصارت زبشت برین در گذشت متوفی چون بخت بدار در کل باغ بر افروخت لاله بان چنان بیع حمل رایت از نشان بر افراخت چشمید  
 که در آن مکان در بار شد برابر دی بشت ضمای هم گشت همچون بشت پادشاه بگو سرشت و بیل بکشت محراب دشت شده اعلام فرود  
 اعلام از صحنان بصورتی همان نهفت نموده بعد از قطع منازل طی مراحل ضمای جانفزی آن ولایت از ضرب مرادقات فرت گردانیدند  
 بساط عیش و عشرت اشارت فرمود آن بهار در بیلا فانه یا که از غایت زبشت رشک طرب برای ارم و بخت برین مترنمات عالم است در کل  
 نشاط و در شکامی اوقات گذرانید و در صباح و روح با صباح و طاج و بزم انبساط نشسته باجهای حاج و بگانی و اقراح شایبایان روانی در کشید  
 و در آن اشایخ و بزرگان سلیمان سلیم از دم بطرف آذربایجان شایخ گشت و پادشاه در بیج منگون نمازم میدان بزم شد مجلس بزم در نوشت گشتار  
 بیان شایخ از احوال طوکت روم تا زمان ایالت سلطان سلیم و ذکر افتاد و در بادیه مخالفت فرما نغمه ای  
 هفت اعلیهم از ریاض روایات گذشته و کلام حکایات مذکور گشته شمیم از غیر ششام جان متشنقان شمیم میر رسید که حضرت صاحبزادان میرزا محمد  
 بعد از فرت ابد در م با تیرید ایالت بر ساد و توابع و لواحق با به پیش روی علی بن موسی خدیو گردانید و میان موسی و انخوان در براد نادگان بود و خا  
 در میان آن به آخر آن که کب مراد سلطان بیهادین گشتی بر با بزم باینه بجز افتالی نصاحه و در سلطنت مملکت بروی قرار گرفت از حدود  
 با کفر و م تیرید و در بر آن کفر کبابی بحد و جز بر مقرر کرد انکه لشکر کبابی بکشد و سلطان فرج بن برقوق شرف در عین شریفین شایخ ساخته  
 چنان بیهوشی و فرج کرد و بشوید با بکنین بعد بر ساله سلطان بر او خایه کسب چهره و شاند سلطان فرج آن خدمت را مخصوص سلطان مراد دادند  
 چنان در آن شایخ الهام نهان بود شایخ بجهت آن که چون شایخی در آنجا بخت مملکت و متخالی اوقات گذرانید بکتاب بی زوال نقل گردید و در بار شد

سلطان محمود صاحب تیغ و فسر گشت و ساکت مساکت خرد جهاد شده بر شته او از فرات آب و اجد او در گذشت نظم بجای بد پادشاه و خدمت  
 بی نیکی ز نام او روان رود دست جهان بر خوبی جهاندار شد بخت حکومت نژاد او شد و سلطان محمد پادشاهی بود بصفت عدل و بصفت موصوف بود  
 علم و فضیلت معروف بود از بخت بر اقبال ابل صلال مصروف داشتی و پیوسته نقش مجاری و جنگ بگشت گشتی و کفار فرنگ بر لوح هم میر گشت  
 تا آنکه قسطنطین را که بستانبول مشهور است منقوع ساخت و آن طبعه را در الملک کرد آینه و او را جهاد و در سایر امصار و جزایر بر فراخت و با یک  
 زمانی دو زوره جزیره از جزایر فرنگیان منقوع کرد و در قلع منال اقبال ابل صلال بقدر مقدور لوازم انجام بجای آورد و چون سلطان محمد شش سال  
 پادشاهی نمود مانند پدر و جد متوجه عالم حمله گشت و پسرش ابدوم با زید مقصر شده را بایت دولتش از فرق فرقدین در گذشت و او نیز خسروی داد و آن  
 بود و سنت مجد نام پادشاه دین نپاه در مقام محبت و اخلاص ملوک محمود بعد از آنکه چهل و چهار سال اقبال کند آینه در سنه سیع عشره و ستانه عالم  
 باقی مشغول گردید آنگاه ولد ارشدش سلطان سلیم پسر بر سر جهان بنانی نهاد و او بخلاف روش آبا و اجداد از جاوه ستمگیر سلامت نفس بجای آورد و  
 بایستادگان بارگاه عالم نپاه در مقام عصیان آمد و ابواب مغایله و مقابله بازگشود و در شهر رسته عشرین و ستانه از اطراف و لامات روم لشکر  
 فراهم آورد که بر یک در محرابی بجا بگشت سنان شعبان سنه کوه الوند را پیش برداشته می و در معرکه نام و ننگ بر یکبار تیر خدنگ هم نعل در  
 زمین دل گشته می حد آن سپاه از خرد و تخمین ستوفیان کمال افزون و عدد آن خیل گمراه از اطراف دایره جبال محاسبان مهارت نپاه بیرون نشوی چنان  
 چو دریا بگوش و خروش سر اسرنگان پولاد پوش بمرکب کوش و هم رزم جوی تمامی سیع سیرت و دیو جوی آنگاه متوجه آند به جان گشته ای  
 بد که عالم نپاه فرستاد و کیفیت توجه خود را بفرم رزم اعلام داد و قاصد او در بهمان باستان آسمان نشان رسید و بوسیله ابواب شده غیبه  
 و محبت جبهه غیبه سعادت زمین بوس در یافت و خبر بصفت سلطان سلیم بصفت قتال اجدال عرضه داشت نمود آنحضرت در جواب فرمود که با نیت  
 با خود تائیدات الکی وجود تو فیقات ناخوابی بایت توجه فرات ایم و مقابله میل سعادت بجوم روم را پیش نهاد بخت بخت بدست گشت  
 در هر منزل که طاقت واقع شود آنچه معتدور باشد بطور خواهد آمد ارجح الیم غنا قییم محمود لاقبل لیم نپاه و نخر حتم منها اذله نظم به پیش حد و بارگ  
 و بجوی که ای گشته با سروران رزم جوی من اینک رسیدم میدان جنگ بیزوی شیر و بختیم بیکت گشتم بر سر و میان تیغ نیز بدیشان ایم  
 طریق مستقیم ز خون دلیران مردم شکار اجمه دشت با من کنم لاله زار بنوک نشان سعادت بجوم جهان را کنیم پاک از خیل روم آنجا بوی  
 پادشاهین خلعت شاهی نخواستند مبابی کرد آینه حضرت اطراف داد و او با پادشاه سر سلطان سلیم شافقه بر من جوانی که سینه بود زبان کشاد  
 ذکر توجه در ایات حضرت بجوم باستعمال خصوم و بیان قتال شاه مرصنوی حصال ما جا کم روم بر منیر فیض پذیرد نپاه  
 جاء و جلان خاطر هر که خوشان بدید دولت و اقبال تمیخی غایر خواهد بود که سا و سلطنت و جهان بنانی و شراب خفاقت و کامرانی کیفیت  
 دارد که چون بزاق سلیم و مزاج مستقیم سعادت گندی رسد چنان نشد انگیزه که ابواب فرج و سرور بر روی روزگار رخا زردگان بزم نپاه چاک و کباب  
 و اگر شام خلعت سر انجام ابل ضرور و پذیرد از نایب انجام بخت انجام اندک بهره یا به جهان برده سازد و طرح بدستی اندازد که عیش عالمی نپاه  
 کرد آینه نقش سمرت و حضور از لوح زندگان جهانی بزاید تیغ جوی ز نیم با ده بس مسان را بظن این عبارات مشکین رقم که شایه شحات نام نپاه  
 جان خندای نوده نیم رسانیده صورت حال سلطان سلیم تواند بود که بعد از استقام نیم شراب ابلت و کامکاری بود و عین پناه سرور گشته  
 درم ستمگیر آند به جان نمود و جسی کثیر از تیغ حور و عرض تیغ انخاب شعل پادشاه جهان طالع ساخته بجای و بار حراحت فرمود کیفیت اهدا گشت  
 چون شاه بگریخت صفای طوبی بکلی سلطان سلیم را در بهمان اجازت داد و او را در میدان قتال شده پای فلک فرودا بر پشت است نشست چنان چنان  
 گردید و همان طفره چنان بدست قاید و من بگوکل علی الله و من حسیبه پیروزه که فضیلت ابدی بدین طلی القاصدین بر زبان الهام بیان کرد آینه حور  
 بآه جهان جو بیست بگفت چو خورشید بواج می خفته لوایش بر فراخت سوزنا سپهر در بخت گشت بخون همز جنیبت کشانش همه سروران  
 تقاضا کن در کابل سزان سر بر کشان خاک بر پیش شده خضر خندای می پاهش شده و چون بوی نیز از نایب بگسب بایرون در کشته شد  
 پیوست که سلطان سلیم پشایر خوف و بیم کوی بر کوی متوجه است با جرم پشایر نپاه بی از ننگ و تیغ پناه برده و آینه در اید و آینه در اید

تبع گذار که در آن زمان طارم اردوی فیروزی نام بود ند خان بکران بطرف دشمنان مستطاف ساخت و در اوایل رجب سنه هشتین دستاورد منزل عالی در آن  
که در سبب فرسخی بریزد اهتت قنارب فریقین اتفاق افتاد و پادشاه و الاثر از همین لشکر شجاعت نهاد را بفرود چو دخان محمد و بعضی دیگر از آنرا منسوب  
موی میشد که دیند در میسر و در پیش خان حبیبی کثیر از بهادران پولاد پوش و بجان کینه کوش منزل کزید و ما بچه علم انجم ششم از افق عقیق کشته  
شد که امیر نظام الدین عبدالباقی و سید محمد کونده و امیر شریف الدین علی با اتفاق فوجی از پیشین شیشه کیدی در سایه رایت ظفریت توقف نمایند و دست  
بجانب شرف اعلی با بسیاری از لشکران بجه و غا و پیکان و نیزه بجا در یک جانب قول صف کشید و تا در هر طرف که بگویند احتیاج شود ابواب عانت  
و احد در کشاید عشوی بر راست شاه ظفر آقباس صفی از سیاه قیامت بر اس نصف بگمته می سکند رینا. مؤده بهینش طریق فنا و چون سیال  
بی احتمال بسکوه ابطال حال صفت مناست پذیرفت منان غازیان فتنه نشان از جای برخاست و لوای فیروزی غای بیج حضرت و اقبال سر  
کشید فروغ صحبش فضای سر که قتل با بسیار است عشوی ملها بر آمد بوج سپهر شد هر علم بکریاه و مهر نشان گشت چون شیخ افروخته شکار  
دل دشمنان سوخته و از آنجا بسلطان سلیم خیا بچه محمود ملک دوم است بر فرار زشته فرود آمد بکر و محسک خود از غراب و چپر و لواری بطنه کزید  
و در ایام از بهر بیکدیگر سببه در آن حصار استوار منزل کزید و دوزخ هزار تفنگ اندازد که پوسته در خدش بودند متر کرد که در پیش صف  
بکار بر داند و زیاد بر دو نیست برادر سوار کینه گذار بیدان بجا فرستاد که رایت قاتل و جدال بر افرازد از بگرد و طرف لشکران در جل  
و مردانکی و نهنگان بجا میالت و فرزانگی آغاز تغیر کرده در میدان تا ختنه و در یکدیگر آویخته دست باستمال آلات قاتل بودند عشوی زهر موکل  
مانند خنده شیر بیدان میدند مردان دلیر کعب جگر رایت حازا گذار کهنه بر جوشن زند کار بردانکی بر یکی سستی بهم بر زده لشکری در روی  
نشسته بر اسپان چو لادم بچولان ز او از رو نیندخم عزو کوس رعد او از بلند شده و لوله جا که از در جان جهانان انداخت و صدای غیر سو  
تأثیر بیننده و میره عالم رسیده حقیقه آیه او از زلزلت الارض زلزله ظاهر ساخت عشوی بر آمد بگردون خدش تغیر طر زید بر جوشن چرخ  
چنان آمد او از سورن کوش که شد بیدار از سر عقل بوش مثل نشان عالم سوز چون برق لامع در فرمن صحبت دلیران احشاد و او اکلر کبان  
شکل افروز چون صاعقه سطح اسباب زندگانی گرین بهلوانی با باد فنا برداد روح بجان کرد از غازیان هوا کب سپهر استبانه شهاب  
سوی غاریت روم زبانه کشید و تفنگ مسیح آبنگ رومیان از دروغ و خفتان غازیان بسان با بیکدیگر از لباس حریر سپردن پرید سر سردان  
در دست و پای اسپان کوی شمال بدغم چکان سلطان گشت و چون نام دوران از این تیغ بدان کرد از انجوف منج فرو باریده از بخت طبعه زین  
در گشت عشوی فرور بخت خون از دم تینا چو اقطار مطاز از میخانه سان یلان شکل افروز شد چو برق بهاری جهان سوز شد و دوران روز  
هولناک حبیبی کثیر از و میان چپاک بجز تیغ و نشان دلیران شاکت پادشاه شرفناک بر خاکت بلاکت افتادند اما چون لشکر سلطان  
سلیم چون حرکات و دایره خاکت بنیابیت بودند و در لوایم میدان داری و خنجر گذاری بقدر معدوسی میبوندند و تو پیمان ایشان در آنش  
دادن تفنگ و افروختن زیره جنگ بر شبهه طریقه جد و ایستام بجایی می آوردند که بر خط پنج شش هزار تفنگ بیکه خده صدای مرگ در عالم  
انداخت و در شرف شمشیرش کانون درون پر دلازا سوخته بود و در فضای سپهر کبود در تاریکیت ساخت فوجی از امر او میان سپاه ظفر نیا  
دند حسین بیکت لاد و خلفا بیکت و سار و پیره و قریبی باشی و امیر عبدالباقی و سید شریف الدین علی و سید محمد کونده و سلطان علی میرزا از خیم خدنگ  
و تفنگ دشمنان نیز چنگ شربت شهادت چشیدند و از لسان کریم البیان با بقع غیب ندای غمزدای من قیامت بیلیل الله فیقل او غیب  
فقط بجز ابراهیم شایسته ند در آن شایسته خنث پادشاه هم و عرب در خاطر عزیزت باثر زبانه زدن گرفت و شکر خمر قیامت لبست باطن  
میام صفت اکتاب پذیرفت و شمشیر و انقار را تا از نیام انتقام آخسته بی اعانت انصار و محاربت اجبار بر صف دشمنان خاکسار جلا کرد  
و بقوت دست و بازوی ولایت و قدرت سپهر گرامت و هدایت کرد از وجود محنت فرموده خعی از سالکان مسالک شجاعت بر آورد و در  
مختلف و غمزدی و غایر مختلف و در کستی و در آن هر گران هر سپهر سردی کارزاری نمود که از دایه های خاکت خنجر از سهم خدنگ در پیکر ایشان  
بشاد و پیش چرخ بد قدر انساب منان قتل نشان در پیشه انساب و اضطراب افتاد عشوی شد بشیر اول در صف گذار چنان دستخیزی نمود

که در چشم اعدای جهان شده بیا به نمان گشت در که در حوز شیشه شاه زین گشته کا نداشت بر یکدیگر نمان شدند بین بزرگان نظر در آن اثنان سپاه  
 قیامت بجوم روم مفتوح او علی که نسلی بود در بجز پرتوی در برابر حضرت در راه نامیش از آنکه دست تیغ و نمان بر پادشاه جدید از شمشیری بر فرق  
 سرش فرود آورد که تا سینه اش شمشیر گشت از شقات استماع افتاده که یکی از طایفه نمان طغیج او غنی حیدر او را از سلطان سلیم بر پادشاه روم انصاری  
 ملاحظه نمود بر زبان راند که جز از گنجی نبندی مطرا به جایب باشد هیچ آفریده با قدرت آن نیست که این نوع تیغ تواند از آن آفریده چون سلطان  
 سلیم آنست و تیغ گذاری و آن حرمت و میدان داری مشاهده کرد و نمان اختیار روز نام اصهار از قبضه اقتدار ایشان بیرون رفت و  
 نمان بصوب حصار که از عرابه و چتر تیب کرده بودند که دایند و دلاوران موکب حضرت نشان یکبار بر ایشان افتند و هیچ دیگر را بر خاک نکشیدند  
 از آنکه از آن بقیه السیف که با صغاف مضاعف لشکر مضروب بودند اطراف آن محوطه را محصور و مبنوعا کردند و نمانند و نمانند از آن را بکار ایشان  
 باز داشته بود دیگر قشربگت و یکبار کردید و در بجز نمان از پادشاه روم سکون فریغ این معنی واضح و لایح بود که در آن مقام اصرار بر یکبار موجب  
 بلاکت خدام موکب حضرت مشا مشا شود خاطر عالی با نمان برادر داد که موجب گشت الحروب خدقه چند کوی باز پس نشیند که رومیان مانند محمد خان  
 شیبانی در کشته همه گامشی از میان عرابه و چتر بیرون آیند کجا عطفه غنائی کرده بار دیگر بر سر ایشان نازد و بنیاد حیات انقوام بر شیراز برادر  
 نمان بران با خیل و حشم و طبل و علم بر تریز رفته از آنجا بدرگزین شافت و پیمان با طرف و جواسب مالکت هر دو سال داشته با جمیع سپاه نمان  
 داد و سلطان سلیم بعد از مراجعت آنحضرت از چالدران به دارالملکت آذربایجان فرامیده شنید که پادشاه صاحب تائید عساکر فرزند بی بی  
 جمیع کرده توجیه اینک است نمان بران غنی ظیم بر زمین شستوی گشت و سلامت نفس منحصر در معاودت دانسته اندر ضبط آذربایجان در گذر  
 و زیاده از پشت روز در آن بلده توقف نتوانست نمود و در او فرجهای ماه طبل کوچ کوفته بصوب روم توجیه فرمود و با جمعی بر چند بود  
 کوزن پر زور و دیر بر گزیند و معتمد در پیشه شیر گنجشک وطن کند بهر جای ولی در مسکن شاه باز کی ماند ویر و اینجبر هجت اثر در موضع  
 کزین بسامع پادشاه و الا که رسید و لاق جنب در محاطه آن مرکز دایره خرد و عدال مضمون این مقال بعرض رسانید و با جمعی کای سرور عالی کبر  
 حرس جناب و امای فریدون فراقتال آب با حرم نوکیه حضم چون نقش بر آب با ملک تو خند و چو در یاد جناب لاجرم موکب نظر فرین  
 از در کزین منوجه تریز کردید و در علی مسافت مساحت نموده در شبان سال مذکور در نواحی آن بلده منزل گزید سادانه و فضاه و اکابر و  
 و اعیان بلوازم بهتعال اشغال کردند و از چهار موکب بخایون دیده امید اجلا داده مراسم نیار و شایبایی آوردند و پادشاه توفید مانند  
 روح که بجهت در آید و مثال بود که حدیقه حدقه را بباراید به دارالملکت آذربایجان در آید آن زمستان چنانکه سلطان فرمود و بهتعال اشغال  
 که در غیبت خدام بارگاه سده هجرت دست داده بود مشغولی کرده ابو با اصناف و معدلت بر گزید و شوی جهان از نو نوید زندگی یافت  
 عدالت زده پانید کی یافت خلک بنیاد عم از چ بر کند عو ض طرح بنای عشرت انخد ذکر وصول کوکب طالع زمره از خدام  
 و درگاه خلکت اقتدار بدرجه اعتبار و اختیار و بعضی دیگر از وقایع روزگار و حوادث سیل و بنار  
 در آن زمستان که دارالملکت آذربایجان ازین مقدم پادشاه جهانیا بر رضای جان فرمای روضه ضوان تها فرمود خاطر خورشید تا شرف  
 پرور و ضمیر هر توریضیا کسر متوجه آن گشت که زمام رتی و قتی و قتی و بط و عمل و قصد داده و دست امور و جهات سرکار سلطنت و پادشاهی  
 را در قبضه دایت و کف کفایت صاحب کیاستی مند که بهتعال رای زینش اساس میان دین و دولت سمت ثبات و دوام کرد و با ایشان  
 کز در پیش فاعده ارکان ملک و ملت صنعت رسوخ و احکام پذیرد و از پیشم کارم اخلاقش مشام جان ساکنان انصاف و لایح مظهر کرد  
 و از پیشم حسن ادا و پیش نصارت با طمان اطراف اصهار و قیچ پیوند و صنعت شامش مظلومان با بدین امر ادوی سازد آب لغت با حواش کجا  
 داده بظلال فراغت و آسایش رساند و رحمت کاشی مضمون را در او بیبیدادی مانند خانه انار بهر جا کار خلاص ساخته بر باطن نمانست داده  
 معدلت نمان کرد و اندر میانیا سازد ایشار دست و در شامش عرق محالت بر چین آید و کان بهتعال اشغال کف کو بر شمشیرین و لی از دومی  
 یکبار به نظم مجتهد مای و بر خلق راه خفته بر بند مبارک کند و در ملک راه خیر نماید سعادت چشم کشاید که تا در پیش کجا چند زمانه کولان

کفر در شای

کوش و او را که آریایش چه فریاد و بعد از شماره و استخاره جلالت این منصب جلیله الاتب بر قامت قابلیت شرافت افراد انسانی میرزا شاهی  
 حسین جهانی که سابقاً در سلطنت نواب بلند جناب حضرت دژیش خانی منتظم بود حجت آید و حکم بجا یون از کمن غایت روز افزون نفاذ یافت  
 که انجناب من حیث آنکه افعال الا افراد مستعد سرانجام امور سلطنت و جهان بینی بود به جمع امر و ارکان دولت و تمامی در زوایا عیان حضرت  
 طریق متابعش نمایند و فاشیه مطاوعت بر دوش گرفته بود قوف و مشورتش در هیچ مهم از مهمات جزئی و کلی مدخل نمایند لاجرم عینه علیه میرزا شاهی  
 طایفه از امرار خاقین و پناه و لایه مشرفین گشت و پایه حمت و اقتدارش از پر تو غنایت باد شاه جهان مطالع ششم صفت ارتقا یافته از فرق  
 فرخین در گذشت بیت پناه سروران شد در که او سر نام او در آن خاک راه او و بعد از آن ایام پادشاه آفتاب عشاق تجدید تو جو تعویبه  
 شریعت ارکان عزت و سلطنت همای سعادت و نقصات و ملایکته منصب صدارت را بجناب سیات آتاب میر شهاب الدین عبد الله  
 سید نظام الدین محمد لاله که از کابر سعادت آذربایجان بود تفویض فرمود و چون انجناب کما فی بعضی از عهد سرانجام امور آن منصب پرور گشت  
 آمد صدارت بود و فایض المجد و نقابت قبایی مشرف شد که او از جمال فرخنده فال نبوی از مطالع حال غنیمت بالمش طالع است و آثار کمال  
 کمال بر تصوی از سعادت افعال سوده اعمالش لایح توضیح کلام الهی عبارات فصاحت آیاتش و انی و توضیح احادیث حضرت رسالت  
 نیایی با اشارت حقیقت صفاتش کانی گشای مشکلات رسایل سلف را منطق لغیش مبین و رفع شبهات سائل خلعت پیمان بدین سخن خلاصه  
 مستعدین در مرات طبع نقادش مصوره و نقاد او آثار متفرین بر خیمه صبر فیض پذیرش محتر نظم هست نوک کلک او مفتاح باب مشکلات هست  
 فودای او مصباح راه اهدا میرد لطف کلامش آتاب حیات میزند بجز کمالش موج بر اوج سما یعنی افعال عظیم صد و در دستار کما  
 زوکیک و دور خلاصه و در آن ال عبارته بر کرم بکمان قل لا اسألكم علیه جراً الا الموده فی القرین مقوی غلت علیه نامیه قدوه اولاد اجماع  
 خیر البریه عا و سالیگان مساکت اخلاص و یکرمی میر جمال الحق و الله و بحقیقه و الدین محمد کسینی الشیرکی لذل سند صداده مشرفا بوده در بیان  
 الشریفه با خیره با خسته صاحب فضل و وجوده و طبع نظر از تکلفات نمبانه و تصفیات ترسازند ساحت کلزار ملک و ملت بر شحات صاحب تمام  
 و اجتهاد آن و کبیل مشرف الصد و این صمد کالی قد بر تجدید ناصر و سیراب گشت و فضای ریاضتین و دولت از نظرات تمام اعتبار تمام  
 این در بزرگ فرخنده صفات در حضرت و نصارت از سر امتان جهان در گذشت همای شریعت بهینا بر طبق اجتهاد ائمه هدی علیهم السلام  
 تعالی سیر انجام آقران یافت و فروغ رواج طقت عزت از افق مشیت حق عز و علا بر وجبات احوال فرق بر ایا یافت نظم چو از لطف شنشاه  
 دو عالی خدر گردیدند همان یکی در محکمت فرمان روا شد یکی محراب دین را مقصد اشده یکی شرح حکام اسلام بلندی یافت زین بکت نام اسلام  
 ز حال آن فضای ملک آماست ز فضل این بنای شرح شده است و پادشاه عالیجاه دین پناه آن زمان را در بر تریه بایان رسانیده  
 او ابل فضل بهار و مبادی دسیدان ریاضین و از با بصیرای او جان شافت و از انجا احرام طواف عبات قدسی مطاف آبا عظام و اجراء  
 گرام بسته خان و زینت بصوب خطه از دین یافت و چون آن قبله اقبال کعبه آمانی و آمال رسید چنانچه حادث آن مؤید پاک افتخار است  
 شریف نیارت بجای آورد و مجاوران آن سده سفینه با صنف عواطف و الطاف نوازش فرمود و عزم بیایق بسند کرد و موسم تابستان  
 و فصل یازدهم در عهد اوقات مجتبه سعادت بعثت و نشاط مصروف ساخت و در زمان شاکرت دیگر به تریه خوا میده طرح قشلاق آید  
 و در آن زمان از فیض فضل بانی و لطف عام جهانی در می نور بخش در حقه لای محمد و معالی فرود و در می آفتاب درخش از افق خلافت گشته  
 ستانی طلوع نمود عشوی برآه مایی از اوج سعادت ز رویش لایح انوار سیادت کوبیم که در سن آفتابی سرج سر فرازی کامیابی  
 رخ شایع شبستان نامت وجودش کوه برکان که امت یعنی شاه زاده سوده و خصال سرور کلزار جاه و جلال القاسم میرزا انبسته بنا حتما  
 در ساعتی و بطایع سعود متولد گشت و چند روز بساط عیش و سرور و مجلس نشاط و حضور مهتمه و ترقیب یافته نوای نای و نوح از دیوان کوب  
 در گذشته حیات با در نوبت یازدهم آید پدید برهوشایان عالم مسری آید پدید و انکه قد العلی العظیم و منه الاله و التائید بیان  
 گشته معشای سلطان جلیل سلطان ذوالقدر که بکین جهت پادشاه بجز در در جمله فاخره شرف حکومت می نمود و از حسن رعایت





می نماید و عموماً فتنه و انجمنان فتنه پائی بنات که نایاب شدن چو آب حیات دو صد منزل از دیکت شدنش دور فراموش شدن نام مان بر تون  
 زلفه آتش دیکه آنها برود چه غلطی که آتش از آن جان نبرد و سال دیگر نیز حال بر بنیوال جاری بوده خلق کثیر از کسکی جاگت گردیدند و در آن دو سال اگر  
 مازد اخرواری کندم از ولایتی به راه آورده ای غنیایش هزار و سیار تریزی می خریدند و در آن اوقات در محلات درون و بیرون به راه همی از خود  
 او با من از گوشت بی نوع تغذی نموده در کوه جای خلوت کین میگردند و چون چاه نه تها بدینجا میرسد یکبار در روی او بگشودند و در خانه یا در راه می کشیدند  
 و تقبل ساینده و جو ساینده روز غش را در حیزه میساختند و کوشش را عودده را بیت عشرت می افراختند و تبر چند روز فوجی ازین طایفه بواسطه  
 فروختن و عین آدمی و دیگر اسباب رسوا گشته از زمان زینخان ایشان را سیاست می نمودند و همی دیگر در وقت نگاه داشته بسر وقت آن گشتگان  
 آمد که شتمای ایشان را نه ندلوم کا و قربان در میر بودند بیت عشق عالم سوز او چند انگه عاشق میکشد زمره دیگر عشق از غیب سر بر زمینند انچه  
 بجهت است ادبای فطرت و فلا ویرانی به راه و توابع و مصنفات بان مرتبه انجامید که در اکثر احواق و محلات اجساد اموات متعفن شده افتاده بود  
 و خرد و مساکین با تو فقی بجز و کفین اولاد و اقربا سعادت نمی نمودند و کت کاهی نخت فرق باغیبه طایفه او از بکریه میبشیدند و خراسان میرسد و  
 زینخان و دیو سلطان ماضع آنطایفه کایغی میسر کردید بنابران در او اخر نه احدی و شترین و ستانه امیر سلطان که ولایت قاین او لگا او بود  
 بدرگاه و اولاد سده همی شافت و در قشلاق تبریر سعادت بساط همی استعدا یافت و شمه از کیفیت خرابی خراسان و جرات معاندان چنان  
 داشت و متحارن آنحال دیو سلطان نیز از جانب بیخ باستان جاه و جلال و عتبه دولت و اقبال سید و صیغه طغیان محمد زمان میرزا و امیر اراده  
 را در خجستان چنان برضی نواب کامیاب رسانید لاجرم پادشاه سوده شیم سر انجام مهمام اولیای آن مملکت را پیش نهاد بهمت بلند بهمت ساخت  
 و در باب انهدام مبنای شوکت اهدار دولت را بیت اجتهاد و استقامت بر افراتحت ذکر لغویض انالیست ولایت خراسان بشاهان  
 منظر لوالو الفصح طها سب میرزا او پدید آمدن رفاه بیت و سعادت معیشت در میان فرق بر ایا چون پرتو شور پادشاه  
 میوید منصور بر کمال احتلال احوال بلاد خراسان یافت و از اشغال زیره فتنه و فساد او بکمان و میرزا محمد زمان خبر یافت بخا طرها یون جهان ظهور نمود  
 که منصب سلطنت آن مملکت را از سر حد عثمان تا کنان آری پادشاه زاده جو نخت زینبده تاج و تخت طها سب میرزا او هد و امیر سلطان را لاله انچه  
 ساخته ز نام وقت و قطع و فصل سعادت آنولایات را در قبضه اختیار او نمود و فرمان واجب الاذعان بر بنیوجیب نهاد یافته ایضا حکم شد که امر است  
 آن شاه زاده زاده الله و الله و سعادت و پیشوائی از باب عالم و اشرف و منظر در بط و داد و شده اوقاف متعلق بر غیبات الدین محمد بن  
 امیر یوسف باشد و امیر سلطان فرادین سطا حه را بهر بزرگت چنان چون رسانیده و برابر بکیر دولت و اقبال سوار گردیده در درگاه شاه زاده  
 کامیاب روی بهار تسلطه به راه آورد و جهت استقامت رها یا برادر حوز و تر خود میرزا ابراهیم را پیشتر آن بلده فرستاد و ابراهیم میرزا در راه  
 شده اشین و شترین و ستانه بهار المملکت خراسان رسیده جناح رحمت و احسان بر مغارق طبقات اسنان بسوط گردانید و از کمال نعم و فرست  
 و عقل و کیاست تقهه حال سده یکان آنولایت پر داخته بکمان را از بادیه ویرانی و پربستانی بسیر و آبا و اجداد می رسانید و زینیل خان توجه در کمان  
 عالم پناه گشته در ماه سراج الاول سال مذکور خبر قرب وصول موکب عالی شاه زاده طها سب و امیر سلطان شایع شد و امیر غیبات الدین محمد بن محمد  
 یوسف بهمان سادات و قضایه و اکابر و اهل و افاضل موالی بودند متبجال استعمال نموده مراسم بنادر و شمار بجای آوردند و سعادت تقبل  
 انامل شریفه شرف گشته زبان حال قال با در ذره ام دولت گردان کردند و در وقتی که از اعتدال هوای بهی طرف سابقین جناب بیخ  
 آرایش یافته بود و سلطان نور سید کل در فایت بخل بخت بر آمد از تقسیم سیم اردی ششمی زمان در آن جنابش می افروزد طها سب میرزا  
 باغ شهرد از نور طلعت خورشید قرین طراوت بهشت برین داد و بر سنده شمت و اقبال بر آمد و ابواب عدالت و عدیت پروری بر گشاد و در  
 خراسان با در آن بهانه چو که مرانی در بین آنال آمانی سیراب گشته صفت حضرت پذیرفت و ازین مقدم کرم حضرت شاه زاده صاحب سعادت  
 در آنسال محصولات در کمال جزئی وضع شده از کثرت حصول جوبات عشرت به شرت تبدیل یافت و بر فراغ بال و رفاه حال از رفیق غیابت  
 ششم در احوال طالع گشته بر وجنات روزگار و صغار و کبا یافت و امیر سلطان در حسب فرمان واجب الاذعان منصب سعادت و پیشوائی با

اینست از کتب  
 خطی و کتبی  
 موجود در کتابخانه  
 مجلس شورای اسلامی  
 تهران



شاهزاده سام طوی نشد و در روز جمعه سبت و ششم همان ماه شاهزاده که ستم قدم از کتم قدم بجایم وجود نهاد و این صحنی موجب ضعف هوا  
بجست و مسرت گشته دست عنایت بجای خدیو ابواب بزم و شادمانی برکشاد و منی از سر و ساقیان برخاستند باند بزم نقل و می آریاستند از بزم  
ساز و چون آفتاب کشتگر از طرف پرتاب و تاب از نوای دلگشای ابل ساز باز ابواب فرج گردید باز و بعد از چهار روز از تولد آن شاهزاده  
کیتی غرور و قهقهه سلطنت و جهان داری گوهری دیگر آرایش یافت و از احوالی او آهانی ششقه جمال اختری خود کسپر و حیات احوال فرق بشرفت  
یعنی تولد شاهزاده که ستم قدم از کتم قدم بجایم برام روی نمود و توسن ایام بیاض کی رام مرام خدام بارگاه فلک افشام گشته سرور و طر  
جمهور نزدیک و دور بفرزود بار دیگر ساقیان با همید رخسار باد بای خوشگوار با کواکب و ابارین و کانس من معین در گردش آوردند و علفان  
آفتاب دیدار اطراف آن بزم بهشت افتاد از سبب ذوق و پسته شکرین و من و خاکه تا بخیزد ن مرتین گردند فتونی بجفت جام می ساقی مشوه  
ساز سوی ماه نو دست مردم دراز زهر جایی کفر نمی مست چو شایخ جام گلگون بدست خاندان اصفان اطعمه کونا کون و لطم طیر  
مخامیشون کشیدند و را مشکران نغمه پرداز حسن ساز و آواز الحان دلاویز و نغمات نشاط انگیز طبع کرد و آینه ز غنوی بزم حشر و جشید از رنگ  
برآمد صوت خود و نغمه چنگ شکر لب مطربان گردند غلطی دولتی شاه سرافراز که باد اناج رای تو ایام یکی از چاکرانت با دهریم  
حسام از لطف تو باراکرم بجایم صد هزاران چو رستم ز خون جسم در نیکنان چنگت حسام غازیانت با دگر رنگت ز اولاد تو عالم با آباد  
دلت بر دم بفرزندی و کرشاد و چون ایام جشن و طوی بنیابت از نوای که بیان بوی نچوان شافت آنگال هر آن مجسته مکان قشلاق بفرود  
پادشاه پسندید و خوی بهتید بساط معدلت برداخته میرزا کمال الدین شاه حسین و امیر جمال الدین محمد را بجانب شروان روان فرمود کشتار  
در بیان اطاعت و انقیاد و شجاشه شروانی و رفتن میرزا شاه حسین و امیر جمال الدین محمد نزد آن ناظم مناسط حکم کارخانه  
ریاضی جانان اگر ت لطف ازل یابد و توفیق شنشی بد کار بود با آنکه در اول نزدی را محبوب اعز و طنت منزل اختیار بود نظیرین گفتار  
اگر فرمان فرمای سرکشان شیشا سکه اند و ابغاه بعد از چند گاه که در وادی مخالفت پادشاه برین پناه سلوک نمود پادشاه هم توفیق ساکت  
طریق ندانست گشته بهتید بساط اعتذار و استخفار برداخت و قاصدان بلاغت آثار با توفیقات و افرو و تبرکات نادر در کاه عالم پناه  
فرستاده با خوار طاعت و فرمان برداری زبان کشاد و بنواب کامیاب پیغام داد که اگر لغوی منخط یا وزلات این دولتها باب حضور و انجمن  
پادشاه عالیجاه از لوح خیمه مهر تویر شسته شود من بعد بر جاده ستمیه خدمتگاری و طاعت که در شایبت قدم در زید و سر از حلقه عبودیت پرورد  
نیارم و بیای اخلاص و نیازمندی ساحت بارگاه سلاطین پناه پیورده خود را یکی از بندگانی ملکات شیان شمارم رتبا لا تو اخذ نا ان نسبتا  
او خطانا چون این معانی بر من مقربان پایه سر سلطنت و کامرانی رسید انوار مکارم اخلاق پادشاه بستمحاق مانند لوا مع خورشید از طالع رحمت پدید  
طالع گشته عظمت لیاالی عصیان و الی شروان را نابود گردانید و مناسیم الطاف حشر و مقنوی اوصاف از حسب اعطاف پیکران در ابریزانده  
و عازر جوایم گوارا صفت بسیار خوشتر بخشید و حکم جایون سرف صدور یافت که وکیل السلطنه میرزا شاه حسین و افشار و دومان سید ثقلین امیر جمال  
الدین محمد بلبلوان شافته خاطر شیشا را بنا کید مرام عهد و پیمان مطمئن گردانند تا بید خدغه بر شارع هدایت بخش فرمان برداری ثابت قدم  
دیگر خیال خلاف نماید و برگاه که خواهد بود که سلاطین پناه آید و آنحضرت موجب حکم جان مطاع از قشلاق نچوان متوجه شروان چون بیک  
آن حدود در سید شیشا لوازم تهتال کبابی آورد و در بسط بساط صیانت و محانداری کمال اخلاص و خدمتگاری بطور رسانیده از جانبین  
رسوم گذایدن نغمه و تبرک بفرج انعامید و جناب میرزای چنانچه از کمال کیاست حدیث منسوره بود بشرا اید امر رسالت پر و اخته شیشا  
را بنیابت عنایت پادشاهی امید و اد ساخت و ناظم مناسط شریعت آدائی بود و وجودت طبع سلیم شهبانی که حاکم شروان در بعضی از سبب  
علیه آه میشد داشت بر صحر کرده احلام ارشاد و بکو خرابی بر افراخت لاجرم شیشا من همی القاب طریق انقیاد پیش گرفته آن دو بزرگ علینا  
حسب نامه حضرت اصفان داد و محو سبب ان ناسان بی روی و استر زان بر روی و اجناس بوم و فرنگت و نفوس ناممرد و در خواهر خوش رنگ  
انچه نمانست و حق دانست باستان سلطنت آستان فرستاد و در ده کرد که شغاف یکی از اولاد امجاد و ابلازمت فرستد و اگر حکم بجایون

نفاذ یابد خود نیز سببه سفته است و کرامت شایسته و میرزا شاه حسین و ملاذ مساوات خافین هم در شلاق کج آن بپایه سر بر سلیمان زمان  
و نامه کشف و تبرکات ششماه دمسره صحر گرداننده و آنچه در کمال اطمینان و بیانیستی آنجا شایسته بوده بودند بسبع اشرف اعلی رسانیدند و اینجی  
از دیار فرج و سرور پادشاه خود میخواستند در نشان در غایت کارانی اوقات مجتهد ساعات مصروف داشت و بهت بر سینه خوار لذت  
و احتفال بر مناسبت بجائی گاشت ذکر توچه موکب نصرت آثار از پنجاهان بیلیاق ایقار و اشغال با فرج فرامی صید و  
چون خورشید غنچه عمل از منزل حوت بفرم صید عمل علم توچه بر فراخت و از برج شرف طالع شده بفرز طلعت مالم از ماه ماهی و درین ساخت توچه  
بمخوق پادشاه کجوان مکان از پنجاهان در حرکت آمد و روزی چند بیلیاق نصرت آثار ایقار را از پرتو زون بجایون طراوت پسر و قلمون کرامت  
انکه بعضی روح افزای سوره لوق شافت و از آنجا همان عزیمت بروی خانه توچه یافته در آنجا در آن منزل بصیدهای پرواخت بعد از آن  
بموجب فرمان واجب الاذعان اوردن بجایون محو بکلی سلطنت و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین بجایون تمهنت نموده شایسته بخرمخت  
ظلال عازم کوه پستون و رودخانه چچال کشته خسرو کیتی فرزند چهل روز در آن بود و هیچ کجا بر نگذرد و آب و اوقات شریف صرف کرد و از آنجا روی توچه  
بشلاق قم آورد و در ماه رمضان شرایع و عشرین و شصتانه خطه قم از مقدم بجایون عزیمت افزای جولانگاه بجم گردید و پادشاه سلام داد  
ایام صیام قیام و اقدام فرموده پس از آنکه پنج بلالی عید بدو در هیچ اشارت کرد با قامت مراسم از روز صید پرواخت و در بر نم نشاند  
کارانی اقتضای ده سنگامی در کشیده قامت قابلیت امر او ارکان دولت را بجمع فاخره ترین ساخت در آن اثنا بسامع خدام پادشاه سر بر اعلی  
که حکام مانند ران و رستمدار سر از اطاعت و ایقار بچسبیده در ادای مال خراج اجمالی نمایند و با اقدام خلاف طریق نهاد هم بوده بدست  
ابواب ظلم و بیدار بروی فرق جبار میکشاید بباران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امین حضرت البیته در مش خان زینخان و بعضی  
دیگر از امر او ارکان دولت را محو خویش گردانیده همان بطرف مانند ران یافت و بعد از آنحضرت اعلی از قم بری خواسته شد  
مملکت خراج بجایون از سر عهد ابدال مقام اتمتال انتقال کرد و اندک سعی عارض ذات ملکی مکات شده قوی طبعی روی بعضی آورد آنی که بعضی  
ده می زندلان مخوف است بکشتن و بکشتن با طهارت و طهارت و طهارت منقش شده حکما میجادم در تخریفات و مذکور عرض بر من چنین  
جوهری پاک از چهره می آمیز گرفت و اطبا حاضر مقدم انکشت بجنب پندان گرفتند که الم ستم بان مظهر لطف و کرم چگونه صفت داخل بر پرفت  
سبحان الله چه کرم حاشا که دست اذیت بداهان جاوه و جلال آن مهر پیر اقبال تو اندر رسید و پای حضرت مساحت بارگاه آن آفتاب بچ اتمتال با تو  
هم بود ارتطاع در جات نزلین را چند روزی عارضه دست داد و بر طبق کلمه معنی یوم کفایتین سنتی بجز مرضی اتفاق افتاد مولانا غلام الدین محمد  
که قانون کلیات شفا از طبیب نفاس روح افزایش هویدا بود و در ای صوابانیش در انداز امر اضحی حصول اعراض عادی اصناف کمالات محمود  
معالجه آثار فیه فیه و اشرفینا سببه ترتیب کرد و بجناب حکیم علی الاطلاق از در شفا از اذ مرضت فویشین شربت شفا حاصل نصیب پادشاه  
عادی کشته مرض وی با مخطاط آورد و امر او ارکان دولت و در او اعیان حضرت صلوات و صدقات بار بکس اتفاق دادند و در وی شفا  
و گوشه نشینان در مقام مناجات و محل اجابت دعوات دست و زبان کشانند و در روز و هم از حدوث کمالت مسالت فقر او مساکین  
در اجابت یافت و انوار تحت کفی از مطمح و نزل من القرآن با هو شفا و رحمة اللوینین بر صفحات احوال پادشاه مسدلت قرین یافت و الحمد لله علی  
و السلام و الصلوة علی حبیب کاشف الغمة و شفیع الائمة و آل و عترته ما ناحت حماته ذکر فتح رستمدار و عازندران بسامعی حبیب اعیان حضرت  
البیته در مش خان حکام مانند ان می امیر عبد الکریم که خانه خبر بشیم بکده نوبت بکرم علی احوال او عطفان شده و اوقات محذوله تا بستم  
روز افزون در خلال احوال گذشته از جاوه مستحضر اطاعت موکب خدام بجایون مخرف کشته سلوک طریق عجبنا پیش گرفتند و اعتماد جصلت  
ظلم و مسدبت مساکت اند بار کرده در ادای عمل تغافل و جمال و ندیدند و آنچه در بده قم بسامع جاوه و جلال سیده بر حسب حال لازم الاذعان  
امین حضرت البیته در مش خان زینخان و بعضی کثیر از ابطال رجالی است نمکان و دیاری ز خاخر جنگ زده بچه بر کوه بچون پلنگ منوچه تخریب ولایت  
و مکتل و دیب ارباب ولایت کشته و بخت روی توچه بعلی که در حضرت آقا محمد بود آورده و چون آنچه در جمیع دور و در شفا





که از کینه سلطان احمد خان بکیران بطرف رشت تا بد و موکب بجایون بادشاه ریح مسکون اندازد سلطانیه بطارم رود و از آنجا بطریق زمین خروج  
 میبرد و باج شود و در رشت خان بر حسب فرمان واجب الادعای محبوب لاجمان در حرکت آمده با بچه رایت فروری نشان بر تو و وصول حدود  
 سلطانیه انداخت و چون انجیر بیج رسید غریق بجز امت کشتیانی کشت و تدریجاً کار خود مخفی در آن دانست که البته کشتی طاقت  
 پادشاهان نماند و اسباب حمل کتبت رساند لاجرم اصناف کتف از جنس انواع بدیاد و لپسند ترتیب کرد و معتز ساخت که عهد الله دیوانه  
 و خلیفه سید علی که از اعیان مملکت کیلان بجزیه تعیین ممتاز بودند با جمعی دیگر از اشراف و ابالی و مشایخ و موالی بدر کمال پناه شتابند و اولاد  
 نیاز و تضرع و در اسامی تضرع و تضرع بجای آورده بظلال اظهار طاقت و در لشواری شغال نایز و غضب حضرت پادشاهی را تسکین و بند وجهه  
 الناس شفاعت رفته نیازی نبرد کار کیا سلطان احمد که در اردوی جایون بود در سال نمود و عهد الله دیوانه و خلیفه سید علی متوجه کلاه  
 سپهر شنباه کشته در انکت سلطانیه بار دوی غفر عظیمه رسیدند و نزد نواب و الاجناب زبان اعتذار و استغفار گشاده خاک بارگاه سلاطین  
 پناه را طلب نیاز بوسیدند و قبول نمودند که از حال جهات نوات گذشته مبلغ خیرات و تان عجله الوقت ادا نمایند و من بعد سال سال  
 معتز بخواند فارر رسانند بعد از خود بمباغده و الحاج آن طایفه و شفاعت کار کیا سلطان احمد خوجرم سوز پادشاه گیتی فرور شامل حال  
 و باج کشت و بضمون کلمه بجایون و الکاملین الخیر و العاقین من الناس مطمح نظر نور شده از سر بریده عظیمه او در کشت نظم زبانی بخشیده شاه  
 حرکت کیش که هست از جرم مجرم عفو او پیش ز فضلش هر که عفو از جرم خود است باب لطف کرد و دلش شست آنگاه حکم بجایون نفاذ  
 یافت که سلطنت مملکت فومن در دست بدستور سابق ایام پادشاه میره و باج مسلم باشد و در مشخان با متابعان باستان خلافت ایشان در حجت  
 نماید و چون آن نشان ختم نشان بدیشان رسید عثمان معاودت انعطاف داده بپدر انکت سلطانیه شرف تعقیل پایه سر بر کرد و در مسیر  
 یافتند و ایمان بجان با تمام اسرای نزد دوزی و خلع فاخره و مخمور میبای کشته مقضی المرام نزد امیر و باج شافتند و پادشاه سلام با  
 مبارک صیام در سلطانیه قرین اصناف چیزات و مبرات پیاپی رسانید و چون بلال فرخ حال سوال مثال مدح بیمن بر کف زبان زبیره  
 حسین بود اگر دید آداب از دوز سحیه بجای آورده بساط نشاط و انبساط بکسرت در آن اثنا بجز رسید که جمعی کثیر از سپاه روم خیال کرده اند  
 که بجانب بغداد توجع نمایند و بدست جلالت و متو ابواب جو رو بیداد بر روی فرق عباد برکشایند و چون بر زمین نور بجایون واضح  
 که اگر در میان انحریت را از خیر قوه بغیر رسانند حاکم و اراستلام شاه علی بیگ که عوض نام خویش موسوم و لقب جو من سلطان شده است  
 بی ادو خان بایون موکب بجایون بمقابل و متعادل اعداد دولت روز افزون قیام نمیند نمود فرمان واجب الادعای نفاذ یافت و این کتف  
 با نیلجان و حاکم کردستان جو بی سلطان عثمان بکیران بکوکت عوض سلطان یافت آنگاه شایعاً اوردی بجایون محبوب میرزا شاه حسین شای  
 تم کبیل کرده سفین غنیمت عازم حدود کوه سیون کشت و در آن دشت و مرزار بلو از م صید و شکار پرداخته عثمان بابر کیر عالم نور و بصوب  
 قم مسطوف ساخت و روزی چند در مشربات انولایت و پسند اوقات خجسته ساعات بگذرانید و از آنجا متوجه کاشان گردید و در آن کشت  
 و به مرام مرام خدام عالی مقام و اسباب دوام اجبال و احتشام بر وفق مدعای رای اصابت انجام ده سکنت انتظام و احوال ملک  
 القمام و الصلوة و السلام علی نبیا محمد خیر الانام و آله اکرام و عترته العظام ذکر طوی تدبر امور مشرفین میرزا کمال الدین  
 شاه حسین و بیان بعضی دیگر از احوال خیران فرمای خافضین چون ولایت کاشان سپور حال سردستان جا  
 و مجال و در همین عزت و اجبال و کبیل تسلطه و اعتماد الدوله بپند انشا حسین بود درین ایام که موکب بجایون حال از خیران کتف شای  
 نوادی احمد در راه کاشان ساخت بهراق طوی عظیم و ترتیب کیش بسیار قیام فرمود و در مرغزاری که گند و سبب انوشکوارش از زمین پس  
 حکایت میکرد و خلافت بودی خرج اخراش از زمین خجسته البقم و ایت میبوز و خراشان جایگزینت خراک با منقش مطلق و حیان ز کیش  
 میرزا سار و ختمه و سرانند با از اجناس روم و فرکت و شامیها انتا چه و محل صفت ذنک خر قلع ساخته عبت شد و فرخته  
 ختمه و شامیها بجز در حلقه نور نیامین و از کوه خنده قریه و کلاه پوره قادر حسن با مرغ جوان و حقه خجسته الوان که مقدار پنج فرساده

که خوانا لاران و طغیان چند و علی التمام کشتن و کشتن آن حال استغنی و از شر به و مریات و افراس بیچو و اثبات چندان ترسیدند که  
قبل از آن مردم سپردید و در آن قدر قنایات مدد خارج محال استغنی بشود چنان مشرت قرین از صراحت های بدین بدین معلوم شد که  
تازده همین چندان حاضر آورده اند که آن ساعت و صبح صفت تقاضای پذیرفت و از میوه های نایاب و خوا که عداوت آنار لطافت آب در طوی خانه  
استعداد جمع گشت که با همان میاض چنان کشت حیرت بدندان گرفت و بعد از ترقیب سایر اسباب پیش و مورد تمهید موجهات طرب و خوشنوی  
نویسه مشهوره و نزل و لکشا کشته میرزا شاه حسین کبیر در پی از پر داحت و تمامی آن قضای مبحث آثار از نا طلس صحرای کلابی شوشتری بود  
رشتت کنار خانه چین ساخت و شاه بنده نواز بر سر سفره فرزندی قرار گرفته امراء تو اچی هر یک از ارکان دولت و مهران حضرت را در  
یکخت جلوس دادند و میان لاله دار جام های شراب ناب و ساغرهای لعل ناب بگردش آورده ابواب پیش و شادمانی برکشیدند و در  
افراح چون آفتاب و فرغ جام های شراب ناب کفر طرب را در آن زمان نصارت می فرود و از نوای سخنان خوش آواز و لاله جان چایبان  
اینگت ساز ز بهره جنبیا کرد در آینه آینه نغمه لیلی گشت معجم فاخره نواز عظیمی سرود حاضر خوبان ماه سیما آفتاب بوده محرک کل کشت  
و زبان طربان روح افزا در دعای دولت شاه خورشید لغات این نظم دلکش میگفت رباعی شایه فرج تو بر دم افزون باد از غم دل اصدای  
تو بر خون بادا تا بزم هکت فرود از ساغر مهر از جام طرب روی تو گلگون بادا خانسا لاران چاکبست و کجا لان پاکیزه نهاد بر  
ماید بای ز کار نکستون با طهر کون مگشاید و بعد و نوبت و سیار وانی در کنار و ظروف نقره کار معلوم از غنای دولت آثار در آن صحبت  
رقت حاضر میگردد آینه و بعد از فراغ از کبیرین طعام و تا شیر بخار تمام در دماغ خواص و حوام میرزا شاه حسین نغمه و نامحدود و اسبان باز  
و شامی و اجناس روسی و روسی و اطلسهای ختانی و مخملهای فرنگت و الجهای صحرای و تا چای بهفت رنگ بقدر قدرت و کنت خویش میگوش  
شاه بکنده روش نموده با تمام خلق فخره و تاج و کرا و اسب با زین زر مغرور و موقر شده اقتدار و اعتبارش در افروز و چون بساط جشن و کوه  
مطوی گشت و ارشاد خلافت صفوی از کاشان به صحنان فرمید طرح قشاق انداخت و میرزا شاه حسین بصیلت استخام اسوالی که حاکم  
کیلان قبول کرده بود پیش روی روز بزم روان به احوال و در آن ایام که آن دکیل آصف احتشام از درگاه پادشاه سلیمان آقا به دور بود و جمعی از اهل  
نیجید با جمل من سداستاد حضرت نموده در وقتی که شاه بنده نواز در مجلس رزم نشسته بود عرض کردند که میرزا شاه حسین از اموال دیوان سخن چنان  
بهره تو مان تصرف دارد و ما مستحقه می شویم که اگر او را در موقف بر خو حاضر سازند این مبلغ را خاطر نشان کرده کسب و ان سائیم حضرت  
از شنیدن این سخن شاکر گشته بزبان بجا یون گدازیدند که قدر لحد و المنه در آنچه کشتن که از قایت قوت مینماید که بجا به برار تومان از مال من  
تصرف نماید و ابواب خیر و احسان بر روی طوایف انسان بکشاید و بعد از آن مجلس پنج دستار و خمی پاک در بر داشت میرزا شاه حسین در  
و مقرر از آن سر بر کرد آینه و بیانات ایشان را بهیچ قبول جامی نداده چون فصل شاکر زوینت با نام رسیده و بسبب استرجاع فصلین آثار هتدال  
ظاهر کردید پادشاه صاحب آینه از صحنان توجه تم گشت جشن نوروزی بدو موهود در آن طبعه واقع شده چند روز دیگر سوره سر سگشته  
ذکر شکار کردن پادشاه همه در آن در حد و دساوه و بعد از آن در رسیدن زمره از حکام ولایات تابستان طایکت  
ایشان چون پادشاه گیتی فرود بعد از طوی نوروز چند روز سعادت و اقبال به بلده تمام اوقات فرخنده مال کبند آینه باری دیگر بودی  
استعمال بصید و شکار و خاطر دریا آثار پیدا شده متوجه ولایت ساد و کردید و عسا که درون مازکران تا کران دشت و بیابان را فرود گرفته  
چو که از خشنه و براندن آیه و بچه خیر قیام نموده انگندن کور و کوزن را پیش نهاد و منیر ساخته قضای شکارگاه از فرط طبعت پادشاه کند و جام  
نصارت کنار خانه چین یافت و سر طایب و ای که طایب شایب شایب کرد و از سپهر برین کباب سبک کرد زمین شافت چرخ قبالی طبعه پروردگشا و نهاد  
چکت از خون آینه بکت دادند و سکت و یوز از قید بسته و نیکه بسته چون برق و باد روی سویی بچیز و کوزن نهادند شوی بره و چیتند  
باز آن کبیر بچند صید کرده چنگب با تیر و آه چکل شایب تا بلای نه طوی دند بر بالانه دراج کین کیشادین بود از زهر سوره خرد بستند  
براهو ز سیران باین تیر اینک قضای دشت بر بچیز شد رنگ و قیور نادر مهران استخوان بهم رسیده چه تیر و تیر شاه شکارگاه بود



بواسطه آن کار بتمام نمود و بفرستید و نیز ابو بکر خیر فرادان کشته گشته از احشاد امصار آنها تندی درین فرخند بر ما ماند و پرخایده همی نمود و شاه نکست  
 اقدار بعد از فرار از آن کار بصوب سواد مراجعت فرموده در کفر سخی آن بلده امین کهنه در مشخان و در سلیمان و کوهستان که جبهه ایداد و خوش سلطان  
 بداد اسلام بعد از رفتن بودند بمسلمان برین توفیق بآید از خاک بارگاه سلاطین پناه روشنی دیده امید حاصل نمودند و موکب بجایون از سواد و غیره  
 و از فرزان بگریه رودر شته از آنجا بمسلمان کوهی که در دو فرسخی از فرغانه است شافت و زیاده بر حسب روزان مرفزار و لغز و مضرین  
 سردقات جاه و جلال بود در آن ایام بعضی پادشاه اسلام رسید که طایفه از لشکر و در آنجا از خیل عبور از آب شور و مرور بر ولایات خراسان  
 در خاطر مقرر ساخته اند تا بران فرمان واجب الادان نهاد یافت که در مشخان باقیان سلیمان و سایر امراء عراق و مازندران بکند و در قریه کوه  
 رفته بیلایق نمایند و اگر خبر ترغیب فرقی از بکت بملکت محروسه محقق گرداند امیر سلطان امیرش بنا و بهمت عالی گرداند و امین کهنه حساب فرموده  
 بدان ملک رفته ده دو ماه بغیر روزی واقبال در بیلایق فیروز کوه و لارا و قلات بجهت آثار مصروف داشت و پادشاه ثویقه حضور از منزل کمزور  
 بفرار نظر فیض علی امام سهل علی شافیه بهمت بر اعزاز طواف آن مرقد جنت آساکه شت بعد از تقدیم لوازم زیارت مجاوران آن فرخنده مقام را  
 باصناف عملات و صدقات متبوع و مسرور گردانید آنگاه اندام میلا خرد بقی الملک بجهان فرامیده و اتفاقا بکت بکت بجهان  
 کرده پس از وصول بدان قضای جان افرا امیر و باج که سالها در مقام اطاعت خدام پایشه سر بر علی آمده باج و خراج بر گردن گرفته بود در بارگاه سلاطین  
 پناه رسید و در صباحی که شاه صاحب نامه مانند جمشید خورشید بر تخت بخت و کارانی قرار داشت سعادت با یوس بجایون که نهایت بخت  
 طوکت ریح سکون بجان تواند بود و غایر شده شکیبای کثیف و روی نیاز بر ساعت بارگاه جهان پناه از زبان بادای دعا و شاکه یا گردانید خنود  
 که شاه با بقای تو جاوید باد لوی تو از همه خورشید باد سرد کنکنا بخت قضای سپهر سوز با نور رخسار مهر بجان به که سیر و خور حرام  
 موافق بخت بود صبح و شام سرد گرد بکت این بکین سلاطین ایران نوزان زمین بخدمت بنیدند پشت کمر نه چینه از طوق فرمانت سر  
 بود خاک مابست سر سردران چه حکام کیلان چه ماندند ان و از جمله بکشیشای امیر و باج بزرگ تو مان نقد بود یعنی در باج که بر امیرش از آن  
 بسان دوست مغربی افتاب درخشان بودی و بجز در ویت آن سردر و ظاهر مجبور بزد بکت و دو بغیر فروری بخت تران نظیر در شان ایشان یعنی  
 بیم ببعین که مشاهده هر کجا آن آتش غیرت در غرض ماه شب چهارده زوی و صیرنی بخت هر چند که خود تو است و تیار کشی نظیر آن کوهی بر خنود  
 ندیدی ریح دل جان جوان ایشان و چون نقد اخلاص امیر و باج نه خلاص اختصاص تمام چهار سپهر آن آمد و بود مانند طلا و صهری در و اج یافت  
 و با انواع الطاف و اصناف احطاف پادشاه رضوی و صاف مخصوص شده انوار رحمت بید ریح بر وجهات احوال شافت در روانه که در  
 صدق خورشید پرورش یافته تا فرزند او آتش گشت و باج امید و باج که هر قلمی تر صبح پذیرفته فرق سبا با قش از منزل مهر و ماه در گذشت و موکب  
 حضرت نشان از آنکست بجهان برود خانه تو از شافیه جبهه کار با بی چند روزی بجا توقف افتاد و در آن منزل کاکیا سلطان احمد که سابقا پادشاه  
 اعلی احد بود مشمول انواع انعام و اکرام بخدمت یافته روی بلا بجان بناد و فرغانه برای جاد و جهاد از در و خانه تو است و توجیه مرا حاکم گشته در شان  
 راه بدست بفرار و لوازم صید و شکار تقدیم میرسد و بعد از حصول خواجی آب غزل از آن امیر و باج محمد و پو شنیدن غنچه کار و خلق شاه جو از حضور پناه  
 شده بر خنود کیلان بر خنود و اعلام ظفر اعلام در ماه مبارک صیام که در اخل شهور گذشته و عشرین و شصت بود شایسته شرف بر منزلت پادشاه  
 انداخت و در روز پنجشنبه سلیمان مذکور در مشخان از بیلایق لار و فیروز کوه باز آمد و بختل توایم سر بر سلطنت مصیر بر پخت بزرگ در شان و قالی  
 مسطور و کلات مذکور در ای ملک آدای نواب کامیاب بوجه تمیض حیات حکام و امراء و اولاد مرگشته بود و حکم جایون به هم سامی در مشخان  
 صادر شده بود که اگر از جانب خراسان و غر غر باشد پایشه سر بر ایلی مراجعت نموده حاجت مذکور را بدگاه عالم پناه آورد و القصد صباح بود  
 جمیع قریه شوال که در پیشگاه قضای فیض انور امیر مصفا می نگار هر کس کرده گشت و طوائف نجوم سعادت هجوم مستغرق انوار و اطراف لم برلی شده غفلت  
 متعین و سید کباب از غر و سموات در گذشت پادشاه پاک اعتقاد بر جواد با نزی ترا داشته جبهه امامت نازید بر فرغانی را بخت آثار که  
 قواشلی بکند است اطراف و جواسن از بختا چندین طناب و سبابه نامی سپهر ضابطه است و بود تشریف حضور اندانی داشت و بعد از آن  
 فرود

زنگور

و عرض نیاید و همچنین در ششده رایت هفتاد و شش هزار و سیصد و پنجاه و دو نفر و در کابل و دولت و پنج هزاره و اصفهان و افره و خراسان و سمرقند و دایند و بجا  
در آن هفتاد و شش هزاره حضرت یافته بجانب قم که او نگاه عازمانش بود متوجه کردید در همان ده خبر فوت و الی روم سلطان سلیم مداروی پادشاه  
بخت اقیم شایع گشت و درین مقام جمعی از حالات او بر زبان خار سخندان خواهد گشت انشاء الله تعالی چه نظر از کبانه مناسب نماید و در آن  
بنای قصر بانی بجنود و افاضه ببلای آید و من الله الاغاثه و التوفیق انه هو القادر علی ما یشاء بالحق و ذکر استیلاء سلطان  
سلیم بر ممالک مصر و شام و اتحال و از عالم میراج الزوال محنت انجام عزیز صورت و سلطان بکنگه فوت علیه السلام  
میفرماید که لوکان لابن آدم و ایدان من مال یعنی همانا نشاء و لایکلا و جوف ابن آدم الا لثرب رباعی دارد اگر آدمی در راهی باشد که  
شود ثالث آن مال را مال مال کند درون انسان را پر جز خاک که خیر آن ندایم مال تقریب ایراد و حدیث صحیح الامناء و آنکه در آن ایام  
که سلطان سلیم از خوف حمام خون شام پادشاه اسلام بحال توقف در اندازید بایگان محال دانستند از دار الملک تبریز جلوریز بجانب روم که  
ملک الامراء طلب خیر با که از سلطان مصر مقصود بود بی تمام داشت رسول در سایل نزد او فرستاده اخبار طاعت و انقیاد نمود و عرض داشت که  
که اگر موکبالی بی بجانب شام بنده فاشیه خدمتگاری بردوش گرفته در سایه علم سعادت بر تو حبه دفع سلطان قنوق بجانب مصر تو خیر نیاید بود  
فتح ممالک مسامی حمیده مبدول داشته ابوالستخیر ابن جاور ابروی و در کار خدام عالی مقام سکنایم سلطان سلیم با وجود حکمت عظیم از  
حوس فبرونی مال و از ویاد اسباب جاه و جلال انجمنی افزوی بردک دانسته بکنگر طر سلب متوجه طلب گشت و خیر با بود و ناموده  
لوازم اتحال مرغی داشت و مقایله قحاح و حرائر سلیم نواب سلطان سلیم کرد و بدین اسم نیاز و اقدام فرموده و سلطان سلیم اموال ملک در  
پهنایت بود در میان امر او کشا منضم کرد دایند و ازوه هزار شتر آب بار کرد و از راه بیابان همچنان خیر باروی توجه مصر آورد و چون بگذرد  
آن ملک رسیدند که سلطان قنوق رایت سعادت بر تو حبه جوان در میدان حرب و استحال آلات طعن و ضرب اخراخته لشکری از تبریز  
توان کرد بشیر حمید انصاری پهلوانی بر سر و جوشن قنوقی در دستند مقابل و متعاقب ساخته از استماع انجیر ترسی و هم بر سلطان سلیم راه یافت و بصلحت  
بغایا سپاه که در عقب بودند در یکی از جمال حصین که در آن جوانی بود توقف نمود و بحسب تقدیر ملک تقدیر بعد از آن ایام دروغ خیز  
سلطان قنوق از مصر بدین عالم آخرت اتحال کرد و مسکت جمعیت چندینش از هم کوشید بر کین وی بطرفی آورد سلطان سلیم بعد از اطلاع برین حادثه  
اسکانی بر مرکب کارانی سواد شد بمصر فرامید و عوس آن ملک را بی فراغت ایفاد کند که در قده بعضی از امرای و بگانی را که چنانی سرکشی در سر  
قبل رسانید لاجرم تاجی ممالک مصر و شام و بخار و چین در خیر خویش فرود گرفت و در عرضین شیرین و سایر بلاد مذکور خطبه و کلام و لقب  
زیب و زینت پذیرفت آنکه سلطان سلیم تمام ایالت ملک مصر در قبضه افتد از خیر بانها و از آن مرز بود مرز و مرز و اموال آن  
همان عنایت طرف روم الصلوات داد بعد از وصول به عنوان آفتاب و دلش که بزرگه کمال تصاعد نموده بود و بدین جهت در آن سید و مرسی  
جان گزای بر صدر بنش ستولی شده زمان حیات متقدر بنهائیت بنامیدد و در شبیه بنم شوال نیست و مشرب و نمانه باوم اللذات بسبب  
آن سلطان بکاف شافت و از آن جمله قدرت و اهدت منقشی او زینده همان عنایت ملک آخرت شافت نظم چنین است هم سرای بیخ که  
و بدین و کابیت بیخ پر از هر کس است چون کهن گشت سرگشته که بر او زین امر او در کابل و دولت حبه ش با بیخ سلطنت تیلار سلیم  
تخصیص کرد و در حقه آباء و اجدادش بکاک پیروده شایع لغزیت واری بگابی آوردند آنگاه پسرش سلطان سلیمان را که در مصرین بود پادشاه  
ساختند و بدین صورت سرانجام امور جمهوری شده لوائی ملک داری و فرما لغزانی بر افر اشد و در آن تیراه که پادشاه درین نیا  
مراغه بود خبر فوت مقصد و مباح نواب کامیاب رسیده و اندام مبنای فرزند کانی آن دشمن قوی موجب اندوید از قنوق حضور  
و جلال خدام به کابل سلطنت و اتحال شده زبان زبان سخنون بن اتحال گوید که حبت بس بجز بگذردیم درین دیر ممالکات باطنی هر که  
در افتاد و بر افتاد و بعد منزلت باب نبات دولت و بگازد بر من اجبال شایع بود میدد پسرش و انشا سلطان حبل پسر علی بود  
فرق افتاد بمبایش با بیخ سموات رسیده چنانچه در ممالک سخن که از یکدیگر در کفایت این جهان تحصیل می نمودند فکر رسیدن سلطان

چون چنانچه

طلب سیدرگاه پادشاه و بعد از آن احوال گذشته پیشگاه مشروانی بوجوب و عده که با نواب درگاه سلطنت و جانبانی کرده بود  
 شخص غنیسه و دیار مشرفه ترتیب نمود و پسرارشد خویش سلطان علی امیر خجستان ملکات آشیان کرد و اینده بنواب بلخ جناب عرضده داشت  
 که اگر سلطان علی مشرفه نظر تربیت پادشاه والا که گشته باشد و نرسش پند و نوح کی از جمله نشیمنان حق است و کرامت از تعلق باید بر این  
 این کسبینه و ثوق اعتماد بر کمال التفات حضرت پادشاهی صفت از دیار پذیرفته علی اسیر الحالی بدرگاه جاه و جلال شایسته شوقی چو از الطاف  
 شاهنشاهی عسیر کردم این سرافرازی مقرر کرد آریم سوی درگاه ز فرق سیر قدم سازم در آن راه کنم نقد دل جان را فدایش تا بزم کردی  
 طوق و فایش و در آن ایام که منزل بنایب حضرت خیم ازین بنایب مسا که طفره ب بود سلطان علی ابودی بجایون رسید جناب درگاه نواب  
 درگاه پسرانها و از مشرف با طوسی رسانیدند و پیشگشایی را که آورده بود گذرانیدند و در خلوتی مدعا پیشگاه بر عرض کرده اند شاه گناه  
 پناه آن انانین با صبر اجابت آفران داده نظر شفقت در سلطان علی نگریست و یکی از نبات کرامات را نامزد او کرده نواب انعام داد  
 بر روی روزگارش برکشاد و سلطان علی چند روز در شکر است و کرامت بسر برده بر ساعت لطفی مجدد و بر لحظه تقصدی تمهید نسبت  
 با وقوع بیافت وزمان زمان نیز الطاف پادشاهانه از انقیاد شوق بگریزید و بر جنت احوال شایسته و در وقت  
 طلب خدمت با انعام منع مذکر کار و تاج مرصع بلالی شاه و در کمر شمشیر و بار طلا و اسپ تازی بر آرد جهان پاسرا و از مشرفه و مسایب مشرفه  
 روی مشروان آورد و بعد از فرود بکافات پذیرفته لطف و عنایب که پادشاه دوست نواز و دشمن کداری مشاهده نمود بود عرض کرده مشرفه  
 نیز عازم ملازمت بارگاه پسران شتاب شد و خدمت درگاه حوزر ابیراق انشور ترتیب پیش پادشاه والا که نامور گردانید نظم چنین که شاه  
 مراجع پاک و خوبی گوشت عجب مدار که کرده دشمنان همه دوست بوقت ملک تسانی چه جایش بیپاه که کشور دل و اعظم جان  
 است ذکر تو جرمو کب بجایون قشلاق بخوان و لشکر کشیدن دیو سلطان کرجستان و بیان قرار رحمت و کرامت  
 مانده اند و دستدار و رسیدن اخبار از اسان بعرض نواب کامیاب عالم مدار پادشاه جناب از منزل بنایب  
 طفره جنتان حضرت اندر رکاب بارگه تسلطه تیر شافت و زیاده بر گاه در آن بلده فاخره عیش و نشاط گذرانیدند از آنجا همان کیران  
 قشلاق بخوان یافت بعد از وصول بدان فرخنده مکان دیو سلطان کرجستان و واجب الاذعان بجزم مآخت ولایت کرجستان بی ایان  
 رایت بنصرت بر فراخت و در آن دیار بمن دولت پادشاه کامکار آثار اقدار بجزر ظهور رسانیدند چند قلعه و شهر مشرفه و شوق ساخت و از  
 حکام آن مملکت فرقه و داده بیکت و لوند بیکت و منو هر طوفان در با بکازت دیو سلطان شایسته اظهار طاعت و انقیاد خدمتگاری نمود  
 و جناب آشیان بجان ایان داده و همراه خود کرده اینده بوجوب همان ملکات آشیان تو جرمو نمودند و بعد قشلاق بخوان دیو سلطان علی امیر  
 پسران مشرفه از گشته بواسطه بیکت و عنایت و التفات به عنایت یافت و پادشاه بپوشش پذیر امر از کرمی را نیز مشرفه الطاف پادشاهانه  
 ساخته بر پادشاه طاعت حسروانه بر جنت احوال کجنان یافت و کرجستان باج و خراج قبول نموده با انواع باج و طاعت مشرفه و مشرفه  
 و فریبین مطهر و بیاب حکومت هوامی که مستتر بود نه حاصل کرده روی بواطن خویش آوردند و بعد از آن در باب قرار رحمت و کرامت  
 در زمان و دیار جریب که دستدار نواب درگاه مملکت اقدار گفت و شنید بسیار کردند و آخر الامر بواسطت جناب سلطان سیف الانامی خجستان  
 مشرفه کجی بر بنو جیب مشرفه شد که از بلاد از نند ان چهار دیکت فتح با میر عبد الکریم داشته باشد و ده دایکت مشرفه تا جگر در مشروط با کوه مشایخ  
 مبلغ هفت هزار تومان تبریزی بدیوان علی جواب گویند و هم امیر حسین و سادات هزار جریب بر پسران تو تان مطیع پذیرفت و برین جناب غنیسه  
 مستجابین نیز مبلغ هفت هزار گرفت و امیر عبد الکریم عرض شد که متوجه ساری گشت و حکم بجایون بنیاد انجا مید که از جمله بیعت هزار تومان کج  
 مبلغ چهار هزار تومان که در حصار کجی بود جناب سلطان سیف الانامی مختص نماید با جرم آنجناب نیز اجازت یافته باز نند ان شایسته  
 آتی که در حصار کجی در روی بجایون توقف نموده اند کاس بیکت مشرفه نیز از نند ان که حضرت او بود متوجه قلعه کلین اولاد شده و بجایون  
 و کجی مشرفه و چون متوجه نند ان و پسران ایان رسیدند بکنند و جیبها را نند خط نوش لبان کجندار سیزده بر مدینه سلطان کلین حصار اندر حصار

عزیز کرجستان

عثمان در نیت بجانب باغ و بستان العطف داده و عیال بی کل دولی برایش بجزان موخته نموده سرالی آفاندها و پادشاه ایستان از عساق کچمان  
 انکت همند و بعضی دیگر از بیلاقات آذربایجان کرده و در مرزهای بیشت آثار عهد خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه بر افراخته بساط عشرت  
 و نشاط مینمودند و ایندوران آساز بجانب خراسان می رسید و بر عرض نواب کامیاب سبب ایند که عبید الله خان با سپاه فراوان بجزم تخمین  
 خراسان از نواب مویچو برآمده و در آن بلاد طوفان بلاهت کرده دست تقدیر بر او دروغا ابواب تفرقه بر روی روزگار بر ایبار کشود بنا  
 بر آن فرمان واجب الاذعان نعاذ یافت که انیس حضرت بهتیه در مشایخ بلخ و بلخان موخته در حکام خراسان کرده و آنخان عالیشان  
 حضرت محکمت پناهی حبیب الهی را در قم گذاشته هم در نیت بجانب خراسان بر افراخت و کوچ بر کوچ بجزان سلطانی شافیه آسایش کرد  
 روزی چند در حال اقامت انداخت و در اوایل شعبان سنه سیع و هشتم و سکنه از نزد والی ابراهام میر سلطان قویلی شاه علی نام باستان سپهرشاه  
 رسید و اجناب غریب بعضی نواب کامیاب رسانیدند اول آنکه عبید الله خان با خود دیگران بظاہر بر آه آمده چند روز با مکاره پرداخت و چون  
 دید که کاری از پیش نیتواند برد و همان مراجعت بصوب در راه انظر مطوف ساخت و دیگر آنکه میر غیاث الدین محمد بن میر یوسف بود از احوالی  
 السلطنه و خلافت محمد شاه متمم گشت و حکم میر سلطان در روز سه شنبه ششم ماه رجب در عهد جنسبیارانین مجوس شده روز دیگر هم او فتنه گشته  
 و پادشاه عدالت بنا و در تقیض و تقض این مهام شرایط مبالغه و اتهام بجای آورده تحقیق انجامید که در وقتی که عبید الله خان در ظاهر بر آه نشسته  
 بود و با مکاره و پیام میوزد از میر سلطان اصلاحاتی و وقوع یافته بباران آذربایجان در بلوکات ابراهام خرابی بسیار کرده بود و غیاث الدین  
 محمد بن میر یوسف از جرئیه که با و نسبت نموده اند مانند کرک یوسف بکنیا بوده و او میر سلطان بنا بر فرضی که داشته تیغ ظم آن تیر فضلی بکوی قضا  
 شربت شهادت چشایند لاجرم نایر غضب و شایسته شجاع یافت و حکم شد که شاه زاده منظر لوالی ابوالفتح طهاسپ پسر زاده میر سلطان توجیه پادشاه  
 سر بر آلی کرده و ایالت خراسان مخصوص نواب مادار شاه زاده عالی مکان سام میرزا باشد چنانچه مشرفی قبیل این حکایت مرقوم هم به تمام  
 خواهد گشت انشاء الله تعالی ذکر تمهات احوال نازندان و رسیدن والی مشروان باستان پادشاه کاهران چون جناب  
 سلطانی سیف الانامی از و بقتل میر عبد الکریم مسیح هزاره پانصد تومان بوصول رسانید حکم جایون صید و ریافت که انجناب بداد سلطنت بر آه  
 رفته در ملازمت شاه زاده عالی مقام ابوالنعمان میرزا بسرب و تحصیل شد آن وجه بزرگه جوک بکنت باشد او در کما س بکنت که مقصد  
 شده بر آه و آن بقتل آه محمد بود پیش از آنکه آن وجه چیزی بحد وصول و در آه آنکه پادشاه پادشاه علی عزرا زاده کارندان شافت و میان او و پسر  
 عبد الکریم نایر نزاع التهاب یافته بقوه دولت قاهره غالب گشت و آه آنکه کلین او لا در استحکام داده در بعضی از جنگهای آنکه در وقت  
 شد چون این اجناب با مسیح نواب در کاه محکمت اقتدار رسیده حکم جایون بنجاد انجامید که جوجی سلطان با بعضی از سپاه عراق و کردستان  
 بازندان رده و آه آنکه در کاه مسیح پادشاه علی رساند و جوجی سلطان حسب فرموده بکران ولایت کشید بخت نظایر همه اولاد شافت  
 و در عرض کتیبه آنکه هزاره بکنت گرفته و آه آنکه در کاه در آن وقت داشته مقصد بوصول ساخت آنکه بکلی که مفرات محمد بود در وقت او تا  
 در دام اسیر انداخت و ریافت مراجعت بصوب سنه سیع سلطنت بر افراخت بعد از وصول بقصد بکوی خود می آفر قبول یافت و پروا نوار  
 عنایت پادشاه عالیجاه برنا صیحه حال آن امر شجاعت دستگاف یافت و ایضا فخر و عطا بخش جرم پوش شامل حال روزگار آه آنکه شده حکم جایون  
 با طلاق او صادر گشت اما حضرت انصاف بجانب نازندان یافت و ایالت آن محکمت سر بهیث الاستقلال خلق میر عبد الکریم گرفته انجناب  
 قبول نموده مسیح بهت هزار تومان را تمام جواب گوید و غایت که تاریخ بجزی بجا بر بیج الا در نیت نشین و سکنه رسیده آه آنکه در ملازمت شاه  
 خلافت آستان بر روزگار بگذراند و میر عبد الکریم در نازندان بکومت مصوب بوده که از م دولت خواهی بقدیم میر رساند و در خلال احوال گشته  
 شجابه بوجوب و عهده که بانواب در کاه سپهر آستانه کرده بود او ام خدمت بسته از مشروان توجه آفرید بجان شد و شاه عالی مکان بکلی بگذرد  
 و نوبت آن در باقی انجناب مور کرده اند و در سلطه رضای سنه سیع و هشتم و سکنه در بناب بر افراخت پادشاه مشروان بار روی نصیحت فلان  
 رسید و صباغ عبید بوسله از امراء خاقین سپهسالار حسین از در یافت مشرف بپوش ایچون فرقی انشار و صباغات باوج سموات رسانیدند

میر عبد الکریم



پادشاه اسلام گرفتار گشت و بعد از تقدیم لوازم مخصوص تقویتش بوضع پیوست که در دوم انجمن شویع یافته که در سلطان باغی شد ما مست و او را فرستادند  
که تحقیق آنکس را دیدن بران فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافت که جاسوس با کجا به اراده کس برده فرستند تا امیر سلطان را مستوجب آسان خلافت  
ایشان کردند و جاسوس معلوم شود که والی و آسان از جاده بودیت تجاوز نموده آنگاه او را اجازت محادوت دهند تا لغت و میرزا جت  
آوردن امیر سلطان بجای خراسان در حرکت آمده در زمی تخته تخته مذکور به برات رسید و نشانی که در باب طلب امیر سلطان مرقوم علم فیتنا  
که کا به این پناه شده بود و سا ایند تا چون مستور بود که در بهار آید ملاطین او زبکست متعرض ولایات خراسان کرد امیر سلطان در آنجا  
بپایه سر بر اعلی مناسب دولت نمود و از جناب سلطانی سیف الانامی خواججه منظر بلخی که بوجوب خصا متناجیح مقامات خراسان را کسب متواپان  
فصل جیابیت داد و عالیجا نقابت پناه افادت و سکا امیر خانیث الدین محمد بن امیر سیف که صدارت حضرت علامه سپهر میرزا تقی بود  
سیداشت التماس زد که بپایه سر بر سپهر آسان فتنه سلب توقف او را بیع اشرف اعلی رسانند و نواب کامیاب را بر سایر حالات خراسان  
مطلع گردانند بنا بر اعلی بذات جناب سیف الانامی و حضرت صدر الاسلامی فی ریح الاوّلی سید ابریح و عشرین و ستاره متوجه درگاه پادشاه بکنند  
جا گشته و در بعضی این بیلا فالت بریز بجز با طبقی غایز شده موجب متقل امیر سلطان و بعضی دیگر از حالات خراسان مروض داشتند  
و چون امیر خانیث الدین محمد بواسطه کمال و توانایی نواب کامیاب شایسته نوبت از فرق او زبکست متعرض گشته بود و جناب سیف لاف  
و کرافت در حسن صورت و لطف سیرت و محاسن آداب و مکارم اخلاق از اکثر اکابر آفاق ممتاز و مستثنی میبود حضرت اعلی او را بمسئولیت  
حنایت و رعایت سرافراز ساخت و با تمام طبع و علم مایت قدر و منزلتش را تا اوج فرضین برافراخت و مجدداً فرمانهایون بخاذا انجاسید که  
مضب صدارت بنا بر داده علامه سپهر بطور موقوفات ولایات خراسان از سرحد عراق و از با بجان تا نهایت طخارستان مخصوص  
برای صوابنایش باشد و امیر سلطان سایر مقامات کلّی و مالی را کسب متواپان فضل داده مال و جهات ولایت برادر و در او در وجه متواپان  
خانانش باز کرد و و امیر خانیث الدین محمد ثمانی صدارت و امارت جمع کرده بکام دوستان همان مراجعت بصوب خراسان انطاف داد  
و جناب سیف الانامی در عازمت آستان ولایت ایشان توقف نموده بقب سلطانی سرافراز شد و قبل از آنکه امیر خانیث الدین محمد برادر  
رسد امیر سلطان خبر تصاعف تربیت و رعایت آنحضرت را استماع نموده اینمعی موافق از جیش نجات و طیر الدوله میرزا ابراهیم را در شعبان سال  
مذکور خبر عرض بعضی از مقامات بصوب درگاه عالم پناه فرستاد و در عرزه ماه مبارک رمضان بی جیتی ظاهر خواهر مولانا امیر سید قندی را گرفته بعد از  
دو روز تقی شش حکم فرمود و منصب وزارت را من حیث الافراد و الاستقلال بخواجه علیجان کرده رودی تفریحین نمود و امیر خانیث الدین محمد در آنجا  
همان ماه برادر رسید سادات و علماء موالی و اشرف و فضلا و ابالی بوازم استقبال استقبال کردند و در سیریل فرخ بجز استوس آنحضرت نایب شده  
مرا هم تنبیه مستبشارت بجای آوردند تا امیر سلطان چنانچه مقتضای فرمان واجب الاذعان بود کمال التنبیه فاضل ستوده خصال نبرد پختا  
و مبلغ کلّی از موقوفات طبع کرده سایر مقامات را بطاعت رای صوابنای آنحضرت فصل میداد و طیر الدوله را ابراهیم میرزا چون بپایه سر بر اعلی رسید  
و کمال صلاحیت و قابلیتش نزد نواب کامیاب بوضوح انجاسید بقب سلطانی سرافراز گشت و مقامات برادر خود را عرض داشت کرده و  
بر طبق بد فرامین مطاعه حاصل نموده مقتضی الامراجعت فرمود طرفه آنکه بخلاف دستور امیر سلطان با جواد پیر احمد بیکت و بدایت بیکت و خواججه  
علیجان در برین نوبت با جناب کمالتعالی آفاندها دور تم بطان بر خدمات پسندیده طازمانش کشیده خدمتش را در بیج هم از مقامات خراسان  
و دخل نهاده امیر سلطان اگر چه بطبع با بل نظیم و عتدی بود و با قامت سلوّه کمون قیام نموده بر رکنه خود قران عبادت میفرمود و آنحضرت  
کتیبه نخواست برده ای استیلا تمام داشت و بر کز بر پیش او عازاد و خوردی بخوره و صنفا بمنزله دخت و نواب ابراهیم بیکت و کلاه هم مورد  
و خواججه علیجان دست بگردد و علیجان برادر دود با باد چهار در تفرقه تشویش افتادند و برگاه امیر خانیث الدین محمد را که کسب سلطان ازین  
باب بعضی مبرض امیر سلطان میرسانند عمل مبرض نموده بیع و خانیث شده و اینمعی موجب از جیبارت و بکاهت حمله بنا بر اعلی چه ابراهیم بیکت  
طلبیده در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاخری سنه شمس و عشرین و ستاره بر روی بدو کلاه عالم پناه آورده و روز جمعه بعد از ظهر در کلاه

به طمان به جناب در احوال سعادت نین بوس ستمها و در قضا مشرب هر کایون خلق بوی گرفت و ابرایم با آنکه از برادر گذار تمام در خاطر داشت درین  
 ایام که در پایه سر بر پهنشاه راه سخن یافت از غایت سلامت نفس اصلا زبان بختیش نکشاد بلکه لوازم سعی و اهتمام بجای آورد تا لقب سلطانی  
 او بخانی تبدیل شد و درین باب نشان واجب الادان بکل ساخته ارسال فرمود و آنادوران اش از پایه سر بر علی تحقیق استخامسید که مسلم شاه زاده صاحب  
 تائید طامسپ میرزا مولانا نظام الدین احمد طیبی که در خدمت امیرخان قزلباش نام داشت بطبع آنکه پیشوائی از باب طامسپ من چپ استحقاق  
 جدو کیرد سوپسته همان احوال امیر خانیات الدین محمد را در صورت قبیح احوال فرامیاید و حال آنحضرت را متصرف در اموال اوقاف مهم داشته  
 در خلوات زبان بختیش میکشاید بنا بر آن امیرخان نسبت آن صدد حالیشان طریق کم التفاتی تسکوت میدارد و اگر کثرت را بخلاف رای صواب  
 نایش قبضل داده سخنش معتبر نیست و لاجرم حکم بایون محمد به صدد دریافت که امیرخان جمیع امور و حاکم علی و علی و دیوانی و وضعی حاکم خان  
 را با مستواب آن تید عالیشان مطلع دهد و منصب معلی شاه زاده را نیز منوچهری بجا دهد البته مولانا احمد طیبی با انان امر صحاف دادند و متفر شد  
 که مولانا شیخ ابوسعید صحنانی به دار السلطنه بر او شافیه بر او آنچه که در آن باب بهر جایون موقع گشته بود بر امیرخان خواند و او را بر غایت ابر  
 حیثات الدین محمد شکر کرد و آنده مولانا شیخ ابوسعید زور کیشیه نسبت و یکم ذی حده نسبت و مشربین و کمانه به دار السلطنه بر او رسیده تا مشرب  
 خان و امیر خانیات الدین محمد را بطبع خاطر شاهی که بمراد آورده بود بسیار است و منمون بر او آنچه عالیله مذکور و بهر بیع امیرخان رسانید هر چند  
 صدد و این حکم بر خاطر امیرخان کران آمد اما بحسب ظاهرها انصاف کرده تا وقتی که مولانا شیخ ابوسعید در شهر بود بیشتر از بیشتر بقیع امیر خوقیام نمود  
 و مولانا نظام الدین احمد را از تعلیم شاه زاده معاف داشت و چون مشارالیه خصمت یافته بجانب درگاه عالم پناه توجه فرمود باز به صورت  
 سابق ساکت طریق فرغانی گشته و قبضل قضا یا مقتضای مای خطا اندیش نوزب خویش عمل نمود و در اثنای حالات گذشته و قالیج مذکور گشته  
 حضرت خلافت پناهی غیر السلطنه الدین محمد بابر پادشاه جناب استیصال سوال شجاع بیکت فرمود و در کابل لشکر عقبه با کوشیده ابوسعید  
 حرب و قتال بایک شود و چون شجاع بیکت با حضرت طاقت مقاومت نداشت در شهر محقق شده بهمت بر صند بروج و باره گاشت و محمد بابر پادشاه  
 ظاهر قند باره را که اعلام اقتدار گردانیده بقدر مقدر در تعیین محصوران بکوشید و در اکثر ایام برابرش کرد و نخرام سوار شده و نزدیک  
 بخندق شاقه سپاه جلادت پناه را با شغال آتش قتال نامور مسیگر داند از اجانب نیز دلاوران قند بار بقدم مبارکت و کلاحت پیش  
 آمد باستمال تیغ و تیر میرد اخت و بزخم بیکان برق نشان و سنگ مرگ آبکت رخنه در قصر حیات کابلین می انداختند اما اکثر اوقات  
 بهادوران بکوب باری نفع و ظفر احصا من میافتند و مخالفان را مغلوب و منهرم گردانیده تا در وانه از عقب خینا فتند و بهر خلال آن حال  
 خان میرزاده بدخشان از عالم کندان انتقال نمود و مانند لعل و صمیم کان مد فون شده از صیلبت او قطرات خون از خواره زوید با کبشود و چون  
 این خبر ببار پادشاه رسید بر فوت سپر غم بسیار خورده بالاخره دست در دامن بکلیانی زده ایالت آن ملک را به سپر زور کتر خویش شام  
 زاده مظفر لو احمد بجای میرزا توفیق کرده بحقیقت خاطر فرجهال در ظاهر قند بار معتم گشت و تمامی ولایات که میرزا بخت تصرف در آن  
 صیت شوکت و عظمت اندوایان کویان که گذشت و امیرخان در بدهه بر او وقوع اینجالات جنابیت مناسرت کردید زیرا که اندیشید که در  
 محمد بابر پادشاه از فتح قند بار فراتحت با بدواد خلافت بر تنخ گردانید با صوب خواجهان نشا به در وقت محاصره چند کت شجاع بیکت صدد  
 بهر او فرستاد و از امیرخان و امیر خانیات الدین محمد التماس نمود که نوعی سازند که محمد بابر پادشاه از قند بار بکابل مراجعت فرماید تا او بخدمت  
 شاه زاده طمانستیا فتد مدت امر قدم از جا ده خند مکتوبی نداد و تا بران امیرخان و امیر خانیات الدین محمد مولان متعاقبت یکدیگر باریا  
 سر بر آن زنده بود و لا کتور کور کان فرستاد و ده پیغام دادند که هر چند شجاع بیکت در از منته سابقه مرکب جوایم شده بود و منراد در قند  
 چمن و ده چون حال بقدم مذم پیش آمد به قولی نیاید که من بعد ساکت طریق و در خواهی بندگان در کاه سلاطین پناه شاهی باشد و هر ساله با  
 در نوع نخراند عامر مدساند مناسب بگو آنحضرت رکت محاصره قند بار گفته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف دادند و پیش ازین مردم  
 قند بار کوه عنان آید بهر انبار و ده محمد بابر پادشاه جواب داد که انظار با طاعت و انصاف شجاع بیکت حکم بایون پس وارد و احوال در انصاف

و انشاء الله تعالی بعد از آنکه فتح قندهار میسر کرد و او را معتقد بستان ملکیت آنجا بکنند و در آنجا بکنند  
 قندهار را تسلیم و از شیشه ای خوب میرخان را تسلی طلبان حاصل گشت لیکن در آن امری دست داد که روزی چند از سرگشتگان  
 آنجا در گذشت و ذکر لشکر کشیدن عبید الله خان بدان تسلطه براه و محفوظ ماندن آن بلده از انواع آفات و مخافات  
 در بهار شنبه و عیشین و عتقاد که سپید انامیه اوسن با عین بعضی بسایین کشید و لاله کون کون هجوم نمود سبزه اندیشیده در قلع جبال گستر  
 کردید عبید الله خان با سی هزار پیاده و سوار از خود داد و از آنکه در ترکستان حازم خراسان گشت و از کج کوچی جان که عبید از خودت بجزو سلطنت  
 سر قند غلق بوی گرفته بود اجازت طلبیده اندامی استوی بگذشت و در فخر خیمه شانزدیم جادی الاخری سینه مذکور که صد و الی سرخس سینه  
 بیکت افشار براه رسیده و آن جزو اجراض امیر خان رسایند و مختار کار بر او احاطه از پریشان کرد ایند زیرا که مختار همان گذشت در شهر نمانده بود و  
 نوبت نیامده و مختارم خراسان بر یکت در سفر خود اقامت داشتند و اجتماع ایشان جهت مقابله و متعادل حال میبود و لاجرم خواهر بر ویان بر  
 تفراده و عتد امیر خیاث الدین که صیقل در دوازده ملک با تاج شالی در دوازده عراق همه فرمود و پیری سلطان با تفاق صوفیان خلیفه بر است در دوازده  
 عراق را بکفل نمود پیر احمد بیکت و بدایت بیکت و تمام هر طرفه تاج سلطان امیریزان تا همه اختیار الدین بجهت صیقل در آوردند و استوی بیکت  
 برادرش مقصود بیکت انحصار در صیقل و مختار کرد و در خروج بیکت سلطان در دوازده خوش را بیت جلالت بر فراشت و کوه بیکت بجهت بر است  
 در دوازده خیز و زابا گشت و امیر خان بدو سوار همتراد در بیاض شتر قانت و زید و با صند پیاده و سوار پیش خود نگاه داشت که در هر طرف بکوه بیکت  
 احتیاج شود و اینجا است را بدو بجانب فرستد و هر دو شنبه سیر و هم که مذکور شاطر عبید الله که بکلم امیر خان بود معتقد چهل دختران ساکن بوده بکافلت  
 و نظری اشغال داشت شهر رسید و خبر قرب وصول عبید الله خان بدو شایع گردید و از کمال عبادت و پهلوانی بانو کران خاصه خود نزد شتر  
 پروان رفته و بر اینهای در سبب باغ زافان با محمل توطن ساخت و صیقل بکیمینه عبید الله خان مسلح و کفل اندام ده و دو برادران بسرخسیان رسید  
 بطرف ساقلمان ستافت و او از بکان آواز سوختن شنیدگانان کرده شتر شوره و شتر کانون درون هر ویان را تافت بواسطه قوت جو بات اوج  
 و کاکین خبازی و غلافی مسدود گشت و آتش جوع در جوطن اشغال یافتند و غیر عجزه و فقره از مرز و شهر خراسان در گذشت و امیر خان  
 بخواه و مشورت امیر خیاث الدین بجهت فرمانداری که از غلات بلوکات که اندکی خرمن شده بود بسیاری هنوز بدر و ز سیده بر کس بر مقدار و  
 از آن او باشد بنا بر آن بعضی از خازنیان و مردم جلد خراسان در دیده از شهر پروان مشتاقند و هر که بگویند خوشای کندم و جو را بشهر  
 در می آوردند و اینجی موجب نشد که در اسواق مان و آرد بر دوکان ظهور آمد و غلایق از بلاد غلات یافتند و چون عبید الله خان در مسدود  
 در خود می ساقلمان ساکن بوده اند پنج راه بر آسود صیقلی سوار شد و متوجه شهر گشت و بخی گشتر از بکان سپاه او بیکت را اشغال آتش قتل نامور  
 گردانید و زمره از آن او از بکان اندام خرابه بجهت خود چهار او لویه و بجهت باغ نمانان ستافتند و فرقه از سرخیان و راه مذکوب  
 بر این سلطان می رسید و انار بجانب امیر حسن علی که از سایر ملازمان امیر خیاث الدین بجهت بکفالت اختیار داشت با جمعی از سواران از سبب  
 و پیادگان بکفالت انداز پروان رفته در میان هر دو در سه چهار بیکت است از قطع پذیرفت و شاطر عبید الله در بیاض زافان در صیقل  
 بجهت مذکور و کوه و تفنگ جانوز بدفع و بیاض نمانان پرداخت و چون سپاه او بیکت با صیقل مشاهده بکفالت از بکان بجهت بود و بیکت  
 خیاث الدین بجهت حضرت کبیر و امیر خان فرستاده کو بیکت طلبیده با خلاف مقصود جواب در دست شنید و اینجی موجب برید طالع خراسان  
 پسندیده خصال شده با خود جرم کرد که چون از محنت تخمین بکفالت با قدم از سر ساخته بدو راه عالم نمانان است با تقصیر بدین روز میمانان کرد  
 امیر خیاث الدین بجهت دوازده بکان جنگی صعب و دست داده از هر طرف چند نفر بکفالت گشتند و با لاجرم بساط حصار به ایامی بجهت لشکر و در  
 روی بار روی خود آوردند و بر ویان شهر نمانانند و شاطر عبید الله نیز در آن روز فایت جلالت بجهت ظهور رسایند که از بکان  
 از آن در بیاض زافان که بجهت خرابه بجهت است پیش آید و بین قیاس از بکان از طرف در دوازده عراقی بیکت پیش آمدند و اینجی  
 کله می سازند و جهت نمودند و عبید الله خان بعد از آنکه دوازده در دوازده تعیینی و توشیحی بجهت بکفالت بکوشید و بعضی از بجهت میمانان



سوخته بسیاری از کتبه های میرزا بچه اند دولت ابد پویند شاهی مد کرده بر طبق کلام سحر نظام و حذف فی طوبیوم الرقب خوئی نام بر همین است  
 وخت و در روز جمعه دو ماه در حبس نگه داشته می براته کوچ کرده در غامی بل سالار در بیان منزل گزیده و در شب شبانه آنجا توقف نمود و صبح روز  
 یکشنبه چهارم ماه مذکور بر راه و بانه شماره کن علم غریب بر فراخت و کوچ بر کوچ متوجه اورا لشکر گشت و هر دو بان از شدت محاصره و محاطت  
 برج و باره فرج یافته و غیره شرفیات خود نشانده فرج هر چه تا متره آغاز و در دیدن حالت و کوفتن فرسها کردند تا بعد از آن نام صورت مختصر روی  
 که بیکس با نابل عقل و یکس بر خاطر گذشته بود چنانچه این سخن مغرب نیکو خواهد گشت انشاء الله و بعد از آن کشتار و در میان محاسنی از  
 احوال امیر عیاش الدین محمد بن امیر یوسف و شهید شدن آنحضرت محزون با جناب کشته و تاسف چون غامی  
 عامه و بنام همین شماره بار اشاره علیه آن قدوه ال خیر البریه در ایام این نسخه شروع نموده بود و در شان استقلال نظام جوایز عطا اول  
 بیج لالی انواع انعام و اکرام از ان سینه عالی مقام مشاهده فرموده درین بیگام که سابق کلام ذکر شاد است صاحب سعادت رسیده خاطر فرمود  
 آن کردید که تحت صحایف این اوراق را بخرید از احوال حسیه آتش بیاریه آنجا که کجیت آنوقت باید بر لوج بیان بخش نماید و مندا لافاته و التوفیق  
 نسب شریف آنسید و فرستاد بر عایشه کتاب عمده الطالب بخدی مبارکش بر بموجب نظر این ذره حضور آمده که محمد بن یوسف بن شش این  
 بر پادشاه علی بن جنزوبن حبیب بن فرزند بن حبیب الشکری و نسب عالی آنسید حبیب نجیب غنی مشهور با بی جعفر احمد بن عبد الله جعفر بن محمد بن سلیمان  
 بن عبد الله بن محمد بن حسن بن حسین الاصفهانی آدم ال عباسی ابن حسین بن علی ابن ابی طالب علیه السلام و امیر عیاش الدین محمد و غیره مذکورند که  
 خود امیر محمد الدین بن سید شمس الدین که بوفور علم و تصنیف سرانده علماء اعلام بود و انوار زید و عبادت و آثار تقوی و سعادت از ناصیه جانیوش  
 ظاهر بود و بعضی از متداولات را مطالعه کرد و در تحصیل علوم محوس و مفول شرایط اجتهاد مرعی داشته و از نام این نام بجای آورده و چون  
 سید محمد الدین بجوای حضرت ارحم الراحمین پوینت میر عیاش الدین محمد بدین مولانا کمال الدین محمود شروانی و عالیجا شیخ الاسلامی مولانا  
 محمد و مناسیف الدین احمد انصاری آفاخته آمد شد فرموده بانکه زمانی سرانده علماء عالم گشته شایم تالیف علمیش اندر و اچ کلمه طری از نوزدن  
 نسیم سحری بشام ناظم منظم فضیلت و در می رسیده و شایم خصائص و سنجش همچون فواجی هوای مبارکی جوایش ریاض مؤلفات عالم عالم سخن  
 سازی را ناصر کرد و ایند نظردر بارش بجوای هر حقان معانی کوشش جوش اعظم و افضل ترین داد و خاصه که بر شایم حقوق و دقایق نکته دانی  
 در دست آمانی شریف اما مثل نهاد نظم و لفظ در فاش گشت بقیل مبین بعضی آیات تنزیل زار کلک او بگر معانی شدی بر انداز لالی اندک  
 لاجرم آن فاضل متوجه شمس نظردر بیت خاقان حضور سلطان حسین میرزا شده تدیس کینه اندر سر که محتوی بر معجزه آن پادشاه حضرت پیا  
 بد آنحضرت مفوض گشت و امیر عیاش الدین محمد چند سال در ان بقعه شریفه بلو از نام درس و اعاده پرداخته بشهر علوم و فیه قیام نمود و غایت فضل  
 و کمالش بر همین انور خاقان عالی که ظاهر تر گشته در عظیم و احترام افزوده چون آن پادشاه فاضل نواز بجوای رحمت بر ذی پوینت بدیع الزمان  
 میرزا و منظر حسین میرزا بدستور پدر زید که او خود در رعایت جابینا میر عیاش الدین محمد که شایسته جمیع مطالب و مقاصدش با با نجاج و اسراف  
 معرون کرد و ایند برین جاس محمد خان شیبانی نیز در رعایت آن حاوی فضایل نفسانی از خود تقصیر راضی نشد و بمواد آنحضرت را منزه داشته  
 بر امثال و افران فاتی در ان جمید است و بعد از آنکه محمد خان در مرد شاهجهان بقیل رسیده و آفتاب جمال شاه مرقد می حضالی از افق دیده بره  
 طالع گشته ساعت آمانی آمال مرتعیان در جات فضل و کمال انصارت بخشد نواب کامیاب آثار شایم جوئی و انوار فضایل صورتی و مصنوی  
 در ناصیه حال انصاف سعادت و جوی و اخروی مشاهده فرموده ز نام مصنف نامی مالک حرانسان را در بقعه اقدار آنحضرت نهاد و عطا  
 فیض و بطور نئی و حق جمیع امور و محاسن شریفه را من حیث الاستقلال و الانفراد و کف در اقبش داد لاجرم علیه علیه اش ملاذاکا بر طرف ان  
 شد و سه سینه اش بنام اعظم و افضل و متفکران و پنهان آن زیده اولاد سیه لرطین در سایه رعایت و تربیت پادشاه حمت آیین اندر در  
 ترقی می نمود تا میان مصنف سعادت و امارت جمع کرد و صاحب طبل و هم غیل چشم شده و در اول تسلطه بر راه روی بتبشیت سعادت علی دیالی  
 آید و ازین جهت در حقیقت کافان قدون امیر خان بر افروخته بنیاد غره سعادت ایل حیدر با جل من سه سعادت باعث التماس آن

تفصیل این  
 مجال بر زبان  
 خاصه بر زبان  
 گزشت

سمت از دیار می گرفت و مطلقاً باب صیفت و اصلاح صلحان خیر اندیش و متوسطان بگویش صفت انطفاغی پذیرفت تا کار بجائی رسید و هم بدینجا آمد  
که امیر محمد در ایام محاصره حبید الله خان غم جویم کرد که چون مخالفان از خلاصه راه کوچ نمایند پاید سر بر اعلی شافته لب بکایت امیرخان کشاید و شمشیر  
از خرابی ولایات خراسان عرض فرماید و امیرخان انجمنی اندیشمند شده که فتن و کشتن آنحضرت را با خود همگر کرد اینده از نو اور و قایم آنکه در شب ششم  
ششم ماه جب آن سید حسینی نسب در عالم رویا مشا به نمود که در کوچه سرگردان شده و بر طرف که توجه نماید راه نمایی باید دیدان آنحضرت خیر  
علیه و آله من الصلوة انما با دمن الحقیقات از گنهاینا بنظرش در آمد که میفرماید اگر میخواهی ازین سرگردانی نجات یابی نزد امامی و امیر محمد بدینجاست  
روان گشته بیدار شد و صبح ایوان خود را بعضی از نو جوان در میان بنهاده بگردان مجلس یکی از جوانان سینه ستوده صفحات گفت که منی دوش و خواب  
دیدم که پدر شما پسوی بوز آورده و شمار اسوار ساخته همراه خویش برده بدین جهت و فتنه تمام بر صغیر میزند اولاد خیر الانام تا فتنه از روز نشد و آن  
امیرخان با طار زمان خود فرار داده بود که هرگاه امید محمد بیخ شهر در آید آنحضرت را بی اختیار ساخته بقلعه احتیاج الدین بر نه و چون دو هفته  
از روز گذشته و امیر خانیات الدین محمد در بیخ پیدا گشت امیرخان پیر محمد بیکت و قانم هر دو در دست سستی بیکت را با همی کشید از خواص خود بدو  
آن کجا نیز زمانه فرستاد تا آمد اگر شمه بقلعه اختیار الدین بر نه و همان ساعت نماز آنحضرت و مستعلقان و ملازمان و مصاحبان مشغولت یافته  
نگاهت آنکالت بعضی از همسایگان ایشان نیز سرایت نمود و امیران الدین علی و زمره دیگر از اصحاب انقذوه اولاد لایب با خود میخواندند و بعضی  
و طوفان بلا در آنروز برشته بالا گرفت که هر کس فرکان امیرخان در هر جا کان برود که چیزی از امتعه و نیویه بجهول می شوند و بهانه آنکه اجابت امیر  
دین منزلت بدینجا آمده دست نهیب و تاج بر آورده و اینصورت بمرئ امیرخان رسیده و خواجه علی با جمعی از ملازمان اسوار ساخت  
تا کرد شهر بر آید و بسکین آن فتنه قیام نمایند بقلعه امیر خانیات الدین محمدان روز و آنشب در قلعه احتیاج الدین محبوس بوده اینست رادر سنگ  
نظم کشید و بر رفته نوشته نزد امیرخان روان گردانید بیت بیخ ظلم بر میگشاید خواهی دید که عاقبت چانه با تو خون تان من اینچ فایده  
بر آن مرتب گشت و امیرخان از غایت قناعت قلب از سرخون آنحضرت درنگهشت صبح روز دیگر فتنه اولاد خیر البشر یعنی مایه  
نقابت منجبت هدایت مرتبت امیر خالی الحق و کعبه و الدین عطار الله سلمه الله و ابغاه نزد امیرخان رفته التماس مخلص امیر محمد نزد و امیر  
خان سخن آن فتنه سادات زمین را بسمع قبول نشود و با خواص خویش مشورت کرده جانم شد که بصر صبر پیدا و شیخ شهبان ولایت منجبت  
سازد و بدست لغدی یوسف صبر هدایت را از اوج جاه و بجاه جلاک اندازد هر چند که همه روز کار از ظهور این فتنه میسر نماند و خندان خود  
ازینب این آشوب رزد میگردید اما امیرخان تجلیات لغسانی و کجولیات شیطانی همان روز که چهارشنبه بختم حجب بود بوقت نصف النهار کاس  
هر دو در بقلعه فرستاد تا بجهت آن بجهت ال خیر العباد را جلاک ساخت و از غنوت جبارت غمزه غمزه نشیده خود را در دروغ و غمزه غمزه حضرت دست  
علیه السلام و تقیله تحت فتوی در بیخ آن نقابت قبایی که بود دلش کان علم و کفش بجزود در بیخ انصهارت پناهی که هر خاک راه  
همی بود چهر در بیخ آنکه بود غلو نسب سردردمان رسول عرب در بیخ آنکه از فیض انعام عام دل خلق را شاکروی تمام در بیخ آنکه بود اند  
و فور کمال عطا بخش اصحاب جاه و جلال در بیخ آنکه بودی ز خلق حسن نوازنده و اتقان سخن در بیخ آنکه از هر فکر صواب عیان ساختی سنگ  
در خوشاب در بیخ آنکه در زیر چرخ بود بفضیل و بهر مثل او کس بود در بیخ آنکه چشم فلک بعد ازین نه چند نظیرش بر روی زمین چگونه که شوق  
طبه بر آید از حدوت آن واقعه باید چه مقدار دست داد و چه نویسم که با متصل سادات را از وقوع آن حادثه شاطط حکومته بصیبتی اتفاق افتاد  
را با جمعی که فتنه شکلی نویسم و زرد و فراق حاصل نویسم که دل که در آنحال غمی شرح دهیم که دست کران و در دلی نویسم خاک که اگر که از آن  
منزلت کشتی جانی آن بوده اگر سپر انداخت از حرکت باز ایستاد می غریب بنمود بیت نادیده دید واقعه زین صغیرندید دل کهن خبر شنید  
کسوفی خبرندید آنوقت شب پنجشنبه خواجه شام حسین خیابانی و بعضی دیگر از ساکنان طریقی مسلمانان از امیرخان اجازه نمودند و چند نفر آن  
اولاد خیر البشر از قلعه بخیا بان برده بر بیخ سلطنت سفینه خیر البریه حمل دادند و تجزیه و تکفین کرده تا که از دره کوه حشار که معبره آباد بند کوه است  
خجاک سپردند نظم سرد بالای تو در خاک و نیست در بیخ نیر خاک آن بین پاک و نیست در بیخ دامن سپهر تو ای یوسف صغیر

شده چون دامن کجاست در هیئت در بیخ اوقات حیات امیر خانیث الدین محمد بن محمد بن شاه شمس سال بود و کلک لطایف کارها بر ضیاء الدین میر  
 در تاریخ شهادت آنحضرت این رباعی نظم نمود رباعی چون میر خدیجه خلف آل عباس زین در وفات سوی دار بقا تاریخ شهادتس بر تم گرویدنا  
 و آنکه شید بهو یکی المونی و این رباعی دیگر خدیجه طبع مولانا شهاب الدین محمد محقری است که در آن باب گفته رباعی چون کرد تیغ جانان مرغ  
 از لوح زمانه نام میرکت را حکت کتم که حساب سال انواخته حبیب دل گفت که قتل بندگان میرکت و امیر خان بعد از انواخته شیده بدو سه روز  
 صاحب و اقرار آن زنده آل عباس اطلبیده استی نمود و بدست اخته از ابواب لطف و رحمت بر روی روزگار ایشان کشود و منصفی است  
 هراه ما بر ای صوابی عاییناب سادات تاب میر نظام الدین عبدالحی و زنده سادات زمین امیر کمال الدین حسن قویض نمود و بعضی از کتب سید شید  
 محمد اسماعیل النعمانی میر خسرو که از قرابان و داماد آنحضرت باز دادج نوش دارد که پس از مرگ سهراب در بند عرض بعضی دیگر از و  
 روزگار علی سلیل الایجاز و الاختصار بعد از شهادت امیر خانیث الدین محمد و خلافت الله تعالی فی الخلیفه المحدث امیر خان شاه علی قویضی را بدین  
 عالیشان فرستاد و عرضه داشت کرد که امیر محمد بن امیر یوسف در حقوق تربیت خدام سده سده مرقت را بر طاق سنان بناده و اعینه نمود  
 که محمد با میرزا ابراهیم طلب دارد و باین جریر عظیمه مواخذ و معاقبت کردید و تیغ سیاست اوقات حیاتش با قطع و انعامیه رباعی دور  
 زمان باشد راست بنور با ما بر کسینه و خوف است هنوز بیچرم بخت خون ماخته دلان وین طرفه که جرم از طرف ما است بنور و  
 خان بعد از فرستادن شاه علی بملاحظه آنکه مردم را مخالفت حضرت خلافت پناه علیه الدین محمد با پادشاه و موافقت امیر محمد با حضرت با و  
 اواره یورش قند بار شایع کرد اینده در روز یکشنبه ششم ماه مبارک رمضان سنه سیج و عشرين و شکار از شهر بیرون رفته و در آنک کدستان  
 منزل کرد و در دو شب شازیم ماه مذکور شاه علی از پاپه سر بر علی باز آمد و بیج اورسانید که خبر شهادت امیر محمد موجب شتعالی ناز خدیجه  
 بارگاه شاهی کردید و یکن که حضرت پادشاه آن بجزیر ملو آید لاجرم حضرت امیر خان از پیشتر بشیر گشت و امر او دیوانیان او دل از حکومت خواند  
 بر گرفته آواز ظلم و تعدی کرد و در شهر شمار خود را نمایا و چهارگان در تجملات کران و توجیهاست پکران پازر وند و امیر خان از کدستان بل  
 مالان شافته از آنجا همان یکران بالنگ نشین یافت و ترتب که یافته آنجا بسر برده از غایت سراسر یکی روز چهارم شوال سال سیم بران گشت  
 و در باغ جهان را فرود آمد در روز شنبه دوازدهم همان ماه حکم عظام دین الدین سلطان و بورون سلطان را که بعد از اشاع مراجعت خبر او  
 اندر آباد و سفر این بلازمت حضرت شاه زاده طحاسب میرزا آمد بودند حضرت اضراف داد و در وجهه بعد هم از طار زمان امیر خدیجه  
 البهیة و علیس العقیة و عثمان جین بکیت و کبر سخی و از نواب سلیمان امیر خانی بنیاد بدار السلطنة میرا رسیدند و خبر توجیه آنحضرت را بصورت  
 خراسان شایع کردند و حیرت امیر خان روی دراز داید بناده در روز سه شنبه حبیب و یکم و الی طلوع مشرفه مدته سه روز سلطان افتاد  
 که مصحوب دین الدین سلطان و بورون سلطان نزد امیر خان آمد بود اجازت طلبیده روی با و نگاه خود آورد و امیر خان از غایت خوف و نظر  
 نوبت دیگر خیال یورش قند بار کرده روز شنبه نوزدهم بقعه ارباب جهان آرا در غلامت شاه زاده عالی مقدار طحاسب میرزا بصورت شهبوار  
 در حرکت آمد و هنوز در نواحی آنجا بود که ساحت ولایات خراسان از طوع با چو اریات افتاب شرق در شتافی نورانی گشت و شب محنت بود  
 برود مسرت بتبدیل یافته غلظت محبت و شادمانی از طرف سراسر ایامید در گذشت نظم مرده اید که میخاضی می آید که انقاس بخشش بی کسی آید  
 اندر هم بگرکن ناله و فریاد که دوش زده ام عالی و فریاد سی می آید که شاد در بیان ارتعاع پایه قدر و منزلت شایزده عالمیان ابو نصر  
 سام میرزا بصورتی بایست ممالک خراسان و محمود شدن آن بلدان بمن محبت نهی حضرت البهیة و علیس العقیة در شتافی  
 چون ارادت قادر چون و شبست صانع کن چگون بطین و لا کسین بنده فاعلا مامل العالمون منقشی آن گشت که دست حیف و تعدی آن امیر خان از  
 و انقضی و بالالی خراسان کوناه کرد و محمود و صدق معرون اذا اراد الله بقوم خیر استظلمهم لکنما عاد لا اظا هر شده در اطراف آن  
 جدان فراغت و سببت در قیوم پویند در ای کسیتی آبی پادشاه کشور کشای بعد از اطلاع بر صورت مذکوره و حوادث مسطوره بر آن قرار گرفت  
 که شاه زاده طحاسب پاپه سر بر علی طلبیده امیر خان را از حکومت آن مملکت معزول سازد و شاه زاده سام را از سلطنت آن مملکت

حسن

حسن

میرزا شایخ کرده لواء سعادت امین حضرت در مشخان را در اطراف امصار خراسان برافرازد و فرمان جهانمطالع بر بخت سعده در یافته نشان بگردد  
توقی الملک من شاهنشاهی فیروز ایلست اولایت را از سرحد عثمان تا کنه آب مو به پسم سامی و لقب کریمی ابو نصر سام میرزا امیر قزوین  
و ظفر نویسان در گاه آن لاریض بقدر بر شاهنشاهی بر او آنچه نفا و امر و جویان فردن در مشخان را در محاکمات بوقوع وقوع از جلالت خلیفه فی الامان  
رسانیده و یکی از نواب بلند جناب از پایه سر بر علی اعلاه الله تعالی نزد در مشخان که در الملک خرقان اقامت داشت رفته معروض داشت  
که حکم بجایون بر توجیب صادر گشته که موکب علی خانی بر سبیل استمال بجانب خراسان شتابه و جناح رحمت و احسان بر خارق متوطنان آن  
بلدان بموجب سازد تا پیش ازین اختلال با جوال ملک و مال راه نیاید و امین حضرت بکشت قبول میدیده بناده عنان بکیران بجانب سعده انصاف و  
و چون مشغور بود که هر گاه امیر خاقان از توجبه موکب امین حضرت بصوب خراسان و قوف یابد بنا بر توجبه که بسبب شاهاده امیر خاقان  
محمد علیبه ترجمه بر میرزا اسلطان یافته بود کردن از طرق اطاعت فرمان بچه و پای در وادی عیسان بند در شاه راه در مشخان در نزل خان کتوبات  
امیر خاقان نوشته مضمون آنکه ایلت خراسان به توجبه مستحق بکنجا بست و تا بجهت که ملک متوجه آنجا نباشد ایم و این حکایت بصوب حسن  
سبک برادر قاسم مهر دار و کبر استحق و شیخ بنیاد بیکت بداد سلطنته برادر ارسال داشتند و چنانچه سابقا مذکور شد ایشان در روز جمعه بجهت متوال  
خدمت امیر خاقان رسیدند و آن نوشته را معروض گردانیدند مع ذلک خاطر امیر خاقان اطمینان یافت و بهانه بپوشش قدم بار در روز دوشنبه  
نوزدهم ذی قعدة در رکاب شاه زاده عالیجناب طماس میرزا بصوب سبزوار شتافت و در اوایل فرورد چارشنبه هم ذی قعدة منزل ملالان  
فرز اول در مشخان در نزل خان انصارت ریاض صنوان گرفت و بنیم عدالت و رعیت پروری از کلزار مکارم اخلاق در مشخان در اتمتر زاده هوا  
در الملک خراسان بصفت اعتدال پذیرفت روز دیگر سادات و قضاة و موالی و اشراف و اعیان و ابالی بکف اخلاص و نیاید بر کف نهاد  
و زبان حجت و شادمانی بدعا و دولت خانی گشاده باستان اقبال ایشان خرامیدند و سعادت و بختوس استعدا یافته بحصول مقاصد با  
امیدوار گردیدند و در جمیع باغ جهان آرا از فرط طمعت آن هر سپهر کارانی یعنی شتر مشخان فی غیرت افزای بروج آسمانی گشت در آن شاه بوضوح  
پوست که امیر خاقان را عینه را بصفت بداد سلطنته برادر داد و بقرم آید شد و عیسان نقش نمانعت و عیسان ببلوغ خمیر مینگار و بنا بران بر خاطر مبارک  
خانی که مطلع نوار الهامات ربانیت چنان ظهور نمود که نفس نفیس بجانب سبزوار ایضا فرماید و مشرف عازمت شاه زاده عالمی قدر طماس  
در یافته بقره کلمات فتنه نشان ابواب عیسان بر روی روز کار امیر خاقان بکشاید و سحر و زینبند ششم ذی قعدة با فوجی از خواص ملازمان بد آنجا  
روان گشت و روز عید جوانی سبزوار رسید و امیر خاقان در ملازمت شاه زاده عالمیان طماس میرزا سوار شده مراسم استقبال گجایی آورده  
از جانبین بودم که زاینده ن خفته و تبرک تقدیم رسانیدند و مجلس بزم تهیه یافته جاها می باوه خوشگوار از دست سابقان خورشید دیدار و ایر  
کردید و در آن مجلس امین حضرت البتیه چندان سخنان بجهت آینه و کلمات مودت انگیز بسمع امیر خاقان رسانید که او را یقین شد که اولت خراسان  
به توجبه سابق تعلق بوی میداد و لاجرم از مقام فتنه و فساد در گذشته عازم برادر گشت و در مشخان هم از آن منزل بده امرادین و دولت  
سیف الدین مظفر بیکت را از وظایف سلطنته و الخلافة محمد بپادشاه فرستاد و پیام داد که درین ایام که با موجب فرمان شرف عالی بدیدار خراسان  
رسیدیم شاه زاده عالمیان طماس میرزا با اتفاق امیر خاقان و سپاه فرادان متوجه قدم بار بودند و بنا بر آنکه سلطان مهر و محبت آنحضرت بر شهرت  
دل ایجاب است بپیدا دار و با لباس تمام شاه زاده را بطرف برادره باز گردانیدیم امید آنکه عذام عالی مقام نیز طریق امان و سلوک داشته از ظلمت  
بصوب کابل کوچ فرمایند تا شجاع بیکت مجال یافته بد رکاه عالی شتابه و طریق وفاق سن البانین بشوید خلاف و نفاق تبذیر نماید و بعد از آن  
مظفر بیکت در مشخان با اتفاق امیر خاقان در ملازمت شاه زاده عالمیان روی بداد سلطنته برادر آورد و در روز چهارشنبه نوزدهم ذی قعدة  
رسید حضرت شاه زاده و امیر خاقان بجا عده ستمه باغ شهر را بنشین ساختند و امین حضرت البتیه در منزل امیر محمد ولی بیکت نزل ایجاب فرمود و روز سه  
شنبه بیست و پنجم همان ماه حضرت بیکت از نزد حضرت ملک پناهی حبیب الهی که حسب حکم از قم با رویه ای بجایون رفته بود رسید و سواد حکم بجایون  
که در باب سلطنت خراسان با هم سامی ابو نصر سام میرزا و قزوین اختیار ملک مدالی با بکنجا ایم و در مشخان مشرف سعده در یافته بود و

رسانیده و خواهر فرق نام و ضمائر خواص و حوائج آن بشارت محرم و مسرور گردانید نظم دوش از جناب اصطفی پیکت بشارت آمد که حضرت سلیمان  
اشارت آمد خاک وجود ما از آفتاب دیده کل کن ویران سراسی دل دانا که عمارت آمد لاجرم امیرخان عازم عراق و او را بایمان گشته و در پیشینه  
سیه تم صفر ششم شان و عشرین و ستائید ای باغ شهر سفر کرد و در علامت شاه رازده وافر کمر مت طلبا سپید را بنواهی فریاد سلیمان منزل گردید و  
روز یکشنبه ششم خرداد و صول اصطفی سلیمان جا به لکه افتد و انچه صباح برویان رسید نظم رسید مرده که آمد کریم دولت دین نظام ملک جلالت  
ابلیقین بلند مرتبه آن صحنی که میسر شد تمام ملک سلیمانیش زیر یکین و صباح روز دوشنبه سادات و قضاة و اکابر و اشرف بولندم استقبال  
استقبال نموده و در نواهی پیران بشرف دستوس مشرف گشتند و مراسم دعا و شایسته تقدیم رسانیده نوازش و التفات یافتند و در همین صباح امیرخان  
از ضمیر سلیمان کوچ کرده روی با ذریه بایمان آورد و حضرت ملک مداری در سرخیایان نبرد دستوس امین محضه معزز گشت و خلع فاخره شاهی  
که همراه داشت در قامت قابلیت آنحضرت پوشانید و کیفیت معات خراسان را بر وجهی که با نواب کامیاب قرار داده بود عرض فرمود  
و پروا آنچه که پادشاه سلیمان احتشام بحسن انجام آن اصطفی عالی مقام با مل با یون مرقوم در تمام التفات گردانید و ظاهر ساخت مضمون بر آنچه  
انکه امر او اعیان ولایت خراسان بدانند که در مشمان نسبت باقر زندی دارد و بنا بر این تمام احتیاطات ملک و عزل و نصب حکام را در قبضه  
اقتدارش نهادیم و او را در حضرت دادیم که هر کس کردن بکلیه اطلاعش در دنیا و در پنج سیاست سرش ازین بنیاد زودگاه ایشان اصطفی بلند مکان  
با با صفا لطف و احسان بکبران نخواست و لوازم آفرین و تحسین تقدیم رسانیده بدو صمود و هر عالی را به ان حضرت سپرد و سرخچه اقتدارش  
را در قبضه و بط و حل عقد و داد و ستد و نیست امور جزئی و کلی و مالی تمام ولایات خراسان قوی و مطلق گردانید و انخواه حضرت نهادن  
حیث الاستقلال و الانفراد بر مندر حکومت و اداری مکتبه زده همگی بهمت عالی نعمت بر تمهید بساط عدالت و رعیت پروری مصروف داشت و علم  
لطف و احسان نقش فراغت و رفاهیت بر صحایف ضمائر طوایف انسان گذاشت و در تقشیر احوال مظلومان کشته بال بقدر امکان سعی نمود و باغ  
اقوال مضمومان پریشان حال کوشش بوش کشود و دست تغلب متغلبه از دمان عرض فرمود و مجرّه کوتاه کرده حال امین بر سر حال گذاشت و صورت مطرب  
و جره بهبو و محتاجان جفا رسیده را در نقاب بغل و حجاب توقف نگذاشت و از رفاهیت فراست و نهایت کیاست فحوائی راحت افزای از لیا  
منادیم بر سطح نظر حجتبه اثر گردانید و نسبت بطوایف غلابی علی اختلاف طبقات و بتابین در جات هم مراحم رعایت و تربیت تقدیم رسانید سادات  
صاحب سعادات را که در اداری سعاد رسالت و در ری در بای و ولایت اندنوعی تقسیم و تجل کرد که لوح صمیم بصورت کمال تحسین نقش پذیر ساختند  
و علماء عالی در جات را که از شارق رای هدایت نمایان سکوته ایمان و مصباح عرفان واضح و روشن است بشایسته طوطین با طفت و رحمت  
گردانید که از روی فراغت در بحر علوم تجرّموده با فاده استفاده برداختند قضاة اسلام و مفتیان نظام را که روح جهاد شریعت خرا و تقسیم  
مقت بصیبا جهتا در ای صوابهای ایشان باز بسته است در محکم حمایت و رعایت خویش متوطن ساخت و بجهل طمشتات انظار بفرخند صفات را بجهت  
اجابت رسانیده اعلام شریعت پروری را فراخت و شر او را باب انشا را که در نواد مظلومان نشان کانهن الباقوت و المرعان جبهه تصحیح  
اکلیل خود مخصوصات فی الحیام مناسب نماید و جو ابرزد او بر مشورتان کمال اللؤلؤ المکنون کوش و کردن ولدان مخلدون بسیار اید با صفا  
لطف و کرم ایتنا به استناد او و خواهران زمره واجب الاخرایا بنیاد و درم مسرور و حرم کرده خود مرادات در ستمین تمنا و ایشان  
نهاد و با قین و مرادگان را که نظام حال عالم و عالمیان با نظام هم ایشانشان معلق است و ظلال مراحم و احسان آسوده و مطلق گردانید و انچه  
صاحب مکارم و اتمان مرز و امیدا نظایر بصفت حضرت و نصارت رسانید تجاره و امصار را که در بحر طلب با دیده معتب در بلاد عم  
و عرب طریق سیاحت و سیاحت می پاینده عزیزه کرامی داشته بکنان را بواجبی نواختی کرد و از شفا و باج و خراج مصلحتا تخفیف نموده مشایخ همگی  
و غریب نوازی نجابی آورد و محرمات و ابل اسوان که محققان انواع مشاق و مکتفان امور مالا بطلاق بودند در کجیلات و اخراجات صحاف  
و معقبات ایشان را حسب المصلحت و قرار داده و بهیچ امور اعلام رعیت پروری را فراخت عشق می کریم الدین حبیب ایل جنیش حجتبه در بحر  
آفرینش همین دولت در میثاقی اساس عمل را گردید بانی بر خست چاره بچارگان شد مراد خاطر و داره کان نشد زدیوش گشته بخت پرور



راجعت فروگرفت و بعد از وصول بدار السلطنة بمرآة خان مجسمه صفات احمد سلطان را منظر نظر لطف و رحمت ساخته حکومت ولایت  
 بمرآة رود و سرکار لشکر مقدسه بنیاد شد و ساختن توکلت و فرزند و سبزه دروازه و فتحه گاه را برای صوابنایش موقوف کرد و ایند و برین قیام  
 تمام جمهور حکام و اشراف انام بسیر انجام آفران یافته فرامین بپور غالات از باب علمای انا صاع و اعظم با مضار رسید و آنکه تقدیر العلی اعظم  
 و الصلوة والسلام علی حبیبیه النسبیه لکریم کشار و در بیان طلوع فوق عمر بنجوق شاه زاده منظر لولو ابوالنصر سام میرزا از  
 اقیق دارالملکت خراسان لازالت ساحتها مسوؤة بالانوار العدل و الاحسان چون نظام الدوله و الوزارة احمد بیک  
 بپای سرور علی رسید و کجیت نظام ممام دار السلطنة بمرآة و ولایات را معروض کرد و ایند هر چند که سفارت شاه زاده سام بر خاطر ایستاد  
 صاحب سیم و انا بنا بر ارشادش ملک و آسایش خلق فرزان جهان مطلع شرف اصدار یافت که آن درستی اوج سلطنت و سرافرازی می شود در  
 خود شرف خویش کرد و در او امر اعظم علیه محمد سلطان و سراج الدین بیک و اهل بهادر با نوحی از ابل جلالت و تهور در عازمت آنحضرت  
 در نیت نایب و شاه زاده سام در ساعتی سعادت انجام برابرش کردند و فرام نشسته روی توجه بصبوب خراسان آورد و دشواری رود انکشت  
 هزاره ماه هر چه خورشید بر اوج چادرم سپهر ملک گفته در گویش دور باش ز کرد سپاهش خلعت عطر پایش بر بیابان که آن خورشید تابان  
 عبور نمود ازین مقدم منظر قرین سبزه نشاط از سام زمین بر مید و بر صحرا که با آنچه جهان آرایش بر تواند اخت بجای خوش و شاکت لاله در بیجان  
 شام زمان صحر کرد و به نظرم بهر جا چه باد بهاری گذشت بسان فضایی خلعت نبرگشت بهر سرزمین کرد یکدم مقام شد از تمدش رشک  
 دار السلتام و در او اخر شبان شان و عشرین و ستمانه موکب عالی شاه زاده کامران بجه و خراسان بود در روز کیشنه بیوم ماه مبارک رمضان  
 بشرقیال انجیر بجهت اثر بدار السلطنة بمرآة رسانید غزال بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت بهر ماه رسید مجال بخت  
 ز روی نظر نقاب انداخت کمال عدل بفریاد داد خواه رسید سپرد و خوش اکنون زند که ماه آمد که با کام دل اکنون رسد که شاه رسید  
 و بهار روز عالی بجهت مالک پناهی حبیب آبی اکبر و اشراف بمرآة را بخود حق کرد و ایند بستی بکوب خضر مال شافت و در حد و ولایت  
 و محولات بشرف پایبوی شرف کشته فروغ انوار عنایت بروجات احوال شافت و در مضعف ماه نه کور خبر قرب و وصول شاه زاده مؤمن  
 منصور شایع شده بهر دیوان اندوی نشاط و سرور در باب زمین و آیین شهر استقام نمودند و قادی دکانین و جداران را در اطمین و بریان  
 گرفته ابواب بجهت و اجناس کثودنه بیت کدنه بار اجیر آلود کردند کلاب افشان و مشک اندود کردند و صبح کیشنه بخدمت موکب  
 عالی سامی انداه کوچه بیابان توجه باغ شهر کشته اینس محضه در ششان بلوادم شاد و نیاز پرداخت و از دروازه ملک تاباغ شهر پایی انداخت  
 آن مسافت را رشک نگار خانه چین ساخت و حضرت شاه زاده با دولت و سعادت دستر حشمت و اقبال فرود اقبال فرموده بیک  
 از امر اعظم که در عازمت رکاب سیمت انجام بودند در منزل مناسب محل اقامت انداختند و تمهید بساط عیش و عشرت پرداخته  
 تمکنا حاقان صحیح از فرود وجود فایز الجود شاه زاده بود بخت خیرت افزای بلاد بی سکون ساخته صیت سیمت مقدم بجا یوش افکند  
 بوطنون در کشت و فروغ کرمت روز افزونش بر صفحات روزگار صغار و کبار یافته آوازه احسان فراوانش شایع گشت از سیمت  
 آن زبده خاندان سیادت در اقطار بلدان و امصار غایت فراغت و امنیت و قمع یافت و نیز رحمت آفتوده در دوران خلافت از  
 اقیق محفلت طالع شده غلام ظلم و عدوان از ساختن اقلیم خراسان روی برافت سکوته ذات کرامت با قشنگان کبابان رخنه خوف و خطر  
 و شعل وجود و مراد تقاضا نمود دیده ابل فضل بهر گشت کونیا بگامی چتر و قش ابر حشمت که بر مغارق خلاقی سایه گسترده و به بچو لوی  
 عدالتش آفتاب سعادت که فضای این ولایت را روشن کرده مثنوی نقالی آله محب عالی مکانست که از نور خورش روشن جانست نریز  
 لایح انوار امانت ز خویش شایع آثار کرامت بطنی عالمی کشته طفیلش نباشد جز بعد از او امیلش بجهش کشور اقبال سمور بد درش  
 فتنه آفاق منور بجهت حاتم اندیش باشد بهر گامی صواب اندیش باشد چرا نیکو نباشد بملکارش چو ده شکان بود امور کارش  
 جهان سعادت خان خلعت صد بر اوج سرفرازی چون مدبره امین پادشاه با جداران مراد خاطر امید و امان فرید و دل آینه شب بخت

کواکب بود که خورشید حیات حضرت صفی دولت مستقیم بود زنده شد روح کسری در تخیل کفش کن سما چون ابرمیان حساس مدام کفک خراسان  
 سر بر جاده از دانش مشرف و کیش اعجاز صد چو آصف زهی آصف پناه داد کتر این ملک شاه هجرت کشور کریم دین و دولت آن بیک  
 که هر کس بیاد وجودش نصیبی کفش بون ابرمیان در فشانست ریاض ملک و دین خرم از آنست آنی نقل مدلسن با محدود راحسانش خدام  
 خلق خوشود جنابش روح ایل کرم باد ملاذ اهل شمشیر و علم نادر ذکر وصول شاهزاده مظفر لوالی الفتح طلماسب میرزا و امیر خان  
 سپاه سریر اعلی و بطور آمدن کمال نصفت و عدالت پناه دین پناه سیادت انما خنایچه سابقا کفک سخن آید بروج پناه  
 بخت کرد امیر خان در کاب شاه زاده عالیشان طلماسب میرزا تا پنج ششم ماه صفر سنه شان و عشرين و شصت از صحرای ساسان برآمد  
 توجه با دریا بجان آورد و بر طبق کلام اعجاز نظام من عمل بود و بجزیه در شمار راه جبار شده الاتقام مرضی جلالت انجام بروی کاشت و  
 مضمون نجوم العلماء منوتمه ظهور آمده عارضه حاصل عام و الم بر دوام آورد از پای در انداخت خنایچه فوت سواری موقوف کشت و از فرود  
 پیاده شده در محله نشست و ساعت بساعت صعوبت آن مرضی افزوده و لاجرم در روزی زیاده از یکد و فرسخ مسافت قطع نمیتوانست نمود  
 و چون نزدیکت بارده می ظفر آیل منزل کزیده عالم ارواد کان دولت شاه زاده عالیشان طلماسب میرزا را استقبال نموده و لوازم چشم  
 و شایعهای آورده زبان بادامی دعا و شاکشودند و طلماسب میرزا در بعضی ایلیاقات نوای بریز غیر تقبل انامل بیا یون معرکشته پادشاه ریح  
 مسکون بوسید و تکش برید گرفت و بیدار فرخ آتار انقرة العین سلطنت مبرج و سرور شده چند روز با طاجن و حضور صفت تمهید پذیرفت  
 در آن شاخواب زبده النقا امیر خسرو امیرزین الدین علی که بجز مصاحبت امیر غیاث الدین محمد امیر خان سلجوقی کتلی از وی گرفته بود از آنجا  
 دار السلطنه برآه بدگاه عالیپناه رسیدند و آغاز داد جوابی نموده خون آن سید شهید را طلبیدند لاجرم پادشاه کتلیا در روز جمع بیست و ششم  
 رجب در مقام او جان بر تخت عدالت نشسته بمبت عالی بر پیش آفتینه کاشت و چون امیر خان بواسطه شدت مرض مجال حرکت بداشت  
 حجاب بارگاه پیرا شتابه پیر احمد بیکت و هدایت بیکت و خواجه علیجان و مولانا نظام الدین احمد طیبی و قاسم عمر در خواججه نهایت اندام  
 که رفتن و قطع و فصل جهات خراسان تعلق بدیشان میداشت بود ان ریخو حاضر گردانیدند و امیر خنده دو امیرزین الدین علی کفایت ظلمی کرد  
 بتیبه تمهید سعید وقوع یافته بود مشروح معروض داشته پادشاه نصفت پناه گامینی بوزن قضیه رسید و مضمون کفیل اوله ان شیا شامل حال  
 مخصوصان میرخان کشته زذ نواب کامیاب بختن سویت که انجاعت بنا بر او ارض و نیویا امیر خان بار شهادت آن سید صاحب سادت احوال  
 بودند و اکثر جهات آنحضرت و صاحبان و طارانش را بجهت خاقده خود تصرف نموده اند لاجرم حکم بجایون ان رکن عدالت روز افزون بنواخذ  
 انجاعت دانسته و اداموالی که از بر کس گرفته بودند صد دریافت و مقتضای حکام منجر نشان قد غاب من محل علیا بمزایشان بسلاسل و اغلال کفینه  
 و محصلی نگروه بخارنان بر ابراهیم سلطان رجوع شده مبلغ کلی بجهت او پستی از بجزه سواری سعید تومان امیر خسرو و امیرزین الدین علی و بعضی دیگر از مردم  
 برآه که امیر خان جهات ایشان را بقصدی گرفته بود و مستحق کشت و بگردان ایام مرض امیر خان اشک و تمام یافته در شب کشته دو از دهم شبان نقت  
 جان بقابل روح سپرد و مظلوم خون آن سید عالم فصل با عالم آخرت برد و قطع و ابر القوم الدین ظلمو آفتومی خدائیکه عرض برین گاه اوست  
 سر بر کشان خاک در گاه اوست چنین کرد تقدیر و راست که هر کس که بد کرد ازید و رست بداندیش و انیکت نماید پیش دل بکشت بست  
 پوسته ریش میدیش بد تا بختی زبانی اگر خیر خواهی بیکی کرای القصد چون میرخان بد ابراهیم انتقال نموده نواب او آنچه بظلم از بر کس گرفته بود بچین  
 انعام خدام ابراهیم سلطان فرود آوردند پادشاه رحمت پناه در قم حضور برآید سایر جرایم ایشان کشید امیر خسرو با تمام قطع فخره و سپردن  
 و فخره رضی و شاکر ساخته بطرف برآه باز گردانید و شاه صاحب تائید بقریه ایام تابستان در ایلیاقات اوز با بجان روزگار دولت انمار  
 بعین و خرمی مصروف داشت و چون هوا آفازدم سردی نمود و بریزه در جهت نموده بمبت برانج طلمات غلایق کاشت و انچه در حق افضال  
 و الصلوة علی النبی و آله ذکر اتمیز از صرصر خزان از صفت تقدیر سجانی در ایام بهار رحمن زندگانی میرزا شاه حسین  
 اصغمانی درواکه پهرفته انگیر بود وین هرگز اناید بکن خیز بود و در چنگ اجل خنجر کین نیز بود آید شده بر خوز نیز بود انوس که هرگز

و انچه نند  
 رب العالمین  
 ۳



خدا را باب دولت و اقبال او در موقوفه اقمه داده و در قرار میگذارد و فرمود که زمانه ستمکاران از القیل و اطراف الهیات حکم نام و در فضائی صغیر و بقیان به هیچ  
 اختیار میکار و نظم یارب و اساس بقا استوار نیست و دلکش زمانه امید قرار نیست کردن همیشه چنگ جفا سازد بکنند با هیچ شخص نفسی سازد که نیست  
 در خانه سپردند به مسموم که رحمت و بالی آن کفار نیست باغبان قد و قصاص و قامت که ام نام را در زمین زندگانی نسیم بهار که مرانی صفت نصیحت  
 بخشد که با لاف و غریب اجل او را قیصر و جودش را با با و خناب زاده و غشی دیوان ترغیبش نام که ام که مکاره او بر و او آنچه نزع و رجعت است  
 بخت کرد که حاجت الایم و تم بر جانشین شود جانش نهاد و باقی و بیای کلی سخته بود بخوار بیدار کجاست لاله که هزار هر چند که سر و سر کشد طوبی و او  
 از باد خناب پافتا خناب که عرض از عرض این تشبیب و محض و از تحریر این ترتیب آنکه چون خوردشده و جلال و کبیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین  
 با وج کمال صید دست اختیار سایر امراء که در دولت از سر انجام تمام سلطنت کوتاه کرد و پاره رشک که لازمه ذات امیر و وزیر و صیبر  
 و کبیر است در کانون صغیر استادگان پایه سر بر خناب صغیر استمال آفت و آتش غیرت نسیم صعبیت در باطن صبی کثیر از ایمان حضرت برافروخته  
 شرافت مکر و خدایت بر وجات در کار ایشان یافت اما از شکوه پادشاه بنده نواز قدرت نداشتند که دست تعرض به امان و عرض انجام نماند  
 و صورت عداوتی را که در پرده خاطر مستور دارند بر منته ظهور جلوه کردند و در زمان شادمانی و شگانه که از بجز مجلس عیش و سرور  
 پادشاه بود میخورد هوای تبریز عطر نیر بود میرزا کمال الدین شاه حسین با فراغ محاسبه داد و ستد حضرت شاه علی که جبهه از وجات و کافخانه بهایون سلیمان  
 کلی تحویل داشت اشغال نمود و مبلغ بخت هزار تومان بران خاین باقی کشیده طالب آنچه بود و حضرت شاه علی بواسطه صعود و رجعت تقریب پادشاه  
 چندان التفاتی بان سخن نیکو و در سر انجام آنچه بهمال و در زنده به صورت شرایط طارمت سده امامت و کرامت بجای می آورد و در او اخوان  
 شاه میرزا شاه حسین بنده از آن معامله عرض حضرت شاه علی رسانید و حکم بهایون تحصیل وجه مذکور صد و با فتنه صلاح فساد تمام شاه علی برای صواب انجام  
 میرزائی موقوف کرد و در خناب بنا بر کمال سلامت نفس و صفای ضمیر پادشاه علی مدد او مواسامی نمود اما او از فایست شرافت استیصال نماند  
 آن طایفه افراد انسانی را با خود قرار داد و منتظر فرصت بود درین شانسیم او میبشتی و از بنده آمد شاخ ارغوان لبان مرگان خود نیز عاشقان  
 عقیق و مرجان ظاهر ساخت و ابرو بهاری آغازه بستگی کرده اند که در بهر حال شکست تفرقه در میان معاشران بگنج حین اداخت به بخیال خلاف  
 خنجر خرد پیکر از خلاف بر کشید بیکان خار طازم خنجر زنده لاله عرقه بخون که دید بیل از اندیشه بجران کل غزل سهرانی آغازه نهاد و قمری بنیاد و خوا  
 کری کرده زبان بادای مضمون این کشار بر کشاد و با علی در دا که زمان بخت نیز آبگست با خود و بزرگت رویش شب در بخت کاهی بود  
 لاله زمین عرقه بخون کاهی بخت از خون شغف کمرگست در صلی حسین میرزا شاه حسین بیو بیت از فروغ جامهای ارغوانی رنگت نکت که صورت اند  
 لوح دل میشد و از کور نامه خدار فاضل بوده بهوره از جوانان که گذار ساغر با ده خوشگوار محبت آواز چنگ و عود صغیر نزع اجل کوشش پیش  
 میرسانید و در بخت قانون در باب آیت نقاشی بخواند و او مشهور از جام روح پرور در آن دلا با نایچ چهار شبته است و ششم جامی آواز  
 پادشاه بخت کشور در بخت بهشت تبریز مجلسی در فایست زینت و زیب ترتیب داد و ساغر با می مالال در کشیده ابواب نشاهد و اسباب  
 بر کشاد میرزا شاه حسین در آن صحبت تا وقتی که ساغر زین مهره بگن میرد ابر بود از دست ساقیان همین ساق شرابی چون لعل ذاب شمع بود  
 و چون آفتاب جانش مجرب نوال رسیده از سر می شغف اطراف پنج مطن عرقه بخون که دید شاه خوردشده جا از مجلس بر خواسته بجانب خود  
 توجیه فرمود و میرزا شاه حسین نیز متوجه باستانه خورنده از خار آن با ده خوشگوار فاضل بود در آنچنین شاه علی از عتب حضرت علی با بخت  
 خناب را تنهاده بدست تبریز خنجر از میان بر کشید و آن تیغ بیدار بر شانه آن بگانه زمانه فرو برده قورچانی ندا که دما سانه عود  
 بخت که حکم بهایون برینو جب صد و یافته که این شخص با پاره پاره کنند لاجرم ایشان نیز شمشیر نیز بر کشید و نفسی وجود همچنان فصل و مهره  
 بخت از صغیر نماند که در سینه شومی در بیخ آن پسر نهاد که م پناه که ام از عرب با حکم و در بیخ آن سرفرازه الا که نوازنده اهل فضل و  
 در بیخ آنکه عتب پناهی که بود و در شکان همچنان بجز بود در بیخ آن که بودی بهر صبح و شام بهر آنکه حاجت خاص عام در بیخ که ایام نماند  
 نماند بیای و در سینه بخت که در بیخ پادشاه همیشه بخنجر زده و شتاب بود و شمشیر نزع از خون با نزار و غم جان مخزون مانده

پیشینم

انقضه چون شاه علی بصیر مدعی بنال زندگانی آسود و بعضی کافرانی را در پیشگاهش بهشت از پی در انداخته قبل از آنکه آنکس بصر بر شاه عالی گهر رسد  
 بر بار کبریا سرور شده علم به نیت بصوب آفرینان و حدود دیار بکر بر فراخت صبح روز دیگر که تیغ آفتاب چون شعله غضبشاه و الاجناب سر  
 بنگات اختر کشید در دوس کواکب از بدین فلک انضال افتید پرده نیگون سپرد و چون بر نکت کسوت و تم زدگان کردید جزو بدام غلام خود شد  
 احتشام بر سر سلطنت پایدار قرار گرفت و نیزان قرقیاست از مشتعل شده فرمان قضایضا با خود و عمل تجسسی از قورچیان که امداد شاه علی نمود  
 بودند سمت حدود پذیرفت و بهمازور که پیشتر جمادی الاولی بود که سلیمان با چند کس دیگر از آن زمره بجزایر احوال خویش گرفتار گشته بعضی رسیدند و فرقه  
 از غلامان میرزا شاه حسین بقاقت شاه علی باسور شده بر جناح استحال مستوحه گردیدند آنکه عذام بدارک عالمیسا و تجزیه و کفین بدن علی به علی آسود  
 شهید را پیش نهاد منیر ساخته و سادات و قصه و اشرف و اعیان صحیح آمد با واد غار جازه برداختند بعد از آن با دستان سلطنت کمالیت  
 ایتام بحال آن برج خواص و عوام فرمان فرمود که با بخت محفوظ بر حمت علی لایوت را بکر بار برد و وجه مطهر آن منظر لطف و احسان را در جوایز  
 علیه حایریتها کت سپردند از نواد و وقایع آنکه قبل از شهادت میرزا شاه حسین بسبب چهار روز غایب شریعت پناهی قاضی خدایه بن عبد الرحمن  
 که برادر زاده قاضی عیسی بود و در ادو از همین سال بجزایر مغربت ایزد متعال انتقال نمود در عالم روز با شاه فرمود که میرزا شاه حسین بجانب  
 دستان خروج کرده یکبار بر زمین افتاد و درخت هستی با د فساد داد و اندو قرح انصورت تحیر گشته در آن اثنا کسی با وی گفت که اوقات زندگانی  
 میرزا شاه حسین اصغاری بنیامیت اینجا مید و همین نام و نسبت تاریخ و فاشش گردید آنکه جناب قاضی از خواب زاده در غایت تعجب لفظ میرزا  
 شاه حسین اصغاری را حساب نمود چون اعداد آنکس را با آنچه در خواب با و گفته بودند موافق یافت حیرتش زیاده شده بلازست حضرت تعالی  
 پناهی صدارت دستکابی بحال الحق و بحقیقه و الدین شاکت و کیفیت واقعه مدخلی عرض کرده انتظار یکشده که تعبیر خواب چگونه صورت بندد که  
 ناکاه آنکه در از حیرت و بخل سید عیسی الله ما شاء و یکم برید زنده الا اشرف و الا عالم غایب از این بریم در مرید و بیخ شهادت میرزا شاه حسین فرمود

عقله هر سپهر لطف که اندامی نورین	آئینه فلک شده جام جهان نما	در نفیس بجز کرم لعل کان علم	یعنی نظام نعت اوین معدن سخا
در پای جو شاه حسین آنکه از شرف	شش بندیده دید آیام عمر با	با قصر نقش که فلک آستان او	کر سوره کوهی کند هست منستی
را کسیر کرد سوکب کردون نوزاد	شاه آفتاب بهره و از فن کبیا	با کوه گفته اند بجا ناز حکم او	کز زیر بر بخل و دوش آب از جیا
چون آفتاب طلوع سعدش زوال یافت	سجنت سیه چو سایه اش افنا در قفا	از پای جز درون فلک از دست یافت	شکر دست حادثه افتاد چون یافت
در داکه چشم زخم زانوش به شبیه کرد	وا حسرتا که دست ستم ساختن ساخت	در گلشن زمانه چو گل گشت خود تو	چون لاله ساخت پیرین عمره افتاد
از بار دانش فلک دره نشت	نخل قد سپهر ازین بار شد و نوا	کرفت شام ماتم او بر بهره	ز بهره سیاه کرده ف خود درین
این دار عاریت چو مقام فرزند	بر بست رحمت و رفت سوی عالم	در کجا که حبت عدست غنیم	نی در وقت کمرته از صفا التمس
نازل آسمان شده در صف این نظام	یا حسن المنازل با غیر عتس	بنوشته بر کتابه این منزل سفیج	فلک قضا دمن و خلکان آسما
چون که باست مدفن او خاک برده	خوشبوی تر ز غیر سار است سگسا	باشد سسی شاه شهیدان ازین	نور نزار او مستحق بسته تا سما
تاریخ فوت او جو صیالی فضل	اد بکوش جان من از غیب این ندا	بر صوف زنده نوشتت کلک منج	خلی که خون بکپی زنده در دم قضا
مخبرش آنکه چون بجزایر منام پنا	تاریخ گشت شاه شهیدان کربلا	ذکر و خل خواجده جلال الدین محمد تبریزی در مسرتانجام	

امور فلک و مال و کشته شدن شاه علی بصیر تمام اتمام حاکم بارگاه جاه و جلال چون نواب پانیه سلیمی از کابل  
 شش مغربت عالی میرزا شاه حسین بصوب کربلا باز پرده آهسته بصیحت آنکه که ام یک از اندکان حکمت و توفیق تمام تمام آن علم تمام  
 و دولت سازند فرقه مشورت در میان انداختند و بنا بر آنکه از نواب جناب میرزا فی کسی که انطباق بهر انجام امور کوشش فی سبب آن نواندا  
 در سن سنیه آن و اصل جوار خانق البربره ایجا نواند و غیر خواجده جلال الدین که حضرتانده تعالی با لیسر آسود کسی نمود شاه بنده نواندا  
 الا فرزند ابریح منصب علیه البراست و کالیست مسافر نوانده ساخته قایم تمام نمود شاه حسین که اینده با تمام جمع نواندا و نواندا

زود و زود می آید پیش از آنکه در این مکتب بفرق فرقی در میانند و خود اجد جلال الدین محمد که جمال حالش بکلیه فراست و کاروانی و دود خورگی است  
و خضایل صنایع زمینی و محلی است و در مکارم اخلاق و محاسن آداب و قوایب و کمونب و بکثرت شان در خدمت مکان از مثال و اقران ممتاز است  
بدلی قوی و اعلیٰ فیج در ای صواب و کفری صحیح نظام و انتظام مهمام فرق انام پر و اخت و بدستور میرزا شاه حسین در نشیبه و حکایم مبانی دولت  
و ناکید قوایم سرسلطنت پدیدار کوشیده اساس رعیت پروری مرتفع ساخت بیت بوی پیرایین یوسف زجهان کشده بود عاقبت سوز کبریا  
نویسره آورد آتاشه علی که بعد از آن حیات حیات کمال بجانب آذربایجان و حدود دیار بکر کشیده بود چون بشود که بفرمان پادشاه ملک  
اقتدار قرب هزارهوار هزارهوار افتاد قیام نمایند در آن دیار مجال توقف یافت و تنگ براسپ فراد کتیده در غایت استمال بجانب شروان  
ساخت پس بزود وصول بفرمودن شمشاد از آنحضرت التماس نمود که او در ظل رحمت خود پناه دهد و قاصدی بدرگاه ملک شمشاد فرستاد و سپ  
بتقاضی کتیبای شمشاد جواب داد که جویده تو از آن عظیم تر است که شفیق آن توان گشت و عصیان تو از آن جیم تر که از سران تمام آن توان گذشت مع  
ذکت تر از تو نواب کامیاب فرستاد و التماس نمود تا یک ماه که کامیاب رفت پادشاهی بقرات لطف ناکشایی نیز غضب قیامت است فرود  
نشاند و مقتضای کلام امجاز انجام داد و الکاملین الغیظ و العاجین عن الناس عفو نموده بار دیگر از منظور نظر اشفاق کرد و اندیبهات بهبات سزایان  
برافراشتن شود اول الباب و از ایشان امید بی داشتن بشیخ پادشاهان عالیجناب بخت شک در دست و مار بر سر شک نزد ایشان  
بوده منوس و در شکت لاجرم چون شاه علی مصوب قاصدان و الی شروان بدرگاه عالیپناه رسیده و کیفیت شفاعت شمشاد معروض گردید  
مضمون بعدی معرون و کلم فی العصاص حیوة یا اول الباب بر زبان الهام بیان نواب کامیاب جریان یافته اورا بعضی از غلامان میرزا  
شاه حسین سپردند تا مرا فخر قصیده نقل آنحضرت کرده مقتضای شریعت مطهره نقش وجود آن مردود در از صیغه بسی سترده تقسم شمسان کبریا  
که مکرش افتاد سید بد چون سمع آخر سر بیاد هر که پای اندر خود بیرون بند سرود بر باد تن در خون بند کشتار و در بیان وصلت  
پادشاه دین پناه با شمشاد و ابسطاط یافتن بساط نشاط بر وجه و لخواه نیز آفتاب شجاع کلام واجب الانباع فاکتور  
طالب کلم من التماس شنی و ثلاث و رباع بفرغ حضرت بعد از واج جمله مزاج لایح الالبتهاج طوایف امم راحی آرایه و جمال نوزانی  
عزیز معانی الکلیح مننی من رغب من مننی غلب مننی رغب خاطر حمیده که در طبقات بنی آدم را آن کار خیر آثار می افزاید بنیاد علی بد است  
سند و عشرین و شمس که بساعت تو فین ازلی سعادتمند ار پادشاه کامکار در کردن خود و من مقاصد حاصل بود بموافقت تائید لم یزلی  
از واد استار عیب بر طرفه مطلوب دیگر در نظر نور چهره میگوید همساز عنایت پرور کار نغاب مجاب از خسار با کار مرام خدام واجب  
الاحترام میکشاد و مشاطه روز کار طاعت گذار عارض عاریس مراد طار زمان سده سده مقام را از ایشان میداد خاطر طر پادشاه و الاثر  
مستوجب آنکه از فرقه بجزه زندگانی شمشاد شروانی که در ریاض سلطنت و جهان بینی بر شحات صاحب موقوفت و مهربانی پرورش یافته کام دل  
ناید و آن مخدومه جمله خلافت و کرامتی بزرگ شریعت و آذرا خوش آنالی آمانی کشیده ابواب جن و مورو بر روی روز کار به چون شمشاد  
و چه نسبت این مهم شنبه بیستم سوال شده که در آن شنبه خازان که در آن زمان محل اقامت مکتب حضرت نشان بود افتخار تصدیق  
امیر عالی الدین محمد سلیمانند تقالی و دوری بیکت تو اچی خازم شروان کشته از عهود جوهر دامن و لاجن و از نفوذ ابیسن امر تو مان توان  
توان کشته نغیبه معرور دم و فرنگ چندین شروار و از اسپان تازی و رابو ایش از حساب و شمار برای سرانجام آنکار بمراد برود شمشاد  
و خازن آن درگاه مقدم شریف حضرت نقابت پناه و جناب امارت و سکا و بنا قدم عظیم احترام به جمال نموده بهمن وجهی و ایلح  
ممودت شریک صیافت و ممانداری بجای آوردند و چون شمشاد دانست که سبب شریف قدم شریف خادیم حسب استگشت قبول بر دیده  
خنده سرانجام و مهابت باوج سعوات رسانید و در ساعتی که بر جبین سعادت طیس از اوج شرف طلوع بود زهره زبره بنظر محبت و در شمشاد  
خود شمشاد کلمه بنظر بود که لبست امیر عالی الدین محمد بنام سید مهور دولت و اجمال از عقد ازدواج پادشاه به شغال منتظم گشت و امر او معرون  
شده و شمشاد بنده و جیم بزرگوار کرده و غنچه تنیفت و همایکبار و از پادشاه کوه گذشت آنگاه شمشاد بریان فرستاد و در علیا و سیر

چو دانت و اسباب بخت آن محذره سر پرده عظمت را چنانکه باید در شب ساخت عشوی بدو دادند گنیزان پرستار  
 هزاران بخت نایب رخسار سر اسمرگر خان سر و بالا همه بسین بره خورد شد با زلفان پری و یار روسی زنگی زادگان آنوسی بدو بخشیدند  
 شب و روز همه پوشیده غنچه های زردوز زکوهرهای نادر طبلها پر زنگ کش جاها پیش از تصور راجاس فرکی صد شتر و از گننه های روسی چند  
 هزار عنایت کرد چندان شکست و هجر که از بویش جهانی شد سطر زخرگاه فرخنده او چندان کران شد تنگ سحر او بیابان زخر که خازن چون  
 بیت سمور زخمیه جلد چون قبه نور کتل ساخت چندین اسپ و استر با هم و زین بریکت پر زکوهر شتر و او جلد پر بخت بیابانها برید و بی کتل  
 نامی با جاز و جل مذتب فارس و تنگ زابرتیم مرتب و برین قیاس شروانشاه از خرابیها بیابانها آنچه توانست و مناسب داشت  
 برقیب نموده عاری ز درگاه بخت شکار را با جانب تنگها پادشاه سلیمان جا روان فرمود و در وقت رحمت محمد دانست بخت بخت  
 منقبت صدارت مرتبت و دمودی بیک انواع انعام و احسان تقسیم رسانیده ابواب هند خوابی کشود و در چهارشنبه مسیت و چمن  
 ذی قبه محمد مذکور در منزل اسب که در دو فرسخی تبریز است خرب و وصول محمد علیا پایه سر بر اعلی رسید و پادشاه کاران صاحب  
 اعظم امر او را کان دولت را با استقبال و ان کرد ایند خدمت بادگاه شاهی برقیب اسباب بخش مدعی بود خنده و پرتان سر پرده  
 پادشاهی مجلبای عروس را بمر و شات زردوزی ترین ساخته عشوی مرتب کشت چندین جمله ناز شد ابواب سرور و غریب از زبان  
 اندک صحرای ترفین لبان سقفا سوخته چمن زنجیر کباب و شکست و منبر مسطر شد فضای شهر کشور و در ساعت سعادت آفتاب  
 محض خوف بدولت و اقبال نایب اوج سلطنت و استقلال بدو نشانها بیاون رسیده و در روز پنجم مسیت دشمن در یک فرسخی تبریز که بود ای  
 فرایش لبان نسیم اودی تبتی روح پرور آب حدیث نایب شیمی فرج کسری بود بساط بزم و سرور محمد کشت و شاه چشبه جاه بر سر  
 کارانی قرار گرفته نغمه خنک و قانون و نوای خود و از فنون از زده سپهر بوقنون در گذشت در مجلس فردوس آثار پادشاه کامکار یاقان  
 خورشید رخسار و در آن مجلس و در آن مجلس حتم لود خورشاد جمعی رنگین ترا حقیق و شرابی صفای راز صغیر اهل تحقیق با کوب و اباریتی و گامی  
 مسین کردش آوردند و خوانسار لاران فرمان بردار انواع احمه کوناگون و لحم طبر کما بشنون و فاکته تا تخیر و در شیرهای نرین و سیر  
 که بر صبح بود و بجا ابرزد ابرترین ساخته قاطع جوج را بدرد کرد و سازندگان خوش آواز چنگ و عود چنگ زده بر دهنها بسکی و دیگر نوای  
 تنقیت تقسیم رسانیده و سخنان نغمه پردازان و دلگشای و نوای فرج افزای زبان بدای دوام دولت کارانی اخصاب آسمان  
 کشورستانی گو با کرد ایند عشوی که ایشاه عطا بخش جو بخت مقاومت با و ایم زده تحت بکف با و اتر اجام انانی در آنوقت  
 عروس کارانی شهبان جلالت با و نور زشمع حارض به راه پیکر ز اقبال تو با و چشم بد دور فضای عاکت از عدل تو سمور و چون  
 روشن هر از بزم سپهر از م جمله شرب کشته نقش استیفا و لذات بر لوح صغیر کاشت و مشاطه روزگار کیوی سگنوی شب را شان زده نگاه  
 حجاب از شکلی عروسان شهبان آسمان بر داشت پادشاه خورشید طلعت مشرقی بابت از بارگاه ختم خاص بختخانه خاص خوانمید و مقارن  
 سعدین اتفاق افتاد و بر عین روح شرف و مامداری از نایب برج عت و بختیاری کام دل حاصل کرده بدست حمرانی بنیادگر آه و آه  
 برکشاد عشوی پس آنکه پادشاه نیک اندیش کشید آن بسین را جانب خویش نهاد و کشت بر کام امیدش از آن شد اصل کون درج  
 سفیدش وری در حقه از نقره آکنده کران در حقه شد با عت مانند بالاس جمله کوهری بخت سخن نرین پیش اینجا کی تو اکت علی الصبح که بود  
 منبش کسری بر سر افزای بر آمد ما از انعام عام پیکر وجود حاضران بزم شود و ابلهاسهای زکار نکند بیا دست و با و دیگر بزم سپهر  
 طلعت هر نو کشته نوای محبت و شادمانی از میان جان جهانان برخواست پادشاه لازم الاغوز در غایت تم و ناز بر منده شیب سلطنت  
 و مر افزای نشست امر او را کان دولت ساچها کشید و لغت و اینج و احمد و عود و در و کوهر شاد کرده و او از تمینت و مبارکها و خنک  
 رسانیدند نظم کرای از نور رایت چرخ روشن ز غنچه افشرد شای ترین مبارکها بر تو این عروس مخم نوچه از نوسی بزمست با و در  
 خورشید یکی از ساقیان با نایب رخت از ما فر اقبال بگون حدیث را دل از ابا و بوقنون حدیث و در روز پنجم مسیت دشمن

در فضائی

مرتب گشته نوای و خوش بند گردید دست عطا بخش خدام واجب الاحترام تمامی امراء ارکان دولت را خلع و خراج و جای وضع پوشانند زمره  
از مغربین بارگاه شاهی با که سحر و جادو و کجاستی و خفا کرده بودند بفرموده و احسان خواست و سه روز متعاقب برین موجب در بزم نشانی  
نشسته در آن ایام هر روز با تمام هزار تومان از نقد و جنس سروران مشغول و نیز سرافراز ساخت نظم به میان پادشاه بخت کشور زدند  
سابقان ماه پیکر گشته پسته جام از جوان نکت با نکت رباب و نغمه نکت و لیکن بر کزان خان عادل زکاکت و وقت نیست فاضل  
همه وقت از کمال صدق و قیت بود چشم و دلش سوی رحمت نثار و جز رحمت پروری کام نخواهد جز و اوج دین اسلام و نقد و انکه که تا آنجا  
که تاریخ بجزی باه بریح الاولی نشسته نشین و ستاره رسیده این پادشاه در تصویب حصول بدیناه حمایت ایزد و متعال در داد سلطه تریز بر سر سلطنت و  
استقلال مکن دارد و حکام مدیح سکون و مساطین عالم کن فیکون سر بر خدایان واجب الاذعانش منافق هیچ صاحب شوکتی جناب مخالفت به پیرین  
ضمیمه نیکباز و همین دولت ابدی الاتصال و حسن مصلحت بی زوال همه ممالک روی زمین یعنی از کناره آب تا سویه ما نهایت و جمله در جمهوری و کتب  
بدرجه ترقی کرده که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و انده ام سبانی ظلم و ضلال و انضمام مراسم خذلان و کمال بر تیره رسیده که هیچ آفریده و هیچ خلق  
از قبل ممالک هر دو به دست جرات ابواب نفس و رحمت بر روی روزگار نمیتواند کشد و موشکان تاب آفتاب حوادث از منته سابقه در ضلال است  
لا يزال روی دارند و سرکشگان بودی صیف و نقدی اوقات سابقه در جهاد امن و امان خوانده مشاهده پیکر پادشاه امری محال می نماید  
اگر سره بلند مقدار و قیصره کردن اقتدار از مصلحت آوازه دولتش چون بکت پیدا انداخته باشد با دیگر کشور و پیشگان قدم بیکار و سنگان و سدای  
کارزار از خوف و ترس و سپاه آتش جنگش بسیار به تیره خشک در میزان سوزان میکند از نه مساجد اجتهاد و اصحابت آثارش بمبار و هم تیره سبانی دین تویم  
را پیش نهاد ضمیر هر تیره یار و دو فرزان حسام ذوالفقار کردارش پوئیده در اینجا مودت و طبعان مخالفان ملت مستقیم اعلام استقام می افرازند  
بخت بجا یونش از تیره اطراف اکناف استیصال احد درین مبین است و مطلب عزیمت می یونش از سیر در انکار آفاق آسایش است سید المصلحان  
لاجرم عشوی جای آنتست که اهل اسلام از سر صدق با خلاص تمام مشغول دست دعا بردارند روی در قبله جاوید آرنده دولت و نصره  
اورا بپایز طلبند از حرکت بی ابتنا و بخت بود لایق حال کرومیان که گویند اورا دعا بر زمان شمه از بدایج و قایح حالات و اندکی از  
نوار در حصایل و محاربات این پادشاه عالیجاه در تصویب صناعات از سبادی طلوع صبح سلطنت و کشورگشایی و اوایل ظهور نیر مصلحت و عالم  
مرئی الی یومنا بذاین بود که خانه سیکین شامه بر بیاض کافوری این صفات تحریر نمود و امید کمال کرمست جاوید چنانست که حق آفتاب بود  
ویر بار پادشاه سرافراز بنشیند و فرزند عرشه سایر اسما و بلاد بریح سکون نایه و زمان عمره کارانی این همه بهر جانبانی بر طبق گردیده و اما بیخ  
انسان میکشند از ارض تا آخر ایام این جهانی استنداد باید نظم جنابش با بود دولت عازم بزجر هر کی عرض ما انفضاست بجه الله که ذیل دولتش  
بجیب و نغمه انفضاست و چون دعا و جاده و جلال این بیرون سلطنت و استقلال خیا پنجه در سده سلسله سابقه تحقق میکرد و بر جمیع افراد و تمام  
و لازم بود در تمام طوائف بی آدم منقرض و تمام ملک سخن که در سوال استنداد از وید دولت ابدی الاتصال ذیل این جزو اندیب و نیت  
سیده به آنکه به موجب التزامی که درین تاریخ کرده شده قدم در مساحت ذکر شده از احوال بعضی از فضلاء عظام این دوران بسمیت به نام مینند  
متوفی آتی که این شاه فرزند بخت مراتب فرایند تاج و تخت بانا در کارانی بسی مرقد با قبایل او هر کسی دلش روشن از نور علم همین  
تمام جانش بزرگین ذکر طایفه از سادات و علما و اشراف که بعضی از ایشان با سلاطین اوق قونیلو معا صرت  
و زمره در ایام دولت ابد پوزند شاهی الکتاب فضل و کمال نموده اند از جمله عظیم اولاد نیز البشر و اکابر فضلاء و مشهور  
در زمان جانبانی امیر حسن بیک و محبوب میرزا امیر صدر الدین محمد اکبیری ببلده فخره شیراز حضرت با لاغز از بشر علوم عمومی و مفید قیام نمود  
همینو در دست طبع و وقت ذمین از جمیع علماء متبحرین و فضلاء متاخرین ممتاز و مستثنی بود و آنجناب ولده شد امیر حیث الدین منصور است  
که در سکت سادات عالی نسب مملکت فارس استقام داشت و مرجع اشراف و اعیان بوده چو سینه نقش خیر خواهی و احسان بر ابرو  
خواهر عالیهان میکاشت و امیر صدر الدین محمد در ایام شباب نزد جناب اخوات شماری مولانا قوام الدین گلباری تحصیل علوم نمود



اخلاق با صریح نوشته شده داخل مصنفات مولوی است و از جمله حواشی که بر کتب شده او در مرقوم قلم افادت در مرقوم نموده حاشیه شریفه  
 مطالع و حاشیه انوار شامیه نجابت مشهور است و نکات آن کتب بر الواح ضایع حاصل طلبه مسطوره است مولانا جلال الدین محمد بعد از قتل  
 پادشاه باندک نماندنی روی نموده حیاتش زیاده بر چنان و سال بود و آنجناب دو پسر داشت پسر سده الدین که حالا در سلک دانشمند  
 شیراز معهود است و مولانا عبد الهادی که در زمان حیات پدر وفات یافت مولانا امام الدین ابو یزید دانشمندی تخر بود و در عصر  
 جلال الدین محمد دوانی در شیراز نشر ضایع لغزانی قیام می نمود و در زمان محبوس میرزا ابوصول اجل موعود در گذشت و بم در وطن بلوفا  
 گشت مولانا شرف الدین علی شیکلی در سلک اشرف علماء کرام و اعیان ضلایع نظام داشت و در درس مولانا محی الدین  
 و مولانا قوام الدین کلباری تحصیل نموده فتوح مسایل محوس و محسوم بر مجتبه ضمیر گناشت همواره بوجه و بصیحت خلایق میسر داشت و بنوشتن  
 فتاوی قیام نموده کمال امانت و دیانت ظاهر میبخت تفسیر آیات احکام قسمه الهی و شرح محقره شرح ارشاد و حاشیه تفسیر از کتب  
 از جمله مصنفات مولانا شرف الدین علی است و آنجناب در سنه سی و شش و در هر روز فوت شده دو پسر نیک اختر یادگار گذاشت مولانا  
 مرشد الدین عبد الله و مولانا صدر الدین محمد مولانا مرشد الدین عبد الله در او اخراقات دولت خاقان منصور سلطان حسین میرزا در  
 شیراز ببلده پرتو آمده در مدرسه اخلاصیه در حلقات است انداخت و منظور نظر کمر است میر نظام الدین شیشیر شده یکی ایام شباب را تحصیل  
 ساخت و باندک زمانی در سلک علماء نظام یافته در خطبه و الهام مرسوم مشارالیه منصب تدیس سرفراز گشت و تا غایت در آن بقعه  
 پوزم افاده میسر داد و تا مولانا صدر الدین محمد در آن سال که امیر حکم الدین سعوی ثانی متوجه ماوراءالنهر بود جهت سراجام بعضی از نظام  
 رفت و در ممر که محمد و ان از جهان کنعان انتقال نمود مولانا ابلی شیرازی از کربلاکان ساکت سخن سازی بوفه همدت در شیراز  
 داشت قصیده مصنوعه خواجوه سلمان ساوجی اتمج نمود و آن ابیات را بهج امیر نظام الدین شیشیر موع ساخته از شیراز براهه ارسال فرمود و  
 حال و سال انتقال معلوم گشت لاجرم کیفیت آن بر زبان خاتمه بدیع بیان گذشت امیر حبیب از اخفا و الاثر و اشرف علماء در بانی  
 امیر شریف الدین علی جرجانی است و سید شریف الدین علی صدر که در جنگ سلطان سلیم شربت شهادت حشید برادر زاده آنجناب بود و  
 حالا امیر حبیب الله بقوشان و همو مکان و قدم دو مان و شرف خاندان از سایر سادات مملکت فارس امتیاز تام دارد و ظاهر بر  
 و لا یستحب شیراز منصوب بوده جهت بر ضیل ضایع فرق بر ایامیکار و سید نعم الدین نعمت الله ثانی سرور او و او را اجاب و سبب اخرا  
 و مرجع اشرف طبقات انسانی بوده باطن مجتبه بیاض شمس انوار ولایت و ارشاد و خاطر فرخنده دانش منظر آناه بیت و اجتهاد و  
 فایض البرکاتش با صنایع فضایل کمالات موصوف و روزگار فرخنده آثارش با جیارسن بنیه آبا و برزگوار معروف در گاه کرامت پنهان  
 آرا مکاره سلاطین افغان و آستان طلائیک آیشانش غلاذو عاقبتن با متحقق تقم قطب عالم خوش اعظم آنکه بر روز آفتاب بوسه از تقسیم خاک  
 روخته جان پرورش خازن جنت بزلغ حور و بد بهر صباغ کرد از زینهار شاهان چون نشیند بر درش و آنحضرت در سلک اعظم  
 نظام سینه خفته الله ولی که شمه از مغافرو مناقب او در ذیل وقایع خاقان سعید شایخ میرزا مسطور گشت نظام داشت و در شهرت  
 ستان در درالامان کرمان محضوف بانو در حضرت رحیم رحمان در گذشت امیر تاج الدین کرمانی سید عظیم الشان و برزگی معالی  
 همواره خان کرم و احسان کسرتوه آئیده و درنده را از مواید لطف و کرمست خورشید محفوظ و بهره ور کرده قاضی کمال الدین میر حسین  
 در سلک داخل علماء عراق بل عاظم دانشمند آنفاق نظام داشت و در مملکت یزد با مرصفا منصوب بوده علم امانت و دیانت  
 می افراشت از جمله سلفان شرح و پوان مجر نشان حضرت مقدس امیر المومنین علی علیه التحیه و الطهران است و اتس اثر و مطبوع طابع  
 دانشوران فضیلت پرورد و همچنین آنجناب بر کافیه و بدایکت و طوایع و شیشه حواشی دقیقه در عقده انشا نظام داده و در آن توقفات  
 دانش وجودت طبع خود را بر منصفه عرض بناد و قاضی میر حسین ما در فن متقا نیز رساله ایست سعیده میزان زمین اصحاب نظم شرح سعیده  
 ایدم دولت شایسته حیات قاضی میر حسین حکایت نقصاء مخوم گشت و تقدیر یزد سجان و معالی روزی چند مواخذ نموده در گذشت امیر حسین

در تاریخ مورخین  
 رد و نظر اخرا  
 که مولانا جلال الدین  
 محمد و انی بنهاد و  
 هشت سال در این  
 دار با یاد از زندگانی  
 نمود و در راه حبس  
 سال مذکور در این  
 اسهل بکمان جا و  
 انتقال نشود  
 حور و محمد علی

مخبره بود که از سادات اصحان بعلو نسب و وفور حسب ممتاز و مستثنی میبود که کثرت گشت و ثروت آنجناب نشان مرید  
داشت که بدستگیری علم و بیان شرح آن توان داد و کمال اعتبار و اختیارش در آن مشابه بود که بقیه این زبان باغت بیان توان گشت و  
و امیر جمادات الدین محمد در اوایل ایام کشورگشایی نواب کامیاب شاهی مؤاخذ گردید و بعضی از امور دالاین متمم شده قضا مشور حیاتش بود و در  
خواججه مولانا اصحان فی جامع سبیدی از فضایل نفسانی بود و در علم حدیث و دعوی مهارت میبود و فاشن تاریخ و تاریخ احوال یعقوب میرزا عشق جوی  
سید داشت و در آن باب کتابی باغت ایاب برصنائف روزگار نگاشت و چون خواججه مولانا اصحان فی در مذمبب تشنن نقابت مستحب بود  
در زمان کجالت شاهی آرا در بایجان برده آمد و ساکن شد و مشمول انعام خاقان منصور سلطان حسین میرزا اولاد و خلفا گشت و بعد از آنکه در  
بروگلایت خراسان استیلا یافت که عازمت درگاه خانی بر میان جان بست و محمد خان اگر چه کاهی با وی اظهار تمناات میبود اما در اکثر  
اوه اجداد اهل بیت طین میفرمود و خواججه مولانا پس از واقعه محمد خان در ماوراءالنهر ساکن گشت و در روز پنجشنبه پنجم جمادی الاولی سنه  
سج و هشتاد و ستتمانه به طبعه فاخره مجازا در گذشت سید قوام الدین حسین از خلفا نقباء اصحان بود و در علم و دانش ممتاز گشته است  
و مجال عالی کلبه فصاحت و بلاغت مزین و محلی لوج خاطر طهرین محل نقوش سابل فروع و اصول و همچنین ضمیر سبب منبسط انوار فضایل مضموم و متفکر  
مشورات طبع کما اثرش مانده بود و جو امر آید از مزین رخسار عین بکار سخن و منظومات خاصه که در تالیفات کمال لکون زیور کوش میباش  
بغا و فضلاء از من راجعی ای مشکل ابل فضل از کجالت توصل گشته بقبول علم در دربر مثل طبع تو در انواع فضایل کامل ذات نوز صاحب فضیلت  
و آن سید مقتوی حاصل در آن سال که با بچه دیانت خضر آل شاهی پروردگارت و اقبال بر جد و خراسان انداخت در عازمت موکب بایون بود  
و بعد از فتح آن ممالک بموجب فرمان واجب الاذعان بقبلة الاسلام بلخ شافقه حمام شریفه آنقدر بار پنج وقت خیزد تا تیره قرار داد و حال او در  
فاخره اصحان بود از منصب قضای اشتغال دارد و بیشایبیه ریاست بر فضیل قضایا در بر ایامیکار در سید معز الدین محمد از جمله اعیان نقباء  
اصحان بزید تقوی و وینداری و وفور عرفان و پر بیزگاری اختیار تمام یافته و در انوار باطن مجتبه میباش بر فضیل فضایل صوری و معنوی و آن  
علوم دینی و دنیوی یافته شایم آثار شایب سوبی از مصداقات افعالش در میدگشت و نسایم کلر از فضایل مقتوی از ادوات احوالش در وزین  
ذات فایده لبر کاش با داد و ظایف طاعات و عبادات موصوف و اوقات فرخنده و سعادتش بر تقویت ارکان فیت بصیانت مشیت  
شعیت فرامصرف بیت شد از عیش فنی ارکان اسلام بذار و جز شعیت پروری کام پذیراننده اولاد جز لانام شاه قلی است که با  
عالی گزیده قوام الدین حسین بود و بسبب علو نسب و تمسب از شراف سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی میبود و سید معز الدین محمد درین ایام مقام  
انجام بنا بر فرمان پادشاه کردون غلام در اصحان بر منشیج الاسلامی گشتن دارد و در باب سر انجام امور اهل اسلام بر پنج فتوی علماء مذمبب  
که رسم فایته است تمام بجای می آید مولانا نور الدین محمد در ایام سلطنت روز افزون در بطن اصحان تجویض منصب قضا اختصاص یافت  
و پر تو انوار دیانت و دانش بر وجبات روزگار باالی آید یافت تا فایته در جهان ولایت متوطن است و بر منزه حکومت امور شریفین  
امیر اسمعیل شنب غازانی حاوی فضایل کمالات نفسانی بود و در اوایل ایام اقبال نواب کامیاب شاهی با جل طیبی از عالم انتقال نمود امیر  
عبد الوهاب در سلطنت ابد سادات آوز بایجان منتظم بود و در زمان یعقوب میرزا بلوازم امر شیخ الاسلامی عیام میبود از اکتساب  
و کمالات بهره تمام داشت و نظم دیانت و پر بیزگاری همواره نقش شریعت در می و وینداری بر لوج خاطر مینگاشت و در بسا دی ایام کشورستانی  
شاه دین نیا بهراس بجایین بخاطر راه داده از تبریز برده شافت و پر تو انوار رعایت و عنایت خاقان منصور و اولادش بر وجبات احوال  
آئینه سوده حاصل یافت چنانچه در مجلسین بر اکثر سادات خراسان آئینه حالیشان را تعلیم دادند و بسور حال مناسب تعیین کرده ابواب انعام  
و احسان بر روی روزگار مجتبه آثارش گشادند و چون خاقان منصور بجواب حضرت حکمت غفور تعالی انوار میر عبد الوهاب از بیچ الرمان میرزا  
حاصل کرده باوز بایجان مراجعت فرمود و بعد از وصول محققه مشمول اعطاف بیدریغ نواب کامیاب شاهی شده در خلال اقبال لایزال  
تایب آفتاب حوادث این گشت و در سنه احدی و هشتاد و ستتمانه از دهگاه عالم نیا به رسم رسالت نزد سلطان سلیم رفت و پس از آنکه

صاحب عبارات



نظر  
صلی

پیام با هزاره اگر ام مخصوص گشته حضرت سعادت یافت لاجرم بنا کام بعد از ولایت رحل قامت انداخت و ظاهر آنست که تاریخ عمری بسینه  
 نشین و ستاره رسیده آنجناب در قدح حیات و بفرخت اوقات بیکدانه شیخ ضحیح الله از اوایل زمان یعقوب میرزا الی او میماند او در بلده فاخره  
 تبریز و تجاده نقوی و پر میر کار می نمک است و زرد اکثر مردم اند بار بزرگترین نفیس و تصفیه خاطر خطبه شمار دارد و جمعی کثیر از درویشان و کوشندگان  
 طرفی را دانش میپند و از وی طلب ارشاد و عقین نموده صحبت شرفش تمن و تبرک میجویند قاضی سافر عالمی است تبحر و بلاغت لسان و فصاحت بیان بسیار  
 و متفکر و آنجناب ایام دولت بدالاتصال شاه مرتضوی خصال در تبریز منصب جلیله المراتب تصاسر افزاید و نهایت بلوازم آن اثر اتصال مجایز  
 اجواب افاده علوم نیز بر وی روزگار طلبه میکشاید قاضی شیخ فاضلی است عالم و محبت نسبت جمله اشرف و اعظم و حال انصافت بین و تولیت  
 شریفه نصیری عقلی بد آنجناب میدارد و بر وفق شریک و واقع بلوازم آن مهم قیام و اقدام نمایانده قاضی نصر الله بغدادی در دار السلطنه تبریز رسیده قضا گمن است  
 و از علوم شریفه لغوی نام دارد و هم نام فرق نام بار پنج امانت و دیانت فیض میدهد مولانا عبد الصمد بکورت زمین و عدت طبع سرادق اذین  
 است بواسطه شریک یا شریک را العنب اشغال نمایانده تقدیر کعبه از در سه تبرک نصیری عقلی بد آنجناب میدارد و در در سه خواهر عیاشا جلای  
 نیز شریک افاده بجای می آید مولانا میرک کیانی در سلک علماء و علماء تبریز فاضل است و در علم تفسیر و معانی و بیان مهارت کامل حاصل دارد و مولانا  
 معاصر یعقوب میرزا بود و در زمان خوان جوانی جهت تحصیل به دار السلطنه براه توجیه فرمود و بعد از چند گاه که در آن دیار در غل تربیت در رعایت از نظام  
 الدین مشیر سیر بریل عمل کرده بار دیگر در تبریز آرد و دو و بجزر حبه و لطف طبع انصاف داشت و اشعار و پذیر بر حقیقه ضمیر میسر میباشند این مطلع از اشعار  
 مطلع خوش اساعت که آید ترک من مشیر کین با او رقیبان جمله بگریزند من نام نهی با او شیخ علاء الدین علی بن عبد المعالی علوم مرتبه آن نقطه دایره نقوی و علماء  
 در علم و قضا است بنما است که در نذب عینه نامیه نزدیک بهره اجتهاد رسیده و از فایده تبحر در علوم عقلی و نقلی معتقد حکام اسلام و مرجع علماء  
 واجب الاحرام گردیده فصاحت بیان و طلاقت لسان حضرت از در جو صیغ بدتر است و نهایت دینداری و پر میر کارش زردا کار و اشعار  
 بشر امری معرر از جمله نوکات بلاغت ساقش حاشیه العقیه و رساله جفریه در میان طوایف نام مشهور است و در تاریخ مذکور حد و بعد از آنجناب  
 طلعت خورشید خاتیش فاضل النور شیخ ابراهیم علی بصفت علم موصوف و بنایست تقوی و دیانت معروف هرگز از شیخ پادشاهی انعام و سوغات  
 نموده و بجزر عمری که از زراعت حاصل میکند قناعت فرموده جمعی کثیر از طلبه علوم و درویشان در محبت شرفش سیر میزند از تاریخ طبع و میان ایشان  
 بر و بود و شریک افاده ارادت بجای می آوردند سید محمد نیش قدوه نقباء و زبده اصحاب فضل و شرفست ذات محبت صفاتش بکارم اطلاق  
 محاسن و صفات موصوف و اوقات فرخنده ساقش با صناف طاعات و عبادات مصروف شیخ زین الدین علی قدوه اشرف علماء عرب جامع  
 اصناف فضل و ادب اقبال امانت و دیانت موصوف و بنایست تقوی و پر میر کار می معروف و آنجناب در مشهور شده شان و عشرین و ستاره در سلطنت  
 براه تشریف آورده منظور نظر طاقت نواب نامدار منظره الاحسان فین کفرت البهید در شان گشت و منصب شیخ الاسلامی اقصی العظامی منصوب  
 باشد قد و شرفش از امثال او قران در گذشته بعد از آنکه حزب دو سال بنصب پخت میل وطن کوف نموده علم عربت بصوب دیار عرب برانرا  
 سید نعمت الله علی در سلک اجلاس اادت و علماء جلای نظام دارد و در او اخر شده شیخ و عشرین و ستاره بلده فاخره براه این مقدم شریف شرف  
 ساخته چند گاهی در صاحب شیخ زین الدین علی بسر برد و براه آنجناب روی توجیه برستان آورد و قاضی صیبار الدین نور الله ولد قاضی درویش  
 محمد بن خواجگه نگارنده و نیز در اورد زاده قاضی عیسی بود و در ایام حکومت امیر خان در بلده فاخره براه متکلی منصب شاه چند سال بدفایت امانت  
 و دیانت بلوازم آن امر قیام نمود و آنجناب با تمام فضایل و کمالات بهره تمام داشت و بکودت طبع و لطافت ذهن موصوف بوده اشعار  
 بر صیغه روزگار میکاشت و در انشا و کاتب عایت با لغت بجای آورد و بداند بر و احسان مرغ دل طوایف انسان را صید می کرد و دانش در  
 او ایل شیخ و عشرین و ستاره اتفاق افتاد و در کاندکاه مدون شده است عمر عزیزش نزدیک بیست سال بوده از قاضی نور الله قدس سری قدس  
 عایت رنده و صلاحتیت موسوم با میر محمد و آن مقدم حال در سلک خواص حضرت مالک پناهی صوب آبی نظام دارد و بسبب فوریت کارم علم  
 در محاسن آداب و سینه محبت بر نسبت هم فرق نام میگردد قاضی عبد الرحمن را آورده خود تر قاضی نور الله بود و در ایام دولت اشویند شاهی

